

در روز بیست و نهم از جمیع غنای جهان
 بیانش است چون قلب غنای جهان
 از روز و دو جهان جهان
 سرخشش از شاه جهان
 بیانش است چون قلب غنای جهان
 از روز و دو جهان جهان
 سرخشش از شاه جهان

جان بسته و در کسبان انسان دیده دل انسان بسته باشد تا جایی که او بیس آسانی باو
 که کند بنده رضا جویش قضا و قدر نام و کترین چاکران اراده اش تقدیر قدر خلافت
 الامام بیت شهنشاہ سریرقاب قوسین احمد مرسل نو که بر پیشانی تقدیر فر قوم است
 نورانش و موجب ایجاد آرای کامله ارباب تدبیر و باعث احداث حداس صایبه
 اطباء حقیقت تخمیر و مدار بروز زور و عقاقر و موقوف علیه طه و تاثیر و تاثیر در
 ستوده صفات اوست صلی الله علیه و علی اله و صلیبه و سلم تسلیم اکثر اکثر الاما
 مجرم سرانگناه سید ابوالقاسم عرف میر قدرت المدفادی عفی الله عنه و کن
 والدیه میگوید که چون این عاصی بانواع المعاصی از ترجمه حدود الامراض الفرائع یا
 بزبان عذب البیان گلگون چهره شوکت و شمت حال رخساره احتشام است
 گوهر شاموار بوجود و سخا الماس ابدار کان جام و حیات حجت دوست مروت زاده
 عداوت دشمن شفقت نهاد و جوان فطرت بزرگ را می گفتم موت پیرای عیان
 شجاعت و دلآوری را کران بهادر با قوت رمانی معدن بلیم کده راجه بحیث سبک
 اجرا یافت که کتاب فیض انتساب تالیف شریف که تالیف شریف شریف الاطباء
 و المتطببین رئیس الکما و المتفاسفین بقراط و هر جالیوس بان افلاطون عصر ارسطو
 دوران ریبند عقل و نوبت طراز چارچوبش انتقال حجت بادشاه مملکت علوم عقلیه
 نوآزمی قلم و فنون نقلیه آگاه هر علم ابدان او بیان حکیم محمد شرفیاجان ابن جاذق
 الملک حکیم محمد الملک خان ظلّه و سلمه بر وجه لطیف و کلمه شریفیت اما چون
 حریصان گلستان چمنستان صحیحه اکین بر لب برشتن آن از دام موده مسو و اش را
 قبل از فرودون نظریاتی بلکه پیش از اقام نمودن باب بارستانی رواج و او دلاجرم تربیتی که

از آن کردید انش شاه عالم
 عدلیش در عالت به جهان نیت
 زبان نشانه نیت و نیت
 عدلیش بیک عالم گشت آباد
 جهان را عدل کسری است از یاد
 افسی داد که عالی گوهر شاهان است
 بود گوهری بیای تو ای شاهان
 نیت به یاد بود او در زبان
 مالک پادشاه و جهان ملاک
 پادشاه دین پناه فلک خورشید انور
 افسان زنده پرورد سلطان کسرم خدمت
 سلطان شمس اعظم آسمان عظمت با نیر
 سپهر خورشید شاه اعظم شاه عالم پناه
 خلد الله ملک و سلطانه باین به بمقدار
 غرض در یافت که خواص جوهر را بر
 بعضی بار یافتگان حضور لایع الذر
 برساند از رساله خواص الجوهر را که
 تالیف این اتم است فیض و انتخاب
 کرده بیست است هم ساقی نام نامی
 مؤلف علمش ای بوسم خست
 امجد کون علم قابل ارسان
 محل حضور فیض نور
 بلکن با نظر از نظر بیان
 مؤلفان الامور و در بیان
 ساریت نمود از فرام
 ساریت نمود از فرام
 ساریت نمود از فرام



تازه کرده و پس از آن با مایه افقال
 صغیر علی بن ابی طالب که در کتاب
 فی صغیر و باب سوره شریف است
 الهم انما انفع بوده و چون آن را در
 خون ناکه از کله عضو باشت
 باز دارد و اگر کله با مایه افقال
 در دم انجا بیاورد که در مایه افقال
 در دم انجا بیاورد که در مایه افقال

در اول مرتبه آن است از طلبه شده اند و نفوس با این ادراک در قدم اول میدان معرفت تو
 زبان عجز گشوده اند و صلوات طیبات از اول تا ابد بر ذات اقدس مقصود لولا که لما خلقت
 الا فلاک و حسب انک علی خلق عظیم و برای اطهار و اصحاب اختیار باودات مبارکش که نور
 مجسم است مافور و فکان مرتبه حضیض طلعت را به نسبت که ادراک او صافش عایم
 پس جان پسر که زبان عجز کشایم و آمد در القابل شعر فسلخ العلم فیما شر و و انه خیر
 خلق ان کلام اما بعد راقم این سطور حکیم محمد شریف نجان ولد حاذق المذکک محمد اکمل
 تجاوز آمد عن ذنوبها میگوید بعضی تراکیب مجربه اجداد که در آن ادویه بندی
 بودند دریافت آن احتیاج بکتاب بندی پیش در دل گذشت که کتابی در ضرورت
 ادویه بندی مثل تحفه المؤمنین و اختیارات ترتیب و هدایا در بر آورده خواص ادویه
 سهولت بود اگر چه صاحب دارا شکوهی حسب دور الهی زاده از اقران خود اعطی
 الهام خیر انجا قبل ازین انساک و این منساک ده اند لیکن ما هم قدر قلیل تو صمیمانه راقم
 با کتب بات هر دو بررگان بسیار دیگر از کتب بندی معیاره که خود یادداشت شده
 نموده مرصد فرصت وقت بود که چهره ادویه و مایه افقال آن خود تحقیق نموده کتاب را تمام
 نماید زیرا که حکام هند و مترجمان بی طرف توجه نشده اند مگر قلیل از قلیل ادویه رسو
 نکو بسبب عدم فرصت نامت و رطابق مهلت ماند تا آنکه دو سه مستکلف گردید که فرصت
 که نامی معلوم و سوده متفرق مضامین میشوند از آنجا که تقید آن است از حد گذشت و مقبولیت
 عرفان هم در این گشت همت بر ترتیب او در زبانی که مخصوص از دست کفره بود و هیچ کتاب
 معتبر ضروری مصمم گردید و ما نشانی شریف در خاطر رسیده اگر چه امتیاز و فرصت عطا فرمایید
 سعی مفور در فرقی چهره دایره و خواص موافق قواعد یونانی و دریافت خود خواه بهر ثمت باطل

نفع در بعضی حقه انچه است
 که در چون طلاء و نفور از هر یک
 بقدر سه و دم که در آن است
 یا کمین الی ترتیب بند و بعد
 در آن حقه و نفور و صفا
 خود تقاضای باز به نوشتن با نوبت
 نگاه باند و حال صغیر و در این
 اول به این ترتیب و در این
 باشد که رسید اگر در این
 در دم در زمره در دم در
 که حاصل آن کتابی در زمره در دم در
 ادویه بود تقویت دل نماید از دیدن
 خواصی نویسنده ایشان از دیدن
 و در این هم بوم و فایده از دیدن
 در بر بول و نفور و فایده از دیدن
 و دستت نافع و انچه است
 بهر در این فایده از دیدن
 سفوف و نفور و فایده از دیدن
 او را که در دم و در دم و در دم
 از دم و نفور و فایده از دیدن
 باز در وقت الطال از دم و در دم
 ای مرتبه ولادت

توفیق او متوفی دل دروغ
 و در تمام معدنی زمین
 صید و مثال آن در درون کله
 است در هر چه هم
 چهارم و ششک است یعنی گوشت
 الماس الماس است
 از این فصل فیض

استزاج دو از آن سهولت دست دهد در غیر القوا ماند و نیز بعضی بعضی جا در چهره اسم
 و در این باره غلطی که بسبب تصرف ناسخین یافت توجیه تا قلدین در کتبی که بنمایند و می است
 چون در اشکوی و دستور الیه و غیره اتفاقا خلاف واقع واقع شده و کذا که تغییر
 زبان سنسکرت زبان شکوک ایراد بعضی ادویه یونانیه با سایر بیان گلهها در باب
 کافور که گلهها در باب نون اشال فلک ایضا حسب نظر کما یفتی نیست اگر چه هر یک
 از آن توجیهی بوجه دارد از حضور سایر اسرار است و الکل فی الکل فطرت و قطار اسرید گل
 بجای گشته قبطیراب است و تفصیل بر باب باعتبار حرف ثانی و تصحیح چهره الفاظ
 بوجه فائق ایراد هر دو و احسب نامی زبان هندی در محل لائق و هر چه بدان ماند
 باید پرداخت مگر در اینکه نام آن در زبان هندی یافته نمیشود و در دارالخلافه شایگان
 خطه الهی بجا عن الشر و لغا و کثیر الاستعمال و الوجود یک اسم غیر هندی آنجا است مشهور
 است با جاز شیری آن از نقطه نری یا فارسی یا سو آنجا باید ساخت اما آن چه طبعه احراسات
 زامه و در حال نمودم و مراحل این راه را بر نهایی انصاحب اقبال پیودم بلکه فی الحقیقه یکی
 افاده نفس و بوسه است و ام اقباله حسن با مصرعه ای باوصیا اینها آورده

قال المولف	بسم الله الرحمن الرحيم	مظلمه سلیمه
برگ درختان سبز در نظر بوشبار	هر ورقی در قریب سمرقند کردگار	
گلهای گوناگونان و در حتما سوزن لیلیت ساطع و بر بانی است قاطع بر اثبات خالق حقه	مترجا ایراد و مقدار قلیل الباز مرغی محتجب فرمود و چه ضایع و دقائق از ابتدا روشوها آنها	
آن بکار برده بر یکت باجی خاص کیفیت جدا تمیز نمود چه چنان دیده بصیرت را نورانی	افرو و سبحان الله مقام عرفان بوجوب حیرت افزای است که محمول باین بدی طوالت	

فصل فی الماس
 الماس است
 از این فصل فیض
 در هر چه هم
 صید و مثال آن در درون کله
 است در هر چه هم
 چهارم و ششک است یعنی گوشت
 الماس الماس است
 از این فصل فیض
 توفیق او متوفی دل دروغ
 و در تمام معدنی زمین
 صید و مثال آن در درون کله
 است در هر چه هم
 چهارم و ششک است یعنی گوشت
 الماس الماس است
 از این فصل فیض
 توفیق او متوفی دل دروغ
 و در تمام معدنی زمین
 صید و مثال آن در درون کله
 است در هر چه هم
 چهارم و ششک است یعنی گوشت
 الماس الماس است
 از این فصل فیض

توفیق او متوفی دل دروغ
 و در تمام معدنی زمین
 صید و مثال آن در درون کله
 است در هر چه هم
 چهارم و ششک است یعنی گوشت
 الماس الماس است
 از این فصل فیض

نیز کرده و سینه در او سوراخ
 نیز نفاق چون آن ایما نفاق
 صانع علی آینه و غیره کند با صفا
 خدیج و باب سوزن نفاق
 الم را نافع بوده و پندار آن در
 چون ساکن از کلام خصم باشد
 باز دارد و اگر کلام خصم باشد

در اول مرتبه آن است از طلبه شده اند و نفوس با این ادراک در قدم اول میدان معرفت تو
 زبان عجز کشوده اند و صلوات طیبات از اول تا ابد بر ذات اقدس مقصود اولاک لما خلقت
 الافلاک و حسب کتاب خلق عظیم و برال اطهار و اصحاب اختیار باذوات مبارکش که نور
 جسم است مافوق مکان مرتبه حقیقت طلعت را چه نسبت که ادراک او صافش مایم
 پیمان نیز که زبان عجز کشایم و الله در القابل شعر فبلغ العلم فی انبساط و انبساط
 خلق الله کلام ابا بعد را تم این بطور حکیم محمد شرفیجان ولد عارف المذکر محمد اکمل
 تجاوز آمد عن ذنوبها میگوید بعضی ترا کتب مجرب اجداد که در آن ادویه بندی
 بودند دریافت آن احتیاج بکتب بندی میشد در دل گذشت که کتابی در معرفت
 ادویه بندی مثل تحفه المؤمنین و اختیارات ترتیب و در یاد آور خواص ادویه
 سهولت بود اگر چه صاحب داراشکوئی حسب تور الیه نور را داده از اقران خود اما عظمی
 ایما خیر الجراح قبل ازین اسلاک درین نمسکت بوده اند لیکن بهم قدر قلیل توجه اندازم
 با کتب بات هر دو بزرگان بسیار دیگر از کتب بندی بعد بهره که خود یاد دست نهاد
 نموده مرصده فرصت وقت بود که چهره ادویه و ما مهیة آن خود تحقیق نموده کتاب را تمام
 نماید زیرا که حکماء هند و مترجمان به طرف توجه نشده اند مگر قلیل از قلیل ادویه رسیده
 مذکور بسبب عدم فرصت نامت در طاق مهلت با مدت آنکه دوستی متکلف گردید که در
 که ادبی معلوم و مسوده است فرقی مضایح میشود از آنجا که تعبد آن نسبت از حد گذشت و تقویت
 رسد او هم در پیش گشت بهت بر ترتیب او در زمانی که مخصوص از دست کفره بود و هیچ کتاب
 مستعبر خیر بود بصم گردید و ما شرف شریف در خاطر رسید اگر چه ایتجا و فرصت عطا فرمایم
 سعی موفور در فرقی چهره دایره و خواص موافق قواعد یونانی و دریافت خود خوانده است با فعل

نفع در بعضی نفع المومنین
 گوید که چون ما او نفقه را از هر کس
 بقدرت ما در کماله است
 یا کمین و انی ترتیب بند و بسیار
 در آن نفع کند و نفوس و صلوات
 خود تقاضای بانه و شکر است
 نگاه باز در حال صبح قطع شود و زود
 او را بر زمین است و ترتیب همین
 نشانه که بسیار از آن است

نفعی نخلی نماید چون
 در زمرد زمرد
 که حاصل آن نخلی در نخلی نیست
 او با خود تقویت دل نماید و از دیدن
 خوابهای نوحی پریشان آموخت
 و همچنین نوحی مسوده و بوجوب شکر
 در زبان هم بوم و فاطمه زینب الهم
 در بوی و نفع حصة و خیرت
 دستساز نافع و احوال آفرین

نصف در زمین خیر و خیر
 از هر که در مسوده و جگر
 از زلف الم و خلیق او بر آردن
 باز در جهت الطال از هر که در آن
 لایم معرفت و ولادت

زود رسیده اند سرور چشم زود رسیده است در اعجازت دارنده اکثری زود رسیده است در اعجازت دارنده اکثری زود رسیده است در اعجازت دارنده اکثری

نون یعنی مکین شور و لطیف و شبنم اضم است و برار بهسانی برآورد مولد کف و صفر
 و باد و کابنده قوت باه و نرم سازنده اجسام سخت است و در چشم و فساد خون امر
 صفر اوی شور تولد کن چهارم کث نفع کاف سکون بار فوقانی نندی یعنی تلخ
 تیز و سبک است صفر اوی با و افراید و کابنده شیر زمان فریبی ابدان افراط آن و هم
 اندیشه و فساد خون و خشک لب سوزش اعضا بهم رساند چشم کث کبر بار فوقانی و
 سکون کاف و بار فوقانی نانی یعنی تلخ و تند که اطباء یونان حریف گویند سرد خشک
 و سبک است و تشنگی و بیهوشتی تپ صفر اوی ملغمی بنشاند و افرانیده باد و شتاب
 طعام شیر زمان حیوانات لطیف سازد و افراط آن در دسروختی گلو و اندیشه و
 ترس هم رساند ششم کلهاری نفع هر دو کاف و بار و الف را جمله یا تخانی
 یعنی زخم که آنرا غصه گویند خشک باد اوست و اندمال جراحات نماید و حس
 اسهال کند و افراط آن نفع شکم و در دل و جگر پدید آید و معنی سازین که بسیار است
 و آن مخصوص با و یه و تراکیبی است که غصه صحت طول صحت قوت قوی اعضاء
 رومیه گردد و نیز از آن ادویه که در معالجه اکثر امراض بکار آید اطلاق میکنند و سرور
 در بحث حرف او نوشته شد و اقسام او را نیز آنجا بیان ساخته و تحقیق حروف
 اعراب اقسام در بحث حروف آنها بیان کرده آید و آنکه نوشته شده که فلان
 دو ادندی در فارسی فلان دو است مثل آنکه که بیان پدید خطیبان است توافق
 تحریر اعوه است و الا در اکثر مخالف یافته میشود باب **الف** فصل **الف**

بدل میکند فصل
 رسید سرور و خشک از غرض است
 سر را برین اوزانویت بصورت مجوی
 میباید و سرور و شحال بجا بیاور
 او جبت عذر لادنت و نقت الدم
 اسهال برعه برای معده مانع
 صوت مکیجا در وقت کند و هم
 و عیال در وقت است اکثری از آن
 نمانند و جیب کند باعث نفع و
 از آنم کرد در وقت طلوع سرطان
 بلان صورتی که در وقت طلوع
 بیبده در وقت طلوع سرطان
 از قدر بگو برام آید و گویند شراب
 در جام زبره دست میکند و او
 نظریه آن نوی بصورت و جیب جلا
 آن تخم با و و تخم در کردن واقع
 صفا و چون کل سفید بران نقش بوده
 در بنظر دست سبب پوشنده بجمام
 نفع در حضرت امام رضا علیه
 السلام مرویست که اکثری از آن
 زود رسیده است در اعجازت دارنده اکثری

بدر خفا نون با موسسه و انه باضافه و حذف مذکور آمده میوه است در اکثر
 است و از خواص او است که در اعجازت دارنده اکثری

خطوط سفید نخی برایشه اگر ایوان
 کوفت فلک بود بجا کرد و درو
 کوه چمنی سرخ که برنگ آبی که از
 در آن نغز اول کند در سطح آب
 که لایس او از بلا محفوظ باشد

بلا دهند یافته می شود اول تکون سبز و آخر آن بعضی سرخ و اکثری زرد و بعضی سرخ و زرد
 و بعضی تا آخر تکون سبز باشد شکل قریب شکل گزده و سبب بعضی اندکی طولانی و درختش
 مشابه درخت جاسن برگش منشأ برگ آن طلا در برگ شاخ جهت دراز کردن سیاه شدن
 نافع پوست ساق و سرخ او سرد و زخمت و قابض و برگ او چشم و قابض و خاکستر خوب است
 جهت زرف الدم منبیه کل او که سول نام دارد بفتح میم و سکون او و لام در راه مملعه عوض لام
 نیز آمده است سرد و خشک است بسیار خوشبو و قابض و دافع پر سود و فساد خون بلغم و صفرا و
 و طهارت و شور و تر خاشاک که انبیا میگویند بفتح نزه و سکون نون کسر باء و حده و فتح یای
 تخمانی و سکون الف بطعم ترش و خشک و روانیده انحلاط ملته و جهت قطع طحال و گنجین
 شتهها و زیرانیدن سنگ کرده و مثانه مجرب رسیده او بطعم شیرین و تند سرد و تیز و کران و
 بهی مفوی و دفع جمع اعضا و شتهها و در دافع فساد صفرا و سبز آن نیز شیرین شتهی طعام برود
 رنگ آن کلازان خورد بود کلان اینج شمار نوشته اند اقم نایک و نیم حل مشاهده نموده و خورد او را
 بمقدار دو دام هم مشاهده نموده است چون سیوه بند و پس از یکماه ترشی ظاهر شود و از مری و اجار
 سازند و در قلیه پلا و بکار بند بسیار با فزاید شود لیکن باوقاتی که خراش و سوزش هرگاه چند روز در
 نختن او باقی بماند از درخت جدا میکنند و در گاه هوس و برگ پلاس نهان میازند تا نخته شود
 ترشی برود و شیرین خوش مزه گردد این پال گویند بفتح باء فارسی و سکون الف لام و عمل اکثر
 همین است و اگر خود بخود نخته شده بریزد از آنکه گویند بفتح تاء فوقانی بندهی سکون باء موحده
 فارسی فتح کاف و سکون اکثر آن بخوش بود بسیار در باستان به نختن در آید و هنگام
 بارش سرد و برنجی سر اغار باران به چکی روی زهد و اوایل رستان انجام پذیرد و از آنجا که گویند
 بفتح باء موحده و باء خفی که در ال مملعه و فتح باء تخمانی شده و اکثری بهی سال کل کند و بارده

از آنکه در نظر مردم پاکه و قار باشد
 از سایر اعضا نام مخصوص از زمانیکه
 خون طشت ایشان همیشه جگر باشد
 و سخته او لطیف و منویت و منوخته
 بریزد جگر در براننده حصاة و در دفع
 صفرا و انباشیدن صفرا و قاطع
 زرف الدم و سخته او مفوی از در دفع
 سخته آن دندان جگر و مفوی بیمه

۸

و تخم غنیمت خفقان بود او
 نافع است حضرت سوره کانیات صلی
 علیه و سلم فرمودند هر که کشتی
 خفقان در دست داشته باشد حاجت
 برآورده است و ایضا از آن باب
 صلوات علیه السلام روایت که
 آنکه ترشی غنیمت در دست کنی با دم که
 اوی آن کشتی ترشی را بخورد دارد
 اندوهی باغبی رسد و ایضا در
 دفع صفرا و خفقان و موقوف اندن از
 درویشی و بیانی و زایل شدن
 غنای دینیه و فقر و مضطرب
 از درون جیب جبر و بیچارگی
 از دست بردن از نایب

از درون جیب جبر و بیچارگی
 از دست بردن از نایب

خودن مان بافتن از شیر پخته شده
 خامه در بر آرد می از آن شیر
 و خردنیجا بر رفع بیباوانداز
 و کوبات و فضای جویج و
 یکوی عاقبت کار و لغایت
 رویت و ایضا او است نشسته
 سر حسب اولم از دست کرده
 در آن عین باخته چگونگی است

و نخی در خامی کار چنگلی کند زود فرو در اندازد اگر چندی بگذارد از بس شیرینی کم لغت و بعضی مهال
 چهار سالگی بارور گردد و شیر و شیره برودش نه شیرینی آواید و کونید اگر شیره آناس و سب
 انشال آن پرورش نمایند و او بویا مثل آن میباشند و کسال زیاده بارور و دردی که کمتر و بعضی
 یکسال بارور نکود و خسته بریان ساخته بخورد قابض شکم و نافع معده بسیار خوش مزه و آب
 بالایی او بسیار شیرین تجیل گردد و اهل نه خسته او را در باران میگذارد پس از آن مغز او را
 بر آورده بخورد بسیار خوش مزه بود و نافع صفرا و قابض و تقوی معده نیز مؤثر خسته باران
 رسید را در ترشی لیون سازند و بکار میبرند و فواید زیاده میشود و بعضی مردم بعد از ترشدن در لیمو
 او را میسازند و نکات میخواهند خوردان اضافه نموده بکار میبرند در تقویت معده و هضم جیدل میشود
 با بخله ترا که مختلفه استعمال نمایند و کونید سه ساله او را تقویت هم میسر سازد و چون بقدیر نیدام سائید
 باب خوف کند و وای در حبس شکم بهتر ازین نمیشمارند و اگر نیم پخت او را با دو انگشت از شاخ
 برگیند و سر شاخ را از سوم گرفته بر روغن گاو چسباند از نزد ماه و نیمه و گستره گویند میشود
 و یکسال رنگ و پیکر برنگردد در ارقم گوید زرش او بدندان و جنجه و سینه و امعاء نقصان دارد
 و صفرا و مزاجان با نافع بود و تقوی معده است و خشک راپت نکد دور کرده بعد از آن
 لحم او را زره زره ترشیده بکد و گهری در آب بگذارد تا که آب زرش برود پس از آن
 صفا نموده باقیه با نبات شیرین ساخته بخورد در تقویت دل و معده رفع اذیت سبوم
 و در غره جیدل تنها همراه طعام مثل افشوده و دیگر میتوان خورد و شیر خشک را که در شکم
 پنهان میسازند تا که گذار شود پس بر آورده در آب بنفشازند و بدست شیرین کرده بخورد هر روز
 با هم لیکن اول در تقویت و تفریح و مزه جیدل زرد ارقم است و دوم در از راه سمیت هوا و افشوده را
 بنام گویند نفع با موجه فارسی شدیدنون الف و حکما دهند اگر چه این سبوه سرد و خشک
 که در فون لوده باشد با مایه

از نبار و دم اسطوخودوس
 عقین صافی رسته با کبریت شک
 و قدری کافور در روغن بنفشازند
 بر روز این روغن بر زرد مالد و در دوا
 و طرف بینی و جنبه زمینان
 او را بنفشه بکار آید او را دوست دارد و
 ظهور هم و با بهایت باشد و اگر
 برون عین سوطا نماید جمیع اوجاع
 برون در عین است

در کار انجم در راه باز
 در آن بخش کجاست خود را در
 بنفشه خود را در میان
 انزادیم که از کسکری
 او که در او را مان
 که در فون لوده باشد با مایه

بافتن را با است و از خواص او است
 که حال او از چشم زخم و تانز
 خیمت آنس چون صون و محوس
 بیاشد نقاشی او خاصیت دیگر
 در آن بند رویت نموده
 و در آنکس و انفات نیم مردم
 آنکه اگر این هر باد شخص باشد
 در صفا و خاص شود در اتفاق

در اول بود در موسم شکر فیروزه میوزی در اول تابستان
از خاص فیروزه است که در اول تابستان
باصفاقی جو صاف و بیخاشته و با
کسر او که می شود و ملاقات خون
در معده و دوسومات و خشک
مغشبه مصلح آن در معده و صفای است
با کلیت این معده و دیگران است
نقل نموده اند هر چه می گویند که در معده
بگردد و تغییر شود در معده و در معده
برای لایبی است و در معده و در معده
فیروزه را در معده می نمایند و در معده
نیز که به سبب ایشان را در معده
میکنند راقم گوید که این کلام منصف
۱۰

لیکن زود راقم ترش او هم خالی از حرارت نیست و شیرین اورا اطباء یونانی در روم گرم و در موسم خشک
نوشته اند و در تقویت باه و کرده و سده و کثرت غذا و نسیم بدن لطین طبیعت و نیکو کردن
رضاه زود راقم تجرب سیده بهجه بود و در تقویت دل و خفقان مفید نوشته اند لیکن
ای مقدار این حکم را یعنی نافع بودن خنکانه از مطلق نماند زیرا که در چند جا بصاحب خفقان
حار حثت اند و با خفقان گشته و مضر جگر نوشته اند و مصلح آن موز حکیم علوم نجای روم بنویسد
که اگر مضر جگر خواهد بود ترش سپرد او راقم کی از امر او نهند و استمان را علاج ضعف جگر و استقامت
نموده و از آن امراض شفا کلی او را حاصل گردیده بود بعد از دو سال با سه سال استعمال
این کثرت نوزمانه قلبی منقض شده بود که مرض مذکور نکس نموده و دیگر جایم چنین شده نمود
حکیم علی مغفور در شرح مفردات قانون می نویسد که از صورت این سوه که شابهت کرده دارد
در باقیم که گفته کرده خواهد بود بعد از آن در امراض کرده استعمال کنم بسیار مفید باقیم حتی که
حقیق که بشا که ت کرده بود استعمال کردم حتی مذکور را مل کردید قول حکیم علی مغفور در نظر
این بمقدار درست نماید زیرا که هرگاه حقیق حاضر گشت پس مجرد علاج سبب که عیبات از صلا
مراج کرده است بکار نمی آید مگر آنکه علاج او هم فی نفس نموده شود و او نافع خصوص مرض مذکور
باشد مگر آنکه گفته شود که این سرد و زست یا آنکه تقریر کرده شود چنانچه حکما قدیم اهل هند و
که عیبات از طلا کشته است تقریر میکنند در نافع بودن حقیق یعنی هرگاه که گرم و خشک است
لیکن تقویت سده قوی میماند پس چون این صلاح پیدا میشود و رفع پوست مرض نماید و طبیعت
هم قوی میگردد و از آن حرارت خورید با وزن خالصها میفرماید و مخفی عالم فن نیست که هر دو تقریر
خالی از تکلف و بعد نیست یا آنکه گفته شود که مراد او از حقیق حقیق که شابهت بود زیرا که هرگاه
که حقیق را که سبب بلا نیست ترش نزال مرض کنونی شابهت بود هم میرسد راقم هم دیده که کی

در اول تابستان از خاص فیروزه است که در اول تابستان باصفاقی جو صاف و بیخاشته و با کسر او که می شود و ملاقات خون در معده و دوسومات و خشک مغشبه مصلح آن در معده و صفای است با کلیت این معده و دیگران است نقل نموده اند هر چه می گویند که در معده بگردد و تغییر شود در معده و در معده برای لایبی است و در معده و در معده فیروزه را در معده می نمایند و در معده نیز که به سبب ایشان را در معده میکنند راقم گوید که این کلام منصف ۱۰

از تمام و هم وصف دل ببرد و بان مخرج و متوی قهرت در دندان شکنی و بیگانه کردن دندان شکنی و بیگانه کردن دندان شکنی و بیگانه کردن

شین میوه سکون یا تختانی و فتح تا فوقانی و فتح لام و سکون الف تیز و منج و سر و موضع
 فساد صغیر و بلغم و خون آکا هو لے بد مزه و کاف و الف و ضم
 سکون او و کسر لام و سکون یا تختانی و افع کم سکون و فساد بلغم و صغیر او و بر سو
 او را بد مزه و خفان لون و او و الف و را و همزه و الف ثانی اوله تیز کوبند جو
 را همزه و او و الف لام و او و فیه آمله تیز کوبند بعض نون سیم شریست دور در شری
 بصورت مشابه بخت الی بطعم ترش و شیرین در سخت و سرد و خشک بلغم و سببی
 و افع رکت بت احوال این مفصل در کتب یونانی مرقوم است اگر و بد مزه و ضم را همزه
 و سکون و او قسمی از شفا لو است در صورت مشابه بان سخت شفا لو و او
 اندکی ترش بخلاف شفا لو که شیرین با مزه است و او اندکی گران همزه او و بد مزه و مثل
 همزه و الف شبهه او در کتب نجی است معروف ساق گبایش بر که و بر سر که بر کسی تر
 گرم است و گران بلغم بوقت تخمیل غذا اگر بخورد باعث سرعت هضم شود و پیش از طعام
 اگر تا تک نهک بخورد بافتح دور کند و شتاب آورد و ضم است و بخاری و تخمیل تیز کوبند اگر
 او در کربار شیبه بار یک بریده بتور و رق مری نماید بسیار لذیذ و مقبول طبایع منی و برای
 فوائد مذکوره نیز مفید بود و در مری خشک او در لذت نسبت با او کم و در حرارت زیاد ابلی
 بد مزه و کسر بار موحده و سکون یا تختانی ز سخت بسیار سرد و گران بلغم و سببی بلغم
 او را اسم مفصل است اک بد مزه و سکون کاف ترش تکی اندکی از آخر اندکی طولانی و با یک
 و چون بچته کرده و سگافه شوشل نه منقوش از و بر آید و برگش شدید بزرگ اک و اندکی
 نسبت با و کوچک طول او بقدر یک ربع و یک نیم در چو شاخ و برگ او را بشکند
 رطوبت سفید بر آید که در عرف از شیر میگویند سفید است و سرخ هر دو سهل و افع فساد

نوع خندان اسپال و ای و هم
 وصف تیز کوبنده و صغیر و همزه
 اصل سه و بر قان و او را در برای
 قطع سیلان خون از اعصاب و اللیام
 زخمها و عطای مخلول او را فاع بعض مضر
 شاد و مصلح آن بد است فصل در ان
 مایع مریان و افعال او مانند مزاج و فصل
 بسته است که اینقدر که کشت بسته زیاد

از تمام و هم وصف دل ببرد و بان مخرج و متوی قهرت در دندان شکنی و بیگانه کردن دندان شکنی و بیگانه کردن دندان شکنی و بیگانه کردن

و بسیار با جاش چیت رفع
 طاعت با و غیره و او سواس
 و صبح و ضحان و رفع ایجاد
 خون زلف الدم و قطع رگها
 و زنتی او چیت ضایع
 و منع خصوصاً ضایع
 و ان شستن او چیت ضایع
 و دیدی و ان و قوت
 و ان و قوت

باد و بلغم و چیدام و جرب زهر باد و مامل و تجرد و بیماری هرگز و گله و بو شهر امراض جگر استقامت
 و گرم سکم و درخت اگر راکل سفید شسته باشد اگر او را یا پسته بر شاخ او بندد و الا بار بگیرد
 و هرگاه در روز یکشنبه بکشد شتر واقع شود گل زیتون در زیر آن خست نهد و حلوان فرج کند
 و قدری نخته نیز نهد پس برگ و شاخ و پوست و تنه و بارش بستاده و در سایه خشک
 کرده بسایز و سه هفته از آب شیر کاه و دو دو شقال نخورد غذا شیر و برنج کند ضعف و
 ناتوانی و پیری برود و جوانی آرد و هر که اهدا بین طبعش کرده و اگر گیاه بخورد عمرش دراز شود
 و قوی گردد و اگر از بیخ او مهره ساخته بر بازو بندد از آسیب جن بر می خورد و بی این
 باشد و اگر زنی بیخ او را ببول خود سائیده در فرج شایف کند شوهرش مطیع گردد و از گش
 هره کرده بشیر که از شاخش بر آید شسته بر کند و مجامعت نماید در بطور ازال اثر می دارد
 و هر زنی که بخش بکفتال باب بهنگه بخورد با که کرده و بخش با خون بز و مسکه کلاه مایه در
 کشنده تیری نظر او آید و در دهنتری آورده که شیر آن هر دو قسم زهر است و در سهال غایت
 سخت آرد و بسیار گرم است و آنچه تجرب آمده است نیست که برگ محلل او را اند و شیر و مفرج
 است و شور و در چهار تحلیل و غیر نافع بود و اگر شیر بخیم برسد باعث درم و خارش و قرص است
 ال بدبزه و سکون لام هم مجنبه است صاحب دارا شکوهی مخمب نوشته و نیز بعضی اغوه چنین گفته اند
 لیکن خضیر هر دو را ملاحظه نموده مجنبه منی فوه چوب بار یک می شود ال نبره رنگ گل بزرد
 چوب بار یک آوت بهکت بدبزه و کسر ال جمله و تشه یه نار و فتح باد موصده و خفاری
 و فتح کاف و سکون نادر فو قانی ترجمه او اقباب است نام کلی است سوج کبھی نیز گویند در خش
 در طولانی مثل قدام و برکش شلت و گلش در زرد طلای و در کلهار و دیگر هم در بیان
 و لنگره دار و گویند هر طبع که اقباب میگوید همانطور او میگوید و دو قسم نوشته اند خور و بزرگ هر دو

و در این که در آن هم و آمده از دل و
 برافروختن حرات غریبی زیاده
 نمودن قشاکه نوز و نصفه خون
 بنمایند با جگر گفته اند که اگر برده
 بنمیزند خون او در زفرشده شود و
 سوم را شسته بود و اگر بر افعال
 تعلیق نمایند و ام که سلق باشد از
 هم الصبیان بن بود و تعلیق باوت
 بجا را جادو ختمین نافع استقامت

و اگر صاحب دم قلیس بخندد و
 را تحلیل کند از حضرت امام ضامن نامت
 یعنی الله شایع عده مرویت که اگر کسی
 باقوت در دست کند که بر پیشانی زایل
 میکند فصل کلهای باوت در دست در
 قوت مل و تفریح قوت از اصفاف
 دیگر است و در شستن قوت از اصفاف
 و جگر سبب اختتام است حضرت امام
 ضامن نامت یعنی الله شایع عده مرویت
 که هر که از ان شتر باقوت در دست

افغانی نافع و قلیس او جادی
 قطع زلف الدم در رفع این
 تعلیق او بر کردن جهت خنق
 زهر را خوردم هر دو شکر
 و اگر کسی باقوت در دست
 باقوت گوید است در افعال
 که فخر نشود فصل زلف الدم

ان از کثرت احتلام مخول یا نماز در
 چشم و در عرض صاعقه تو زود عمل
 یعنی از خادون در دفع از خود
 ولادت و در دست و پا بپایه
 دقوی با ضربه بران برای گرم
 دسکن و صبح و رافع برافسان
 کعبه و حافظ صحت او است
 کعبه و در دوان و شستن نوبی

در خواص مثل هم اندام گرم بود و فو لنج و استقا و بمرکی و همین در و پای سببی را مانع است
 آری یا بد بزمه و کسر راه مهله و فتح یا تختانی و سکون النفسی از خیار است که در موسم
 بزرگان هم سرد است و مولد ریح و ثقیل کثرت او موجب جمی عفن است آب هوره
 بد بزمه و خفان لون و ضم بار موحده و خفاد او سکون و او و فتح راه مهله و سکون او بل
 و کبر بلوغی گوید هر گاه چند اقسام ساک صحابی را جمع نموده میزند باین اسم می نامند
 مشتبه و با ضم فوت بدن بخشد و رنگ صاف گرداند و باد و بلغم و صفرا و بمرکی دهن
 دفع کن نوبی او را بد فرج آورد و اسهال را مفید است و در دار الخلاقه چند اقسام ساک که در
 شهر هم میرسد می زند و از انورتن میگوید بسیار لذیذ و بلوغ طبعیت و مولد ریح و دیگر
 احکام او موافق بساط او انول بد بزمه و خفان لون و شمع و او و سکون لام در
 کلان شهر هر گاه گل کند عجب خوشنما می شود کلهای او زرد رنگ است بیکل المناس و نوع است
 قسم و هم را به انول گویند و این قسم هم دو نوع است سرد جام دق و این اسهال که در بزمه و شمع
 و این قوت بخشد و خون بقراید و رطوبت زیاده کند آهر بد بزمه و بیم و راه مهله شد و هم است
 آری که بد بزمه و ضم راه مهله و سکون کاف بر چهار خیر اطلاق کرده می شود بیکل مهله و کله
 شیوم بدیل چهارم آثار الوک بد بزمه و ضم لام شد و سکون و او و کاف هم الو است و هم
 او تفصیل در کتب یونانی مذکور شده آهر ایک بد بزمه و بیم ساکن و شمع راه مهله و سکون
 الف و فتح نام فوقانی سکون کاف هم انبار است آرموس بد بزمه و سکون بار موحده و ضم
 نون و سکون و او و سین مهله درختی است عظیم ثمرش مثل انگور زرد و با حلاوت در کیش شبیه
 برگ صنوبر و عریض تر از و خزان نمیکند و بهترین اسبیه و اصل در اول بیوم گرم
 نوشته اند و در اخروم خشک و لطیف در بول و نقت حصاة و کله ریح و نغم موحده

در خواص مثل هم اندام گرم بود و فو لنج و استقا و بمرکی و همین در و پای سببی را مانع است
 آری یا بد بزمه و کسر راه مهله و فتح یا تختانی و سکون النفسی از خیار است که در موسم
 بزرگان هم سرد است و مولد ریح و ثقیل کثرت او موجب جمی عفن است آب هوره
 بد بزمه و خفان لون و ضم بار موحده و خفاد او سکون و او و فتح راه مهله و سکون او بل
 و کبر بلوغی گوید هر گاه چند اقسام ساک صحابی را جمع نموده میزند باین اسم می نامند
 مشتبه و با ضم فوت بدن بخشد و رنگ صاف گرداند و باد و بلغم و صفرا و بمرکی دهن
 دفع کن نوبی او را بد فرج آورد و اسهال را مفید است و در دار الخلاقه چند اقسام ساک که در
 شهر هم میرسد می زند و از انورتن میگوید بسیار لذیذ و بلوغ طبعیت و مولد ریح و دیگر
 احکام او موافق بساط او انول بد بزمه و خفان لون و شمع و او و سکون لام در
 کلان شهر هر گاه گل کند عجب خوشنما می شود کلهای او زرد رنگ است بیکل المناس و نوع است
 قسم و هم را به انول گویند و این قسم هم دو نوع است سرد جام دق و این اسهال که در بزمه و شمع
 و این قوت بخشد و خون بقراید و رطوبت زیاده کند آهر بد بزمه و بیم و راه مهله شد و هم است
 آری که بد بزمه و ضم راه مهله و سکون کاف بر چهار خیر اطلاق کرده می شود بیکل مهله و کله
 شیوم بدیل چهارم آثار الوک بد بزمه و ضم لام شد و سکون و او و کاف هم الو است و هم
 او تفصیل در کتب یونانی مذکور شده آهر ایک بد بزمه و بیم ساکن و شمع راه مهله و سکون
 الف و فتح نام فوقانی سکون کاف هم انبار است آرموس بد بزمه و سکون بار موحده و ضم
 نون و سکون و او و سین مهله درختی است عظیم ثمرش مثل انگور زرد و با حلاوت در کیش شبیه
 برگ صنوبر و عریض تر از و خزان نمیکند و بهترین اسبیه و اصل در اول بیوم گرم
 نوشته اند و در اخروم خشک و لطیف در بول و نقت حصاة و کله ریح و نغم موحده

در خواص مثل هم اندام گرم بود و فو لنج و استقا و بمرکی و همین در و پای سببی را مانع است
 آری یا بد بزمه و کسر راه مهله و فتح یا تختانی و سکون النفسی از خیار است که در موسم
 بزرگان هم سرد است و مولد ریح و ثقیل کثرت او موجب جمی عفن است آب هوره
 بد بزمه و خفان لون و ضم بار موحده و خفاد او سکون و او و فتح راه مهله و سکون او بل
 و کبر بلوغی گوید هر گاه چند اقسام ساک صحابی را جمع نموده میزند باین اسم می نامند
 مشتبه و با ضم فوت بدن بخشد و رنگ صاف گرداند و باد و بلغم و صفرا و بمرکی دهن
 دفع کن نوبی او را بد فرج آورد و اسهال را مفید است و در دار الخلاقه چند اقسام ساک که در
 شهر هم میرسد می زند و از انورتن میگوید بسیار لذیذ و بلوغ طبعیت و مولد ریح و دیگر
 احکام او موافق بساط او انول بد بزمه و خفان لون و شمع و او و سکون لام در
 کلان شهر هر گاه گل کند عجب خوشنما می شود کلهای او زرد رنگ است بیکل المناس و نوع است
 قسم و هم را به انول گویند و این قسم هم دو نوع است سرد جام دق و این اسهال که در بزمه و شمع
 و این قوت بخشد و خون بقراید و رطوبت زیاده کند آهر بد بزمه و بیم و راه مهله شد و هم است
 آری که بد بزمه و ضم راه مهله و سکون کاف بر چهار خیر اطلاق کرده می شود بیکل مهله و کله
 شیوم بدیل چهارم آثار الوک بد بزمه و ضم لام شد و سکون و او و کاف هم الو است و هم
 او تفصیل در کتب یونانی مذکور شده آهر ایک بد بزمه و بیم ساکن و شمع راه مهله و سکون
 الف و فتح نام فوقانی سکون کاف هم انبار است آرموس بد بزمه و سکون بار موحده و ضم
 نون و سکون و او و سین مهله درختی است عظیم ثمرش مثل انگور زرد و با حلاوت در کیش شبیه
 برگ صنوبر و عریض تر از و خزان نمیکند و بهترین اسبیه و اصل در اول بیوم گرم
 نوشته اند و در اخروم خشک و لطیف در بول و نقت حصاة و کله ریح و نغم موحده

بسیار گوارا است در اول گرم فونت جابجاء او از رسیدن آن است
 بیاید ز مرغ قوت او شود و حال
 هرگاه او را در خون کم اندازند
 اطوار قوت صوضا چون خون
 نیز از یاد او هر روز تغییر است
 ناسه زود عرق و طوبی است
 سقط قوت او است همان کوهی است
 و نیز او بفرق نکاو و سبزه زرد
 ششاه و حاج و آفرین و جمل
 و نیز الفسار و عد و اوست و صاف
 قوت حیوانی و صفت درین ذوق بسیار

و فتح شده سپردن شماره او جهت جنس خون خیمهای تازه مفع و محرق و غسل نشانه لطیف
 تر و طلا محرق و مطبوخ آن در شراب محلل خنابرد و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با انفراد
 جهت تحقیق گوشت آوردن قروح خبیثه و منع چوشتهای پر آب آبله جربست قدر ترش
 سه درم و مضمعه و مصلحش عسل و بدش چوب کونک است او یکی بد بزمه و فتح دال مطبوخ
 در بند می ککاف و سکون یا در تختانی اسمی از اسما در بر است و خواص در بار گرفته آید شانه
 اندک آبی بلدی بفتح بزمه مده و خفا نون و کسر بار موده و سکون یا
 تختانی و فتح و سکون لام و کسر دال مطبوخ و سکون یا در تختانی دو در بند می است گرم و
 خشک و دیم برای خارش و فساد خون و قوبا و ضرب و یا ایدن خوردن مفید بضر
 قلب مصلح نارنج بدل با بچی یا تخم پوار یا زرد چوب شربت یکدم فصل الباء الموحده
 ابهرک بفتح بزمه و سکون بار موده و خفا و فتح را در جمله و سکون کاف افع بر سو
 و فساد اخلاط و زهر و او را اطباء بندتها در ادویه کفشته استعمال میکنند در کتب
 بندی مثل گنج باد آورده و آن طریق گشته شدن او مذکور است بعربی مطلق است
 ایسا بفتح بزمه و بار موده و در بوز و فتح یا در تختانی و سکون الف کسم بیلید است
 یعنی دور کننده خوف فصل الباء الفارسی ایراجتا بفتح بزمه و سکون بار
 فارسی و در ممل و الف و فتح حیم و نا فوفانی و الف ثانی و قسم دوم مثل بند خورش
 بقدر نیم گرم و بعضی اندکی زیاد بصورت مثل درخت کنگه ای لیکن برک کنگه ای است و برک
 ایراجتا خشن رود قسم سرد و از این جهت بهره و صاف کننده او از خیره و و افح سبب
 وی و در و گلو و جذام و فساد با و و صفرا و بنم و بنم خام که از طرف اسما آید از افع نماید
 و موزش ایضا و فساد زهر و در دل بشیره دفع گرداند اپا مارک بفتح الف و بار فارسی

۱۵
 فصل غلظت غلیظ و با نوار و بطن غلیظ
 بسیار و اگر ششوم و یا جود
 پان زهر و در فوری از آن
 سائده بیشتر خوردن یا شیرین
 کند و در و او جهت رفع غلظت
 جراحات آلات آینه زهر دار
 جهت قطع زحف الدم و التمام
 جراحات بحسب الارشاد حق
 غسل او در کسب اسما
 و در زهر و در جگر

بسیار گوارا است در اول گرم فونت جابجاء او از رسیدن آن است
 بیاید ز مرغ قوت او شود و حال
 هرگاه او را در خون کم اندازند
 اطوار قوت صوضا چون خون
 نیز از یاد او هر روز تغییر است
 ناسه زود عرق و طوبی است
 سقط قوت او است همان کوهی است
 و نیز او بفرق نکاو و سبزه زرد
 ششاه و حاج و آفرین و جمل
 و نیز الفسار و عد و اوست و صاف
 قوت حیوانی و صفت درین ذوق بسیار

درودی خلفه یا بنوا بدین کلام
بسم الله الرحمن الرحیم

چهار صد و بیست و چهارمین
فهرستی طاعت

بپایان صد و بیست و نه ماده
و چهارم از اوست باین

کوچک تریم ز برکت است اجلا چندن ضم نمره و سکون جیم و لام و الف و فتح جیم کار
و سکون نون و فتح و ال مهله و سکون نون هم صمدل مفید است و خواص در چندن باین
اجان بفتح الف و جیم و الف ثانی و نون بعضی در میان الف و نون یا تختانی ضافه
نموده اند یعنی اجاین درخت او بزرگ میشود برابر درخت آنسه و برگش شبیه برگ آنسه
و از دراز و باریک درخت او سایه بسیار دارد و پهلوی دراز تا بقدر نیکو و بسیار باریک
فصل الجیم الفارسی چه بفتح نمره و نشد به جیم فارسی و فتح آن سکون او هم بینه است
فصل الخاء المجره اخروث بفتح نمره و سکون خاء مجمره و ضم راد مهله و سکون او و تار
نوفانی هندی و اکروث نیز آمده بجای خاء مجمره کاف و اد شهرت و ختش کوهی است
و برگ آن شاخه برگ سافج هندی شیرین گرم و گران بلین منقوی عصاره و دافع باد در نفوس
باده و دماغ بودی تجره محرز رسیده بعربی جوز کونیه فصل الدال المجره او السک
بضم نمره و وال مهله و الف و فتح لام و کسرین مهله و سکون کلهف قبیله از علمه است
اوی بهاسکر بضم نمره و کسر وال مهله و سکون یا تختانی و فتح بار موصه و خفاء او الف
سین مهله و فتح کاف سکون او مهله قسمی از کاف است او کفتح الف و سکون ال مهله و فتح راد مهله
سکون کاف تازی پنجمی است مشهور معروف و خواص این او گفته شد فصل الراء المجره
ارنی بفتح نمره و سکون راد مهله و کسر نون سکون یا تختانی هم درختیت و طول بقدر
درخت شفا ولیکن شایع بسیار دارد و از زیر تنه درخت میروید و بعضی تنه معلوم نمیشود
برگش مثل برگ سبها گوگرد است غلبه با در برابر باد و ماس دفع سازد و در دهنتری او و کله
برب و قیل است و رحمت پانزدهم بعضی و بعضی دیگر در نماید و شتهی رافع قبض و سده روده
کشتاید و در فی نهاسم ماده از نه است از سر بفتح نمره و سکون او مهله و فتح او سکون راد مهله ثانی

برودت و در صد و بیست و نه
در اوصاف نیکو بود و در کتب
غالب چون باینده کلام او در
تکلیف است که در کتب بیاید
درست کردن آنست که آن نوی
و در ارفع درخت مارکی بکانه
بزرگی شب و نگاه کردن او
خط صحت چشم نوز است و ماده
بدر زار صد و بیست و نه

۱۷

بسیار است و مال بسیار
بکفالت هم از سایه او جهت دفع
خار خوب و باعث تیز و نوبت
دردی و در وقت هم جهت عمل صفا
عبد که نور بخشن که او ناز نشود
و در هم سایه او جهت دفع درد
شکم که از او اسهال حادث
شده باشد بیاید نیند و سد
و مصلحتش عمل است از کلام الام

است که غرضی از این است که در
این طایفه است که در
دانشنامه است که در
علمی یارود که در دست کردن
فایده بسیار باعث ایمنی از
آن که در کتب است که در

این حدیث در صحت باشد در ادوی
 که اکثر شری بدانند که این
 از اکثر اهل کتب حضرت زین
 کوه عثمان کن اورا بیان
 گفت کن بزرگ از عالم
 حضرت جعفر صادق علیه السلام

و او یکی نگوید و تور در شهر یعنی در زبان دارالخلافه شاه جهان آباد نیز در آنکه دیگر در قسمی از
 میدانند و آنکه درخت او کلان باشد و در کناره کشت نیشکر یکبار از آن تور میگویند و درخت را هر
 خور و می باشد بقدر یک نیم گرم و میگویند در هر دره بهتر از تور است و تور را همراه نیشکر یکبار در دره می
 و در هر همراه کندم در دره می نمایند و در خریف یکبار در آن تور کلان دانند از هر خور و تور از آنکی بود
 و با بجا غله شهر است در اکثر بلاد هند باقیه میشود و خشک است و بک قایض و دفع فساد و تلخه و بلغم
 و خون فساد و هر و طعم زخمت و اندک شیرین باد و انگیز و زرد محرقم در دوم و خشک در سیم و قوی
 سده و قیل و نافع با مرض بلغمی با چون اورا اول یکد و جوش در آب و آن آب را در کوزه در آب
 دیگر نیز در دفع یوست او میشود و اگر در شیر است نیز نیز رفع است آن در صورت اول از آن حرارت
 یوست آن در صورت ثانی بسیار بسیار میشود و اگر برگ اورا در آب جوشانیده از آن مضمضه کنند و در
 دندان سردیاری را بر شاخ کنی دار و بضم نمره و سکون را در جمله و دال جمله و بعضی عوص
 جمله و فو قانی هم نوشند یعنی آب تم ماش است و خواص در ماکه خواهد آمد از نه نفع نمره و سکون
 را در جمله و فتح خون و بار و قوی در اکثر خواص سل کاوش است که بندی همگی گویند مفید ماصحی با
 که روز بروز لاغور و خیف تر شود بهاری گاوش صحای گویند از مده نفع نمره در جمله فخر از آن
 دال جمله نهند گیش شیه برگ بخیر دار و بزرگ نرم و ساقش با بقدر در درج و تخش مثل فی خوف و
 ترش در خوشهای پر خار و دور و داند اش بقدر قهوه و منقط بطور کاغذ ابروی سیاهی سفیدی اینخته
 و قیمی است از سرخ سر و شیرین گرم و کران و دفع قولنج و نفخ شکم و آس اعضا در در و در و شانه
 صلیح و استقاوت و تکلی نفس و سرد و بلغم و جلد و ام پات که فساد ماده خام است و ثمر سرد گرم
 و سهل و دفع فساد و دروغ تخم او محلل است جمله عطرها با در آن نافع بود و سهل است بقدر یکد و کوله
 در آب حل کرده اندکی گرم نموده برای قولنج شدید داده شد نفع بین نموده و قولنج شدید دفع کردید الله

لیکن بر سطرانش کند در سطر اول
 خود بجلال الله و سطر دوم خود
 بکلمات الله در سطر سوم خود
 بر سطر اول الله در سطر دوم خود
 کن سطر اول است با الله و کتبه
 سطر دوم آنی و اتق با الله در سطر
 و در سطر دیگر نیکین و سطر
 الله الا الله مخلصا و در دست کن
 این اکثر شری را در هر جا بستیک بود
 و شمار شود در سبیکه حاجت است

ساده خاص البجاری
 بیخه عالم شایع
 اشرف الحاکم حکیم خان
 حاکم عالم شایع
 اشرف الحاکم حکیم خان
 حاکم عالم شایع
 اشرف الحاکم حکیم خان

ایضا

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ماجد بجای روغن بادام روغن پدید آید و سهیل قویج و امراض بارد شش فالج و جزو
 آن استعمال نمی شود و غم مخور بقدر دو دوام سه دوام هم در امراض عاصیه
 استعمال نمی شود و چون برگ او بر روغن چرب نموده گرم ساخته بر موضع دردناک نهد و روغن
 در دنیا بد چون تخم او کوفته با جنوات اینخته یکدوز در گذارند تا عونت نپرد و این طلا مانند خارش
 بر طرف سازد و در عرصه یک هفته در چون مغز او شده در پاسبان اینخته بخورد و اسهال آورد در روغن گرم است
 از جنس استخبره و سکون را به هله و ضم چیم سکون آن در سم خستید و هم هم مراد گرم و سخت بود
 و افق صفراء و بلغم و اندکی و عقربان هر دفع نماید و مضر بود با امراض باوریش و جرحت را پاک کرد
 و او هم آورد و مسک و مقوی بدن استخوان شکسته را پاک پزند و در اکلا و طلا استعمال بعضی سرد
 نوشته اند و با فم ضربه سقطه از روغن نهمه و سکون را به هله و ضم لام و سکون و او هم در خستید گوی
 مفر نبرد و بلغم سرد و شته را در قیاض بود تن را بیشتر بار کند و گرم شکم و جدام دفع نماید از او بد
 شمول است از وقتی کبیره و سکون را به هله و کشر او و سکون آن کشر تا در فوقانی سکون را به هله
 هم لوبستر و در بار موحده بیاید از وی بفتح الف سکون را به هله و کشر او و سکون باه تحت است
 پنج ستنی بنده است و تخمین است در طولانی بقدر یک گره و یا ده گره و چون است او در کنت
 سخن سفید بر آید و شاهار او بقدر یک گره و برگ کلان را در بصورت بیتری که بسیار او در رون باشد
 در صفا و ملاحت قریب بر یک کیلا کجا او هم پنج ستنی مذکور است در اطراف کجا او روی بر آید
 و کجا او در صورت اکثر در بود در کلان و صوت قریب باد نجان شهرت هر دو پنج در بند استمان
 ستملت اهل هنداروی را به راه نوشت و تنها می خورد و کجا او را در تور بر میان نموده می خورد
 و هندوز برگ و شاهان افعی تا نخوش می سازند و با جمله افراج او آنچه دریافت شد مایل لب و است
 مقوی باه خلط سنی او بود در ریاح و قبل مضر بخوره و صلاح آن شی و شستن آن در آب مبالغه و کجا او

از سکاره جهان بیانات دوران
 غنای بخت و در هر یک از طریق
 علامت محمد بن حکیم خلیف
 خان بن اشراف اکبر کلیم
 فیض از خود غفرانه و با کرات
 منده در کائنات است آن خست
 نشان شکسته باز نماند
 کسی از اطباء این بان الامان
 کتابی که جاو کفیت و باو با

۱۹

ان بوده باشد تا لیف است
 در این اوقات بطریق این صحت
 که رساله جامع امور ضروری که تعلق
 با او باد شسته باشد از کلام ساده
 پیشین استنباط کرده مع آنچه از
 تخمیز این عالم را تجربه آن بصحت
 پوسته بزبان فارسی املا کند
 تا باشد که فائده آن عم و نفع
 آن نام بود و وسیله عمیل برای
 مسکن عاقبت این سینه شود

دا جبر نه بار هم را بچکان
 سکا نشان مهاد هم در مان
 ز با سکان و الا نزلت
 و جلای کی استیضی
 صورت است از خطه نخل
 عفت از ادب سر
 نفضله و گرمه در اندک هم
 نماند

همان شهر آورده لارا از
 در کاف عالم رسیده
 کشته است قدر این
 کم سنگم هندی همدار

قریب باوست در خواص که اگر حضرت او بخواه نیست به اروی زیاده است بگویند که قفاس است
 لیکن در چهره بر که های خلاف بر طاعت چنانچه حسب تخف المومنین نوشته که برگ او شامه بر که باوم
 که اگر آنکه گفته شود خط از اسخ است و دیگر چهره را تطبیق میتوان داد و مزاج قفاس گرم نوشته اند
 در بعضی اعواب که پدید شده اینها هم بگویند که قفاس هم اروی است و الله اعلم بالصواب
 اگر که نفخ نمره و سکون را جمله کاف اسم است اگر میاید نفخ نمره و سکون را جمله کاف اسم است
 یا در تخانی و دال جمله اسم است که در که نوعی از که است از و سا نفخ نمره و ضم را جمله و سکون است
 و فتح سین جمله الف اسم است و در باب یاد فصل السین جمله استهل کند که نمره و
 سکون سین جمله ضم تا فوقانی و خفا او سکون لام و فتح کاف و خفا نون دال جمله این را
 اگر ام کند نیز گویند و قسم دوم مان کند است و کند نزد اینها اسم پنج است که چون نباشد چون
 زمین کند و پنجی را که چون باشد مولی مانند مولد بلغم و دافع باد و صفرا خون الماس و ضم
 در و فتح سین جمله کاف و دافع خون و صفرا استهل کند نیز آه است با ضافه او سا که در صفا
 و لام اسپرک نفخ نمره و سکون سین جمله و فتح با و فارسی و در جمله و سکون کاف اسپرک با فتح کا
 و الحاق الف صادم بود هر دو را یکی میداند بطعم شیرین و دافع جذام و رافع افلاس نیز نوشته و
 بعضی گویند که اسپرک هم اکلیل المذکب است و شهبودر شهر بخیری دیگر است و اغلب موافق نوشته
 صدمین بود مرادف اسپرک باشد که در بعضی خواص چون افزودن منی و دافع فساد رحمت
 هر سه خلط و بودن می سرد و بیگ افق اسپرک است و در بعضی کتب هندی اسپرک را دافع بوی
 خوی بودن و استقامت و ضعف و لاغری تن اثر نیز نیز نوشته اند و الله اعلم اسکندره نفخ نمره
 و سکون سین جمله و فتح کاف فارسی خفا نون و فتح دال جمله و در هندی شهر است یعنی است
 سفید از طولانی بقدر نیم گرم میشود و کده بمقدار شکر بود و در شکر نوستا به شفا قل مری

در آنکه قفاس و دال است
 کده شد فصل اول در بیان
 حدوث و بار بار و است
 که دو بار اصطلاح ایجاب افادای عظیم
 است هر دو را از اسباب ارضیه
 یا سادیه و طاعت میشود در زمین
 و طاعت چون در چشم و مضیکه درین زمین
 از یا پیغمبر تغییر میکند اما اسباب
 سماوی پس کلمات افلاک است

۲۰

که موجب حالت شدیدی است
 نیزه و میزد از از چشم کمال است
 از نسبت مقدمات نجومی علم
 طب از وضع صحیح می آید اسباب
 ارضیه پس بخار است
 که شکون میشود از سادان خود
 یا اسکیک شفته بود خندهای
 بود یا با بوی بود یا زین نساک
 که طوبت بسیار شد باشد و

در کاف عالم رسیده
 کشته است قدر این
 کم سنگم هندی همدار

از چهار کوره در پنج کوره
 همیشه معلوم میشود که یکی
 از دو کوره زمین زبک دور و در دو کوره
 معلوم از یک کوره میشود
 در بیان بعضی از اینها
 و امور متعلقه آن هر کجا که
 فاسد از زمین صورت گرفته
 بود مخلوط شده در دو کوره فساد
 پیدا کرده بود فاسد استنشاق
 در دل نفوذ کرده روح که در دل
 است از فاسد نفوذ و در طبقات
 و اخلاط که مجاور دل است
 مجاورت فساد یافته و گرمی
 بسیار پیدا شده در تمام اجزا
 و بعضی از این آثار یافت بر

در برگ او متاثر هرگز است و از خوردن و نرم و بار یک و نهال او از زمین اندکی بالا بر آید مقدار
 سه چهار کوره زخم است و تلخ و گرم است و مبهی و دفع فساد باد و بلغم و اناس اعضا و برهن از جمله این
 است و بیخ کاکنج نوشته اند هضم آب کبره و سکون بین مهله و کستره فوقانی سکون
 و فتح راه مهله و الف هم شال برنی است استهول بنشانی ضمیره و سکون بین مهله
 ضم ناره فوقانی و خفاء او سکون و او و لام و فتح بار موحده و خفاء او سکون فون و فتح ناره
 فوقانی بنهدی و الف و کسر کاف و سکون یادختنا هم برتاست یعنی باد بخان بزرگ
 بدان معنی که شجره آن شاخه شجره باد بخان بود استهول بدنی کبره و سکون بین مهله
 و فتح بار و خفاء او سکون لام و فتح بار فارسی سکون ال مهله و فتح نیم و کسر نون سکون یادختنا
 هم بعضی اقسام کول است در زمین که آب شسته باشد روید زمین تلخ و شیرینی و خون اسهال
 دفع کند و بعضی گفته اند که کل سرخ است او سیر ضمیره و سکون بین مهله و یادختنا
 در در جمله خرم است که در باستان از و خشی از سازند هم در او ضمیر و عا و بیخ و دفع فساد
 بلغم و صفرا و خون و سکون کشتنکه و نافع آبله و جوشیدگی و سوزش اعضا و شواری بول و نافع
 و مدها و شور و مسکت با خاصه در تقویت معده و قبض شکم و در تجربیه راقم نیز آمده
 فصل الشین المبراشه برگ بفتح نهمه و سکون بین مهله و ناهندی و فتح بار موحده راه
 مهله و سکون کاف ترکیب می شملد و او شت گانه و معنی شت برگ هم همین است و اسما
 او در روده پر روده کاکولی بهتر کاکولی میداها مده اجوک که یک این ترکیب سرد
 مبهی استوی اعضا و مولد منی و شیر زنان محیل و دفع فساد صفرا و باد و سوزش و اناس اعضا و خدام
 او در این ترکیب شیرینی اندک حال اکثری اندک است کن بفتح نهمه و سکون بین مهله
 و کستره فوقانی بنهدی ضم کاف فارسی سکون نون هم خلاصی است و کوه کج صده و بیخ دو

۴۱
 تمام اخلاط بدن فاسد شده
 امراض و باینه حادث خواهند
 شد و اگر خلق باین امراض مبتلا
 مبتلا خواهند گردید که ساینکه بود
 رویه در بدن آنها کثیر باشد یعنی
 الم با ضعیف القوی خواه در
 خلقت و خواه از جماع با غیر آن
 بوده باشند و کساینکه استعمال
 هم بیشتر کنند برای تاثیر و باز
 زنده اند و امراض و باینه
 در بود بسیار که از آن
 می شوند فاشند اینها کثیر
 و اذیت بمانند و در روم
 و فلفل که باران کثیر باران
 دگره نخل مردم را عارض
 بنشیند فاشند اینها بسیار
 بمانند و برکت ببلان

کثیر در عالم و مردن در این
 جانوران که در زیر زمین
 سکونت پیدا نمودن زیان
 کردن غذا آن فصل
 خلاف غذا فصل سابق
 نشان بودن و با از اسباب
 فصل چهارم

در این در نظر بسیار است و قلب او را از لیمو کلان است میسازند در تحلیل و مضمّن سکین و جمع
 و همین که تجرید آمده اهل چاکگیری نفع نبرد و هم سکون لام و جیم فارسی و الف و خفا و نو
 و کس کاف قاره سکون یا تختی و کس راه همله و باد تختانی نیز ترش درخت هندیت بقدر
 خرب الثعلب و طول خورش کثیر و عوض آن از بالا بقدر آن گرم و سبک است و هم علم و دفع
 شکر است بود و خدام و حابس اسهال و دفع فساد و با و بلغم و خون لیکن صغیر اکثیر است الفتح
 نغمه و شهبو کبیره و هم ساکن و کس لام و سکون یا تختی و خست کلان برگ آن بسیار کوچک
 و بر هر دو طرف شاخهای باریک او برود و شب بکجا شوند و صبح جدا دانههای در میان
 بصورت باقلا و در حجم زیاد ترش کثیر از شربتی حد به دار بقدر نصف دایره و بعضی کم و بعضی
 زیاد حسب تخفیف المومنین نوشته که در خورش مثل خست از اطراف سبب عدم رویه اوست نیز در آن
 و دفع با و افزاینده صفراء و خون نجاسیت رسیده اولین در شتهی غم و دفع گران
 و خشک و سبک و نفوی ولی و دفع ماندگی راه و دوران سرد و سکون تنگی و ضیق در زمین
 حرارت و دفع تنگی و کس سوت صفراء و تقویت دل در شتهی تجرید راقم در آده مشوره او در حوال
 بسبب اقبال طبیعت انومی و دفع سمیت هوا جار غاید و مرهای او خصوص مرهای قسم سرج او
 بسیار لذیذ و مفید شپا مذکور که کل املی را همراه گوشت نخته تجرید بسیار لذیذ و سکون صفراء
 و بلین طبیعت و برای انگنختن شتهای مفید و محرک زرد امرت پهل کبیره و سکون بیم
 و فتح راه همله و سکون تار فوقانی و فتح بار فارسی خفا و سکون لام لبون شیرین را گویند و سخت
 راه همله در راج نبوی پهل پدید امرت ولی کبیره و سکون بیم و فتح راه همله و سکون تار فوقانی
 و فتح و او تشدید لام و سکون یا تختی هم گلوئی است و بجای داد اکثر با با و حده خوانند
 امرت بلی ایما نغمه و سکون بیم و فتح بار و حده و الف و فتح راه همله و سکون تار

از حیث است فصل بیهوشان
 و با لاحتی بیشتر در مرض کثیر
 الاضطراب شد بر الملق عظیم الکرب
 و بعضی آن مرقه مضطرب
 مختلف بودی الحال میباشد و زشت
 ضیق نفس و عطش میبود و گاهی بیجان
 میباشد که اگر آب از زمین نذر
 از راه بینی خارج گردد و در روز
 اول هلاک کند و باشد که با چهار
 روز امتداد گشته و کم است که فکلی

تجدید سبک بود و باوران
 تا نیکند و وقت بودن از یک
 پیره و حیجان بسیار سود و باشت
 کرخیجان رخ نوز و زبان خشک
 که در پس از آن حرکت سبک
 شود و سقوط مضمّن گردد و بیست
 و نیشخ عظیم میباشد و حال
 مثل خفا و عارض گردد و حیجان
 عاید و جدا شوند و در شب
 با یکدیگر بیاد شوند و در شب
 با بیاض عظیم و سوسوی
 است و با بیداری بسیار
 نهدن اسهال زردی و
 خفا و سوسوی و در جمع فواد
 و بیاض عظیم و سوسوی

اجپانادخت ز زبان اخلاط عقل نداده و در سینه غایب کرد و صدوت فایع و قروح و شدت اعراض و قروح و شدت حالات مثل

درخت کوهی است مثل کنار دار می باشد زرش بود هر دو فتح الف سکون یم و ضم را اول سکون
 فاد و وال همایوه هندیت مشابیه شکل شهبانی و از خوردن تر و زیاد از انجیر اندکی چهار
 ریزه ریزه بسیار دارد و بوم تنافر طبیعت دارد درختش از درخت نهوت کم اندکی گرش
 عویصن و طویل مثل برگ انبه بزرگ سرخی اینر چین از طرف سر بیل از وسط جدا بود
 و راقم درخت او را مشاهده نموده دهم پیوه او را خورده سفری آنب نیز گویند تقوی سوده
 قابض شکم ز مخرج است اشتیاقی اسهال است و در انفع کلی نموده بود هر ترا بفتح نموده کسر
 نیم و سکون را جمله و فتح ما فوقانی و الف نیز اسم بیله است و معنی این لفظ زبان ایشان
 آنیاست است و نیز اسم گلی است امل بفتح نموده و ضم یم سکون لام اسم آله است و معنی
 ترش است املک بفتح نموده و سکون یم و کسر لام و فتح کاف الف اسم املی است انما س
 بفتح نموده و یم سکون لام و فتح ما فوقانی و الف و سین همایوه کدر است گلش همراه گوشت
 و بی گوشت پنجه سوز بسیار لذیذ میشود و عین است هر سبل بفتح اولی و فتح نیم و سکون را
 همایوه کبریا و حده و سکون یا تختانی و سکون لام اسم اکاس نیل است فصل النون
 انما س بفتح نموده و نون نشدید نون ثانی و الف و سین همایوه کپش سفری نیز مانند زبراکه
 اگر نهالی او را در او نشاند و در سفر همراه دارند بار و در پیکر طولانی ترنج و در گوش زردیل
 بسرخ و سطح او پست و بلندی دارد و بران خارهای کوچک بود و خوشبو نام بعضی اقسام
 و خوش مزه بوته بر رازی یک گز برگ او دندان دار سیوه بر فراز بوته بود و بران برگی چند برود
 چون از درخت برگیزند آن برگها کنده جدا جدا بر نشاند بار آرد و جز یکبار بارند و افزون از
 یکتا نباشد و خواص این را در کتب دیدم در نظر اقم نیامد گویند یا ن میگویند که است احوال
 این اول ابو الفضل در این کبری نوشته بعد از آن حس در انشکوهی دیگر انزه نقل کرده اند که

سنتفا در اکثر بود اول
 ای نیز از علانات تب بود
 و باشد که حکام و مردم
 ظاهر شود که این انجام
 بودیم و نیز از این حکام
 جان آفاق سینه کوز
 و بعضی از خاص صاحبان
 حرارت بسیار در آن
 در بعضی اول نیز کبریا
 با این همه برعت پاک
 از سبب این حال و هست
 و مردم استیجاب نمایند
 و حال بدن مریض مثل
 صحت بیانش فصل
 از بیان شهبانیکه مراعات
 اینها نبات از افات بود
 به هر بار و افات بود
 در و بلود درین فصل

باز در بعضی از افات بود
 به هر بار و افات بود
 در و بلود درین فصل
 به هر بار و افات بود
 در و بلود درین فصل

و مانند دانه از منصفیات قلب
 چون ابله و خرفند پس باید کرد
 ایصال از اینهاست که بسیار
 صفات حاصل می شود لیکن
 فی وقتل غذا و استعمال
 که بخیف از تنیده بفضله ایصال
 لیکن نفوس روح کند بویان

بالاسه بعضی اضافه نوشته شد مزاجش نزد محرر گرم در اول سرد و وسط ثانی است و مفرح و نفوی
 دل و رافع خفقان و نفوی و ماضی و خالی از تنوب معده هم نیت و مضر بجزیره و عضله متفرض و اسعا
 و فطاح و مصلح این شکر است و چون این را نشیده و زنگار یاقه نجابت و گلاب بید مشک
 زده بکند و کتری بگذارد در سایر افعال نفوی میگرد و حضرت هم زان میگوید و مرلی او بجا بله
 است در قلینه پلاویخ زرد بسیار باغره میشود و اسد علم بالاصواب انب یومان نفع نمره
 و خفازون و کسر باد موحده و ضم لام و سکون و او و نون ثانی نفع و الف و سکون نون
 ثالث نرسند بیت بطعم ترش و زنجبیل سرد و جاسکیم و دافع فساد بلغم و صفرا و محلل
 خنازبرد دیگر جوشیده کباب و نافع جمیع امراض کباب است اینکول نفع نمره و خفازون کسر باد
 موحده و ضم کاف و سکون و او و لام اینکوه نفع و ال نهدی و نرسند گویند و ختمیت بطعم
 تلخ و زنجبیل و گرم و تر و سبک و ملین و دافع فساد باد و بلغم و اما من عضله و درد شکم و قاطع گرم
 و دافع فساد نمره خام و نمره شیرین سرد و گران طین و دافع فساد باد و صفرا و خون ترش
 اعضا و دوق فتنقل منی و نفوی دل و او زانیده بلغم و مجرب نور الدین محمد است که در ایام سواد
 و بائی نمره که زرد بغلی و گلوی مردم برآید و ملاک میکند اگر ابتدا یک نمره از زم کرده باشد تا نرسند
 و یک نمره ساید با آب بر آن نمره که طلا کنند اگر سرشته عمر کوتاه نشد باشد و او ایست
 مجرب چون جمع آن و هم نور الدین میگوید که سانه تخم اندر این سرخ که از نرسند اینکول سوزانند
 جدر بازده سیر شاهجهانی و از او آب آله زنجبیل تقیه داده خشک سازد و در چرخ روغن
 گران روغن کشند اگر از روغن مکرر نیت روز شوار در بینی سوزانند سوزی سفید سبانه کرده
 و از سر نو جوان شود حکیم نکور در تقیم فوائد تخم مذکور بسیار با نفع میباید در عقل مستعد نماید
 از آن جهت عنان شدید فقام از آن وادی منطف کردید اندر این کبر نمره و خفازون

و از سهیل قوی چون زرد
 عدله کسر و خفازون می باید نفع
 با بیکدیگر و نرسند کباب مصلح و از
 افندی هر چه در طرف سبک نفع نمره
 بود چون بوم و البان و فواکه
 و طبله ترک کند و اگر گرم خورد با نرسند
 با نرسند باشد و بطریق کباب نرسند
 کند و گوشت چوب مرغ و دیگر
 بطور که حرارت کسر داشته باشد

از اینجاست که نرسند با نرسند
 و نرسند با نرسند
 و نرسند با نرسند
 و نرسند با نرسند
 و نرسند با نرسند

عظیم علی گفت که این است
 صفت خاصیت عظیم این علی
 و نیز او در کتاب عطا
 و نیز او در کتاب عطا
 و نیز او در کتاب عطا

والف ثالث نهال خازناک بقدر در عینت بر که ادا و شاهامی او شمار بسیار است
 رو و غروی مقدار گردگان خار و تلخ و نیز دافع کف میزند و باد و مولد صفرا و درد و ضمیم کم
 و خشک مغوی بدن و کج تازده وی ریزه کرده بطریق چوبه چکانیده یکانه بارک بان شده است
 باه اساک کند و جلق زده را طلا کردن مفید و بوی غل برود اگر غل اند او که ضمیم نبرد
 و سکون داد و خفاژ لون و فتح کاف و سکون نهالش از که بعضی کم و بعضی یاده برکش
 و بعضی بقدر و انکشت سه انکشت و خشک قدر برک غلبه شتاب گلش خار دارد و دانه می او
 خورد و ریزه کوچک از تخم پوآر و شتاب باه و دو قسم بود یکی شتاب سرخ و دیگری سفید هر
 تلخ و ضمیم و بلغم و باور دور نماید و دافع نفخ شکم و بواسیر و خارش و در شکم زایل گرداند **جمل**
 البهار الیهوزا همین فستق نبرد و سکون و کسر با فاری خفاژ انانی و سکون با احتیاج
 و سکون کون ۱۱ افیون است و در عرف افیم است و آن چهار قسم است سفید از انانی و سفید یمنی
 و ضمیم کننده و دم سیاه و انار مارن گویند سیوم زرد از انکشته گویند چهارم مخلوط همه کباب و انرا
 سارن گویند خواص آن کتب یونانی تفصیل است اما سیل ضمیم نبرد و سکون و فتح بواسیر
 و سکون لام هم بود برست و در ایاید اطمینان بفتح نبرد و سکون و کسر لام و سکون یا تحتانی و میم
 هم بر از شاد است **فصل الیاء التحتانی انیت کبر الف و سکون یا تحتانی خفاژ لون**
 و سکون یا فوقانی هندی بفاری خشت در نسخه در وقت منی استعمال شده بهتر و درین باب
 گفته است دیگر فواید تفصیل در نسخه المونین خوردن مذکور است اصل کبر نبرد و سکون یا
 تحتانی و فتح حیم شده و سکون لام قسمی از نیست این کبر نبرد و سکون یا تحتانی خفاژ
 لون ضمیم کاف فاری سکون را در جمله نیز خشت و تلخ نیست و سریع البضم و دافع فسا و صفرا
 و بلغم و جذام و فسا و مغوی نو چشم بفاری شکوف گویند ایلو اکبر نبرد و سکون یا تحتانی

باشد در کتاب سوره همراه کتاب
 و ابیات کف چهار چهار نوله
 کند بیدین و نوله با هم مخلوط
 کرده نبات از آفات و با بید
 و خوب را نم است و با بر چوب
 پوشیدنی با رصنه است که
 کما یباید از فوش خانه و جاد
 بایست از آن کما یباید
 و با احتیاج کند که و با سبب

۴۹
 کما یباید است با رصنه و نشان
 این هم در در فصلی که علات
 صورت و با بیان شده است
 مذکور شد اگر از اسباب سبب
 بود لازم است که در خانه های
 غبار و سفوف که دیوارها مال
 داشته باشند ساکن شود و هوای آنجا
 بارشاد و ضعیف و بجز اصلا
 در نوبت که درین فصل بیان
 خواهد یافت و بخواهی تا راجع
 این نرده و اگر از سبب است
 از صفا بود و اجرب است
 کما یباید است با رصنه و نشان
 نورد و بصر اگر از سبب است
 از صفا بود و اجرب است
 کما یباید است با رصنه و نشان
 نورد و بصر اگر از سبب است
 از صفا بود و اجرب است

اصلاح بود محض و اسان است
 از صفا بود و اجرب است
 کما یباید است با رصنه و نشان
 نورد و بصر اگر از سبب است
 از صفا بود و اجرب است

کتاب و بیدار شدن پس از پاشیدن نشاء و صفا و نور انوارش پس بخند گویند حاصل میشود انجمن در نظیر براد

مجموع و لام ساکن و فتح و او و سکون الف بر دست و سبک دفع خدام و غار من عصاره کرم
 و تشنگی و قی و فساد زهر و خون صفراء و بلغم و دشواری بول باب الباء الموحدة فصل
 الالف بانسانیا موحدة الف و خفانئون من جمله الف ثانی خواص این میانسانیا میاید
 بالکتاب موحده و الف و ضم لام و کاف و الف ثانی قسمی از کبری است بغاری سنجیده جام
 این بطبر شیرین و سرد و گران و دفع رکت پت در سیده آن گرم و سبک و ملین و در طعم و صفراء
 انگیز مالوک ففتح مابوده و سکون الف و ضم لام و سکون کاف قسمی از بلوی است و در باب
 موحده فارسی پاید بار امی کند مابوده الف و فتح را در جمله سکون الف ثانی و کسر او سکون
 یاد تخانی و فتح کاف و خفانئون دال به کثرت کرد و در سبک زیز گویند جایمانا که نزد در مای
 پوست آن مطبوع خوش بود شیرین و نیز و تلخ و مویی عصاره و صفراء کمین و دفع فساد و بلغم و زهر و
 گرم و سبکی این مشتبه طعام و برافرو زنده رنگدوده دفع خدام و از جمله سبک است از بعضی کتب
 بندی یافت میشود که بار امی کند بداری کند یک چیز است در بعضی اطباء هند که بر سیده شده
 این بگیرند و در بعضی کتب بندی نوشته که هر دو علیحد اند بداری کند را و قسم نوشته اند قسمی که
 سفید است از اجنبی گویند و در خواص این سرد و قسم نزدیک به بلای کند نوشته اند بار کانی است
 برای کندی با نچه گلور اربا موحده و الف خفانئون ففتح جم و اریندی و فتح کاف
 و ضم کاف ثانی و او و مجهول و را در جمله الف و او اریندی سبک است و دفع بلغم و زهر و دفع مال
 و روح ساجیه که بغاری خوزه گویند قسمی از گلوره اربا موحده الف و ضم را در جمله سکون
 او و بعضی سل گویند و سرد و دفع و مایسل و شور و ضربه مستطه که بیشتر رسد یا کچی ربا موحده
 و الف ففتح مابوده ثانی که در جسم فارسی سکون یاد تخانی و بجای موحده ثانی کاف هم آمده
 یعنی با کچی و اسی هند است و آن باز میاید بود و انواع خدام و در معده را دفع بود خوردن و

و اشغال آن و اما وضعی است از بلور و سرکه و حلیفت
 روشن پیاز و شاههای درختان
 سده و بیو های گونش بودید
 سبب بود نه شبانی و گلهای
 خوشبود دیگر عطریات و اما کوز
 بی از تخم سجد و غیره موحده
 کند و سسند و در زعفران
 و از خورشید و مشک و غیره فانی
 و چون کاف و کاف و فصل
 و طنج ز زمین زین کاف
 و در سخن بود ام برین باور
 مابود کثرت که باشد و سبک
 فارسی آب گلار و از خرد
 چون که آب پخته با کاف
 را سرد و در تضییع
 و کاف و سبک و کاف و اشغال
 ان نماید و طار جد و اربا
 که چشم ناعون و منع و با
 سفید است از وقت سبک
 سوار در آخر کتاب بسیار
 حرم بود و سوسن خریف
 باران با رو و غبار سبک
 با نچه سبک و با سبک
 و در خصوص لازم است
 که در اکثر کتب

حرم بود و سوسن خریف باران با رو و غبار سبک با نچه سبک و با سبک و در خصوص لازم است که در اکثر کتب

در استعمال این قندیل طویله
 و نشانه باشد خوردن آن
 بیست و سه روز مخصوصاً
 باین سره باریک
 باشد تا شکم
 و باقی آنچه بود در این
 کتاب در این باب

ظلامت درون و راقم دو ماشه تنها و مزاج او به دیگر نرسد چه در آب نموده صبح الوراژن
 بسروص صفا بین داده و فصل او را سائیده برای ضام نمودن از نموده بسیار که از ماضی آمده
 نیز تندرگرم و خشک است چه سیوم بسک و منوی دل و مشتبه طعام و واقع فساد باو نم
 و ضعف نور چشم و عقل منی با برمی برود و با عربی و بحدف یا تختانی نیز آمده است نزد
 بعضی ریحان است و نزد بعضی با دروج است یا جره یا موصه و الف و فتح نیم و راهله
 الف و هم نمازده است نوعی از جادویش از غله شهبست نزد راقم حار است و یابن منوی
 برین که در باه و موه و دفع طوبت و تقیل و باه آنکه باره سیدکا یا موصه و الف و فتح
 راهله و باهندی که برین بهله و سکون یا تختانی و خفانون و کاف و فاری و الف و الف
 کثرت شاخها سیر باین هم گشته و در بیجا و کوجک است و در جکایز گوی هم بندی است
 بطعم شیرین و کران و مسیحی و دفع فساد باو و صفرا و سناخ او را در آب سائیده بر چلو ضام کند در درازا
 بنفش از قسیتی از موسوم به بندک یا در باه موصه الف و خفانون و فتح و ال مصله
 سکون راهله گوشت وی دفع فساد باو و مکی نفس زردی برین گرم گرم و کرم تقویت بفاری
 بوزنه گویند باره یا موصه و الف و راهله الف ثانی و با بطعم شیرین گرم و زرد کران منوی اعضا
 و دفع فساد باو و مولد منی نرم و شیرین طعام و افزانیده توامی عربی خزر گویند و سپید و طلا
 و صفا و باین تقویت باه اکثر استعمال شود با که به یا موصه الف و فتح کاف فاری از بندی
 بفاری شیرست گوشتش گرم و دفع فساد باو و امراض خشم است و شیر او را در سره نزل با استعمال
 کرده بسیار دفع کرده و جد مجدم که بر خود استعمال فروده بود بسیار دفع کرده بود با و منس با جرم
 و الف کسر ال مصله و فتح نیم و خفانون و ال مصله می این عبارت از آن است که جوارز بر این
 در آب بجویمانند یاخته شود و اصناف از بالایش ستانند و این آب سبک است و قاضی

نشان در او و ظاهر شود
 جاکون کشته و استعمال
 کله نشسته با نجا بود و عطر است
 بود و اطراف بند و این کرب
 در آب سبک چه بیدار نیست
 نازش نیست بیدار نیست
 و توله با هم مخلوط کرده و آب
 الالیش پنج توله کلاب نوشته
 چرخ و اسبال از رنگا
 دفع با بجات یسه
 و صحت با معنی برات و کران
 بیوت پوشنده هر گاه فی
 با اسبال شروع شود کلاب
 آب بقدیر چهار چهار توله بکنجین
 و شربت از شیرین دو توله بکنجین
 ترونج کرده نوشته و اگر استلا غذا
 باشد شربت از موز و فستق سازد
 و بجای آب عرق غنچه
 کند و چون اسبال دانی با و اها
 شود نماید که اگر علامات
 در حرارت از شدت
 و از آنکه آب اسمالی
 نموده بکنجین از
 در کلاب بوده

نمونه بکنجین از شدت حرارت
 از آنکه آب اسمالی
 نموده بکنجین از شدت حرارت
 در کلاب بوده

در کلاب و آب شکر
 کلاه و آب شکر
 کلاه و آب شکر
 کلاه و آب شکر

و افع خلیه پهلوه و شکم و فساد اخلاط ملته و اکثر باره پهلوه که نمزید است و احوالش در باره موصیه فارسی
 گفته آید انشاء الله تعالی و بیخ نیز قدری فضل کرده و زیر بندش از زوره می سازند و در ایام
 بیماری و بند چه ایشان در اول تب بیمار از از اغذیه اجتناب نمایند و از از بان شکرست لا جانید
 و در شش سبک و قافض و متخومی است همی تمام طعم است بامی بر تک بیا موصیه و الف و کسر بیا
 و باد موصیه مانی و فتح راه مصلحه و صفای خون کاف فارسی وانه است سیاه و در بر سران زانده بسیار
 بد بک طعم تلخ و تند و گرم و خشک و کوبک استها آورد و و افع خلیه و فساد و فساد و با و طعم
 گرم و قافض همی عربی اسم بزرگ کالی است یا بونه بفتح یا موصیه و سکون الف و ضم یا موصیه و سکون
 و او و فتح خون و در مری بفتح میز کوبید کل مشهور است عربی اتخوان است یا موصیه و فساد
 و الف و صفای خون و مین مصلحه اسم قصرت بفارسی نی گویند مین و الف نیز آمده برکش یا بزرگ
 مثل برگ جوار و برگی که اصل او نمود شود و اندک زخم تقطیر بول و سوزاک و بوی بسیار
 و صفرا و حرارت خون فاسد و قوی لیس و ریخی مانع بود و بعضی نوشته اند بول صفرا و مینا بسیار
 مازکی که نازد رفته باشد از او چهار مازند بسیار خوش مزه بود و مانع استها و تعویت مینا
 و تسکین صفرا و بد و بطنم قطع نماید باید که نخست آن سر را در آب نمک آرد و بعد بشوید خشک
 ساخته در سر که بارشی دیگر مازند و بیخنی را همراه جد و در سوزجان بقدر سادوی او جاع
 نهضل صفرا و احتمال نموده شد بسیار نفع میناید و از گره نازده لی روغن بر آورده برای او جاع
 مصلح و خزان احتمال کرده شد بسیار نفع میناید و طریق بر آوردن روغن و در علاج الامر
 و عجاله نفعه مرقوم نموده ام و گره آب انس برای او را بسیار نفعه است و برای استقطاب استعملت
 و نیز اگر زن را استقطاب شده باشد و فرج و رحم او صاف و موده باشد گره آب انس با همراه فلوس و
 و پوست المتاس بقدر دود و دوام در آب جوشانیده بجای غذا و آب چند روز را پسندد باله

نوشته است در کلاب
 در کلاب و آب شکر
 در کلاب و آب شکر
 در کلاب و آب شکر

در کلاب و آب شکر
 در کلاب و آب شکر
 در کلاب و آب شکر
 در کلاب و آب شکر

بسیار کسان را با کمال
 بیخبرند و اگر آنستند که از اول و اول
 بگویند که این است که
 از آن است که
 از آن است که
 از آن است که

بفتح بار موحده و الف و فتح لام و سکون هاء برت با ویان حطای بفتح بار موحده و الف
 و کسر ال مطلق و فتح باء تحتانی و سکون الف و نون در کتب مختلفه مثل قانون مذکوره تجده و جرآن
 احوال این را ندیدیم با جمله درین زبان بسیار یافته میشود و آن است سرخ نایل تیرگی خیار بود
 و در میان اردانه کوچک بقدر خسته نمیکند مگر گنده و این بار یک نوکدار و اکثر
 لبهای او کشاده و تخمش در میان او نمایان براه چای خطای استعمال کرده میشوند
 گرم است و متوی معده و محلل ریح و مصلح چای متوی فعل آن صاب ریاض الفوائد
 گوید گرم و خشک است در اول و گویند تر است باضم و متوی معده و دماغ و اختار است
 و محلل بلغم و ریح و در بول و مفتوح سه چون در طبع همراه چای و در چینی قاقله صفا
 استعمال نمایند در جمیع اعمال خود قوی کرد و بار موحده و سکون الف
 و راه جمله و ضم سیم و سکون و او و قوتت بار موحده و سکون الف و راه
 جمله و کسر و سکون باء تحتانی بعضی گفته اند هم زبسی است با لیس بفتح بار موحده و سکون
 الف و لام و فتح باء فارسی و نشدند باء فوقانی و سکون راه جمله اسم جو اسما هست با لیس صاب
 بر که بار کوچک با لک بفتح بار موحده و الف و سکون لام و فتح کاف و الف و بعض
 کاف و الف و او هم آمده است اسی بالو هم یک است سر و خراشده آبله بال حمر بفتح بار موحده
 و الف و سکون لام و فتح جیم فارسی خنار و سکون راه جمله اسم چهارست پشتک
 بفتح بار موحده و الف و سکون سین جمله و ضم باء فوقانی و سکون کاف فارسی اسم چهارست
 خواص این نیز در اینجا گفته خواهد شد **فصل الباء الموحده ببول بفتح بار موحده**
 اول و ضم بار موحده ثانی و سکون و او و لام اسم یک است و در بحث کاف باید بری
 بفتح بار موحده اول و سکون باء ثانی و کسر راه جمله و سکون باء تحتانی مثا اسم فرم است

بسیار کسان را با کمال
 بیخبرند و اگر آنستند که از اول و اول
 بگویند که این است که
 از آن است که
 از آن است که
 از آن است که

از آن است که
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه

در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه
 در کتب مختلفه

صورت از لطافت برق فتره
 و در صورتیکه حرارت بر طبیعت
 در بعضی غالب بود و اسهال نباشد
 شیره الوبخار اهنست و از آب ترش
 میگوید شیره زرد شکسته باشد در آب
 و کلاب بقدر چهار چهار فله بر آورد
 صاف نموده شربت بنمود و فوله
 و صاف ساخته کمال نیندی شود
 وقتی در غیبان را از این چنین بود
 ۳۴
 خانه میکنند اگر با اسهال
 فی در وقت گرم فتره آن وقت
 نشسته بود و با آب بین جودار
 و با بیل در بنای و پستی باشد
 یک یا نیم گرم باشد در کلاب بقدر
 پنج فوله سوده نیز در این دواد
 جهت جیس اسهال که در جوی سینه
 من پس سری از فتره شربت
 کل داده از هر یک یک باشد
 سه در همراه آب سرد یا آرد
 و از آنست در وقت فتره
 باغچه زنجبیل سازه
 سه یا از فتره با صفت
 فتره و از آب فتره
 می نماید و برای غیب است
 در وقت فتره شربت

بسیار کبر و باد موحده و خفاری و سکون یا تختانی و فتح نارغناة فوقانی و سکون
 کاف هم بریزد است و عوض نارغفانی بعد کاف و ال جمله نیز آمده است **فصل الثانی**
الفوقانی تهوا بفتح بار موحده و سکون نارغفانی و خفاری و او و الف با استک
 نیز گویند و در طول نهال او بقدر گرم و زیاد از آن برگش بقدر پودنیه و نرم و کنگره و
 چون نخته شود کلان گردد و برگش نیز در عوض طول بنفاید مردم نبند و نهان همراه گوشت
 و بی گوشت نخته بخورد لیکن تا که برگ آن خورد است در مزه بهتر است و منبتش نزدیک آبها
 و بری انوی از بوستانی بسک و بلین در موی اعضا و شسته طعام و دافع مرض
 سبز و رکت بت و پودر گرم شکم و مقعد و دافع فساد اخلاط ثلثه اسم قطف است
 یعنی اشراق فتره
 یعنی بفتح بار موحده و کسر نارغفانی و سکون یا تختانی و سکون بین جمله اسم امین
 و در بحث الف گذشت **فصل الثانی الفوقانی** نندی بفتح کاف و ال جمله و سکون را در جمله
 کسوره و سکون نارغفانی نندی و فتح کاف و خفاری و کسر ال جمله و سکون را در جمله
 نوعی از کبیر است گرم و زرخند و رحمت و آن در دندان خون خارش و از زهر کف
 دفع سازد و شیره بفتح بار موحده و کسر نارغفانی نندی با بی تختانی مجبول و سکون را
 همراه گوشت وی سرد و شسته طعام و دافع تب و فساد اخلاط ثلثه بعضی نوشته اند
 که اسم تهو است و صوت شباهت براج و بعد نصف او و با جمله زرد در اقم معتدل است
 و حرارت و برودت و لایق بعد از ای قهین و خضار و مغوی سده قابض شکم مثلاً بفتح بار
 موحده سکون نارغفانی نندی و لام الف اسم شربت **فصل الحیم** سجور اکبر بار موحده
 و فتح حیم و سکون داد و در جمله و الف میگویند یعنی از ج است و کبیر در میان برود
 اختلاف در یافت میشود بجز کسر بفتح بار موحده و جیم شد و سکون را در جمله و فتح

و از آنست در وقت فتره
 باغچه زنجبیل سازه
 سه یا از فتره با صفت
 فتره و از آب فتره
 می نماید و برای غیب است
 در وقت فتره شربت

درود از آب جوشانده صبر و صبر کند
 حین سیرم حصار صبر است
 صاف نمودن دریا فاضل
 حلال است و نقل از ابن سینا
 در سینه سینه و سر
 حیات است و با مالیدن
 بول زیتون تنیده و در آب
 شنج و روحی است و با مالیدن
 کاسه در روغن سنج و در آب
 آن خیلی خوب است و در آب
 تریاک با عرق بادکش
 پاکت و عرق آن فایده عظیم
 می کند و این در در آب
 در دیکر نفیست با در آب شنج
 در زیتون بوی میوه بسیار
 در زیتون با جگر است

کاف و خانوق دوال مهله اسم سورسج بحسب کبر با موحده ففتح بهم سکون با تحت
 و سین مهله و الف و ر مهله اسم خلاصه خوب بی کست و خواص این نیز از آنجا جوید بحسب کبر
 با موحده و جیم مفتوح و با زخمانی مغنحه و الف خواص این بهمانک ذکر خواهد یافت **فصل**
الحیم الفارسی که با موحده و ضم جیم فارسی خفا داد سکون و ادرام عقرب است
 و خواص مشهور در کتب یونانی هست و گرم و در بای ماهی کو چاک بود و بزرگ بسرخ
 با لمر روی خارسی بود که بان نذر جسم وی خارناک و سردی بزرگ زارتند وی
 چسب دار اسکوی بنویسد شاید که بای سینه که باشد هیچ ففتح با موحده و سکون جیم
 فارسی اسم عربی وج است بفارسی اگر کی بزکونید که قسم سفید است بر و تلخ و زبر و گرم
 شند طعم و قوی و صفت کلیه و در دفع خلط و بلبغم و بهاری صرع و خبط و اسهال و یوجن
 چشاک بکسر با موحده و سکون جیم و شام، در نخف و فتح نوان الف ساکن و اخر حرف
 اسم نیست **فصل الدال** که با موحده و فتح و الف ساکن و اخر حرف
 در مهله و الف در هندیت از طرف کوهستان سی آید خویلی است به که با بقدر کندی
 اصل السوس تلخ و زخمی و گرم و بلیغ و میسوی فوت و در دفع فساد باد و بلبغم و خون و احساس
 و بر سرد و از جمله سابقین است بدار کند با بکسر با موحده و فتح دال مهله و الف و سکون
 راد مهله و فتح کاف و سکون دال مهله و فتح با و الف اسم برنی است بدری و فتح
 با موحده و سکون ال مهله و کسر راد مهله و با زخمانی اسم کنار است بداری کند کسر
 با موحده و فتح دال مهله و سکون الف و کسر راد مهله و سکون یا زخمانی و فتح کاف و سکون
 دال مهله بعضی گویند که اسم بارایی کند است و بعضی غیر او دانند و دو قسم نوشته اند قسم سفید
 و دیگر چه کیم گویند و در خواص هر دو نزدیک است بارایی کند است بدار کس با موحده

شنج و روحی است و با مالیدن
 کاسه در روغن سنج و در آب
 آن خیلی خوب است و در آب
 تریاک با عرق بادکش
 پاکت و عرق آن فایده عظیم
 می کند و این در در آب
 در دیکر نفیست با در آب شنج
 در زیتون بوی میوه بسیار
 در زیتون با جگر است

در کلاب سیده بسیار
 در کلاب سیده بسیار
 در کلاب سیده بسیار
 در کلاب سیده بسیار

دفع بکند بریدگی
صاحب دهنه زوده
که هرگاه که غدد در
الشیف حادث شود
در دست و پا
و جلدش
مردارد و بیداری

لازم است که بارچ بسیار
بر مریض پوشیده تا گرمی بخوابد
بدون شود و این حالات را
باید و هرگاه طبیعت مریض
باصلاح آید و اشتیهای تمام بگذرد
کنه چند عدد و عینج و انما
آب دال و نمک بخورد بعد آن
جم و دال و نمک از آن پس بجوی
نمک تناول نماید بعد چندی
خوردن نان برود با دال و نمک

و فتح دال جمله الف و سکون را در جمله و فتح کاف و الف اسم باری کند است فصل الدال
الهندی بدلیل غلبت باد موحده و سکون الی جمله بندی و فتح با و سکون لام سطر فصل
بندی گویند مرد خست کلانی است در اکثر بلاد هند کثیر الوجود در خستش بقدر خست جان
که متوسط باشد و برگش عریض و طویل زیاده و کلان از برگ داکه لیکن برگ داکه دور و این
طولانی خوشن از وی پست و زود شکنده و بعضی از برگ او دو برابر برگ داکه پنجه
اوسیرین ترش و در او ایل ترش نیم پنجه او را گرم و کران و فحاح و باد انگیز و پدید آرنده
رکت پت و فایده بلغم و مضعف باه و اشتها و پنجه او را بالعکس نیم خام و در جمع فعال
نوشته اند که در رکت پت ساکت مانده اند و صاحب دارا شکوهی تفصیل نکرده است
از کتب هندی تفصیل معلوم میشود و قیاس را قلم خالی از نقویت سده و دل نیست و چون باد
خورده شود در ضم پدید آید و تولید ریح کند بسبب ترشی که سورت صفرانما بدو خسته او
قابض فصل الراء الملهطه بر فستج باد موحده و در جمله ساکنه و حتی است عظیم و شهبوس
گران صاحبین شکر و دافع فساد بلغم و صفرا و دمایسل و شور بر زمان بفتح باد موحده سکون
را در جمله و نون الف و نون مانی بخذف نون تا غلیم آمده است و بخذف الف و نون نیز آمده است
بر نیا و بران در خست که در بار اجیر از جوش تسبیح ساخته به از مغانی بزنگرم و بلین
مشتمل بر طعام و دافع فساد خون و بلغم و باد و دشواری بجل و مفت نکشانه و فریل
لاغوی گوگرد کم شکم برده بکسر باد موحده و در جمله و فتح دال جمله شده و ادوا است
سرد محلل و منی افراود دافع سرفه و ق و فساد خون در دیگر خواص مثل است در حرف راه
مجموعه خواهد آمد بر همین بفتح باد موحده و در جمله و خفا و نون کسر باد موحده مانی و خفا و او سکون
یا در تحتانی شیرین است و سرد و بلین سبک و تقوی در که و حافظه و مضمضه او از گلو و

۳۶
تقریباً بین از آن بنیاد
بخوردن غذا آسانه حادث
سازد اینست بر چی جمولات
که پنجه عودم فایده بخیر آورده
در اکثر ریغیان که راحات
این امور کردیم جان بسلاست
بروز انسانی بود است
سازد اینست بنفوس بنفوس
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
کلام مغز نظاش بخیر است
فصل در کتب کانی در بیان
فصل در کتب کانی در بیان
فصل در کتب کانی در بیان
فصل در کتب کانی در بیان

لا تعد ولا تحصى مورد بهر
 الساعه از شاه و دولت ازاله
 اراضی منجبه اراضی خرد
 نفوس فرود و بر آغ عظام
 در صاحب کارش که حفظ
 صحت اسلام و ایمان علاج
 وقت عجبی بکار برزد و بعدیل
 از او با و نظریه دقیق از

دافع جذام و سفیدی بدن بر بود فساد خون سرفه و زهر و اما من اعضا و تپ از جمله سایرین
 است گویند اسم زربست بر برمی بفتح بار موحده و سکون را از جمله و فتح بار موحده ثانی که بر
 مهله ثانی و سکون بار تختانی هم سور بخان است تیز و سرفه و خشک و فزاید سوزش اعضا
 و صفراء و دافع فساد خون بلغم و قوی با و گرم شکم و فساد زهر بر تکیه که در باب بار تختانی
 انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد نیز اطلاق باید و وی غیر سور بخان است بر یکجا بفتح بار موحده
 و فتح را از جمله و یا از جمله و جیم و الف هم فته است بر شاکس بار موحده و فتح را از جمله و سکون
 و نام فوقانی و الف بر شکی نیز گویند بعضی الف بار تختانی لیکن شهر اسم اول است بعضی
 گویند که بونتی شامل بر و قسم کتابی است که بزرگ و خورد بود و بر شاکس مخصوص با اول است
 گرم و قابض شکم و ستوی دل و مشتبه و گوارزه و دافع فساد بلغم و خون و با و گرم شکم و
 مقعد و جذام و تپ و درد شکم و سرفه و دشواری بول و سخت نشانه و مزاجی که
 گویند شکم هم کتابی بزرگ است بفارسی باد بخان دشتی گویند و کل او را کل خلد بر سیم
 جلا بفتح بار موحده و را از جمله و خفاد نون و فتح بار موحده ثانی و در بندی منضمین جمله و
 فتح بار تختانی و سکون را از جمله و فتح جیم و لام و الف قسمی از اسم است بر می بفتح بار موحده
 و سکون را از جمله و کسیر هم و سکون بار تختانی بعضی هم تا بکسر نوشته اند و بعضی سافج
 بر چه کنده بکسر بار موحده و سکون را از جمله و فتح جیم فارسی و در بندی و فتح کاف فارسی
 و خفاد نون و فتح دال مهله هم پندار است بر چه با کسر بار موحده و کسیر را از جمله و سکون جیم
 فارسی و خفاد و فتح بار تختانی و الف هم آمده است بزنتاکی بفتح بار موحده و را از
 جمله و سکون نون و فتح ما فوقانی و الف و کسیر کاف و سکون بار تختانی اسم بر شاکس
 بوده و اگر کما بکسر بار موحده و فتح را از جمله و فتح دال نه و خفاد و فتح و ال مهله و الف و

انجمن اوزبا و نظریه دقیق از
 زکات و فوکه است از باب
 سبک و انجمن عبد الله الصمد
 علامت محبت حکیم محضوف
 علیجان بن شریف الحاکم حکیم
 محمد نفعیان خراسانی و همکار
 در سینه بکار و در عهد و جیل
 سبب عیبی از وی از او مدحت
 الوفا علی شایعان آباد
 ۱۰۰۰
 اتفاق سفر افتاد و فراغ از
 از شافعی دینی دست داد
 جمعی که عوارض صبه پیدا شدند
 علاج نشان برف و بجمون جوت
 گرم در شکر آن صحت کامل و شفا
 حاصل بر بیم از آنجا که در حقیقت
 استعمال بجمعی بطرفین سطح
 و تعریف و ذماید بسیار و منا
 بیش از این زمان

انچه استعمال این
 از وقت کرد سال
 اندمار علیه خاطر فاطمه
 اندک گویند نشان کرده
 نام بسیار از دو سال
 از شرط ان غفلت
 فاما اطباء این زمان

یاد از زدن در اندک ۴ صده
 یاد از زدن در اندک ۴ صده
 طالبان علم طلب از آن
 تالیف با یاد و تالیف
 موهبتات ضروری آن

سکون با هلا و فتح کاف و الف هم بر است بر اسیم کبیر با موحده و فتح را هلا و الف و فتح
 و کسیریم و سکون با تخلی و نون بریم و ندری نیز گویند کبیر با موحده و فتح را هلا و سکون هم
 و فتح و ال هلا و سکون نون کسیر ال هلا نندی ثانی و سکون با تخلی ثانی است از زمین آن
 باند شاخهای بار کبیر و گلشن سفین سرخی بل و بر کل خار با کبیر است و سرد
 و سبک و عقل نیز آید و حافظه را نوت و در و میسی یعنی بر ص را دفع کن و رنگ دور انیکو گرداند
 و با ندر و کبیر سبلان بی را باز دارد و بر ادفع گرداند بر کسیر کبیر با موحده و کسیر را هلا و
 سکون کاف فارسی نادره قانی و فتح سیم و سکون نون اسم فیروزه بر آرزو کبیر با موحده
 و ضم را هلا و سکون و او و فتح را سحر و سکون امروف به پیروزه و گنده پیروزه
 نیز گویند در خواص نزد کبیر بود لیکن در پیروزه قوت بخفیف زیاده بود چون آن نوز
 شیافه بر گیرد و فتح را از رطوبت دریم پاک سازد و بچه را از ساقط شدن محفوظ دارد **فصل**
السین الهمزة کبیر کبیر با موحده و سکون سین هلا و فتح کاف و خفاء او با فارسی و راه
 هلا و الف رستنی نه است با باره دارد و بعد نصف در حد نهایت در حد و برگهای شل
 رنگ بقله یا نیده و از آن خورد و گلشن نقش و مجموع درخت دور بود و بر زمین افتاده میماند
 و عوضش جدریم گرم و شیرین گرم و خشک ملین و دافع و مایمیل فساد بلغم و صفراء و
 خون با در و اناس اعصاب و شسته طعام و از جمله ساینست و نوعی از او که سرخ است از را
 رکت است گویند تلخ و بیگام هم تر و سود و سبک و قابض شکم و باد اکتیز و دافع فساد بلغم
 و صفراء و خون رستنی فتح با موحده سین هلا و سکون نون کسیر نادره قانی و سکون با
 تخالی مروف کلی است بستنی رنگ دارد و سرد و سبک است و مزه تیز دارد و در غلبه بر سینه
 و خون دفع گرداند و جوق بدن نیز دور کند و خوشبو بود و مطبوخ باشد لیسر لکن

یاد از زدن در اندک ۴ صده
 یاد از زدن در اندک ۴ صده
 طالبان علم طلب از آن
 تالیف با یاد و تالیف
 موهبتات ضروری آن

و از دیده و از زنده
 یقین از آن که در بخت
 بر سر است هر چه تا ستر در حالت
 سوزنده هم هلا و غریب و سوم
 گردید تا اسم مطالبی کسی باشد
 آید از مالی نظران بلند است
 و لا نظران عالی نظرات انکه
 ان نظری در تالیف رفته است
 اصلح و زیانده و اگر نتوانند بیل
 خود و بر پشته **فصل**
 در کبیر با موحده و سکون سین هلا و فتح کاف و خفاء او با فارسی و راه
 هلا و الف رستنی نه است با باره دارد و بعد نصف در حد نهایت در حد و برگهای شل
 رنگ بقله یا نیده و از آن خورد و گلشن نقش و مجموع درخت دور بود و بر زمین افتاده میماند
 و عوضش جدریم گرم و شیرین گرم و خشک ملین و دافع و مایمیل فساد بلغم و صفراء و
 خون با در و اناس اعصاب و شسته طعام و از جمله ساینست و نوعی از او که سرخ است از را
 رکت است گویند تلخ و بیگام هم تر و سود و سبک و قابض شکم و باد اکتیز و دافع فساد بلغم
 و صفراء و خون رستنی فتح با موحده سین هلا و سکون نون کسیر نادره قانی و سکون با
 تخالی مروف کلی است بستنی رنگ دارد و سرد و سبک است و مزه تیز دارد و در غلبه بر سینه
 و خون دفع گرداند و جوق بدن نیز دور کند و خوشبو بود و مطبوخ باشد لیسر لکن

یاد از زدن در اندک ۴ صده
 یاد از زدن در اندک ۴ صده
 طالبان علم طلب از آن
 تالیف با یاد و تالیف
 موهبتات ضروری آن

میان این دو صورتی است که در بعضی کلمات
 از بعضی کلمات در بعضی کلمات
 در بعضی کلمات در بعضی کلمات

بار موحده و سکون سین جمله و نام فوقانی و بار موحده و فتح لام و سکون کاف سی نویسم جمله
 است معنی لفظ مذکور آویزنده جامه **فصل الثمین المعجم لشکر آتاکم** بار موحده سکون
 شین معجم و ضم نون سکون کاف و بار موحده و الف و خفان نون و نام فوقانی و الف ثانی
 نیز و خرد و اقرا و وافع کرم شکم و وایل و شور و فساد و بلغم و در بحث را نوشته که کسی از کثیر
 است ظاهر بر هر دو قسم اطلاق آمده است بشاش کبر بار موحده و فتح شین معجم سکون
 الف سکون شین معجم ثانی بعضی نوشته اند اسم مطو خود و من است **فصل الکاف**
 یک بضم بار موحده و سکون کاف اسم یک است و در **فصل کاف فارسی** باید بگویی
 بفتح بار موحده و ضم کاف و کبرجم فارسی و سکون بار تخمانی قسم دوم او سفید است
 هر دو شیرین و فتح و شکام بضم نیز و و شکام بلین و نفاخ و شتهی طعام و وافع فساد خون
 و صفرا و تکی نفس مجام و پر پیوسته کرم شکم و مفرج و بنشاط و تخم او قرانده صفرا
 و وافع برص و فساد بلغم و با و از جمله رسا بین است بکاین بفتح بار موحده و کاف الف و فتح
 یا تختانی و سکون نون زبان سنکت بهایت گویند بگفته شد ک کبر
 بار موحده و فتح کاف او هندی و کسر نام فوقانی و خفان نون و ضم وال
 جمله و سکون کاف قسم تیند است و در بحث نام باید بکل بفتح بار
 موحده و ضم کاف و سکون لام اسم موالسری است **فصل**
الکاف الفارسی بکلا بفتح بار موحده و سکون کاف فارسی
 و فتح لام و الف بعضی نوشته اند که اسم بوتیجار است و در فارسی می گویند
 گویند و بعضی گفته اند اسم سفین بریت بگن بضم بار موحده و فتح
 آن و کات فارسی و سکون نون بگن **فصل** بار موحده

و از جهت که در آن صحرانک
 می شود و طریق و دیگر آنکه
 حیوانات را بعضی اوقات
 میدان آن شهر که این صحرانک
 از آنجای آورده اند و بعضی از آن
 بعد از بار آوردن آن حیوانات
 بر روی زمین با صوری می کشند
 زود بگرفتند بود و چون
 این شهر را دیگر می نامند
 آن شهر در آن دشت مخصوص نوزاد
 این شهر را دیگر می نامند که در
 در آن می که نامش در عهد از آن
 در شهر تیره بود و در عهد از آن
 زیاد از آن یافتند این معلوم
 میشود که در امر این حیوانات نیز
 یافتند قابل این بود و سلام
 خود توفیق این است خدا
 بجای ساینده که گفته
 چون آن شهر را که در آن
 این صحرانک است و در آن
 گروه افکاره و بطلان
 از آن است ظاهر این
 تا از آن حیوان آمده بود

۳۹

علاء الدین محمد زکریا زکریا
اول در طریقت است
طریقت است
فصل در بیان

در حرارت معتدل
ببین است و فوی یابسی
بکمان کرده اند و در وی ساود
در اول مرتبه اول مشتاکم اول
مرتبه دوم و نهستاند و بعضی ارم
و مشتاکم گفتند از اطلاق افکار
دوای تجارب بسیار چنان مستحق
بیشتر که مرکب الفوی باشد باعتبار
حرارت و در وقت و جز مورد غلبه
بدر جز گرم و خشک باشد نه زلال و لا
بیان مرکب الفوی کیمین و لیل با
مطین ساکن مرکب الفوی است
۴۰
که بقوت تضادین چون حرارت
و بدت تکلیف بود این دو وقت
زرد و جودی باشد که خالق الارض
و اسوات ابر و جزو را بهم خلق
کرده باشد و بیشتر وقت بنسب این
این دو جزو از یکدیگر جدا می شوند
نسل عدس که در جزو او در یکی
رود دیگری گرم است اگر خوبان
بسی گرم و لطیف و کلان است
و اصل آب بیشتر و در اینها این
آب غوره نیامد چیزی
بسیار سرد و نهات
نخل او بسیار است
مرکب الفوی
مردم در وقت
دارد یکی

وسکون کاف و سی خفا و و لام الف شاخهای بار یک دارد و برگ کوچک بار یک
و دراز و نوک دارد گل کوچک سفید بر هر گره بر آید و دور بود سرد و دافع فساد و بلغم و
صفا و دشواری بول و مفت نشانه و مانع سوزش عضا و بهوشی بگیری بفتح بار جده
و کسر کاف فایس با تخانی مجهول و کسر راجله و سکون با تخانی ثانی فسی از عصاره است
کوشش بطعم شیرین سرد و خشک و دافع فساد و بلغم و زرد راقم گرم است و مقوی باه
سوده و سریع الانحار و مولد خون صالح و لایق به پیران انفرجه بارده و امراض بارده
اللام علی کسره بار سوده و لام شد و سکون یا تخانی کوشش شیرین و گرم و روشن
و دافع فساد و بلغم بلو و ثت کسره بار سوده و ضم لام و سکون و او مجهول و کسر الی است
وسکون نادر فانی اسم گرم است بلو سیکه کسره بار سوده و سکون لام و فتح و او وسین
مهل و سکون بار سختی و فتح کاف نادرندی قافض شکم و دافع فساد و بلغم و قونج و در و
شکم بپزیل که تخم دارد و او را درین اسم نماند بلو کسره بار سوده و شد بر لام و ضم آن بدون
شدید و سکون او در راجله اسم سنگ است بلا بفتح بار سوده و لام الف
اسم شترک است بر نهدی کیکن کاکلی و کهرشی اطلاق کرده میشود بلکه بفتح بار سوده و
سکون لام و کاف و الف هم کاکلی است بل بفتح بار سوده و سکون لام اسم بل است
بلو کسره بار سوده و سکون لام و فتح و او نیز گویند هم عربی مثل است سفجل نهدی هم گویند
النون بفتح بار سوده و تخارون دال جمله الف یعنی شجره یا رستی که درخت
دیگر برود خشک است و دافع فساد و بلغم و باد و خون و دلهاد شور و فساد برین مثل بفتح بار
سوده و سکون فون کسره بار سوده ثانی و بار تخالی مجهول لام یعنی گل رای بل صحرا ای قافض
شکم و سکنده شکشانه و دافع فساد و بلغم و باد و دشواری بول این نواری بفتح بار سوده

فصل
طریقت است
فصل در بیان

بالذوق من سبب سخن حرارت
 در باطن از جهت تکامل رسام
 همچنین بنام چینی او لاشعری
 در سطر تا سطرانی و بعد از آن که در
 فاسده و غیره نیکو در خون همانی بسیار
 در بدن هم برسد در وقت در بزرگ
 و در بی حاصل بسیار در جهت نایز
 عووضی و کلام دارد تا سطرانی است نور
 عووضی ایست تحقیق در بیستی از بی
 بطلان در آب و دیگران در آن بود

خواص اختلاف است صاحب نسخه نوشته است که چون نخود خشک را در اول بلال بعد و تا بلبل
 هر یک از آن یک عدد و نخود را مالیده و مجموع او را در کته بسته از میان هر دو باد از بالا نشانه
 کته را بسته بجانب عقب با نازک در آخر انما جمع تا بلبل بر طرف شود ششهای مگفت که در
 نجر برین هم آمده است نجر است **فصل الهبار بنجر** بفتح با و موحده و و خفا و و نون و
 فتح کاف فایسی و راه مجرای الف میاره دارد و ششهای بار یک و بعضی را ششهای سفید
 و بعضی را سیاه و برگ نخود ششخ و برگ شتابه پودینه بود و قسمی از اینگونه است که اگر گوگرد بنجره
 گویند نهال آن بلند دراز و کلان بود و تخم و نیز گرم و خشک و مصلح جلد بدن و دفع فساد باد و
 بلغم و امراض دندان و چشم و صداع و جذام و از جمله ساین است چون بنجره را در نیم من عصا
 تخم بلاد خیسانیده در زمین صالح بکار برند و بجای آب سیره بلاد در دهند و یکس بر سفید کپوتر
 در بخش زود پزند تا بزرگ شود چون آن سپیاه شود از پنج بر کنده در سایه خشک از دوستان
 و آنچه بر سر انگشت بر آید با شیر کاکا و نخورد کاکا یا کله شود و اگر ششش او روز یکشنبه کنده در سایه
 خشک کنند و بهنت تره و زبیره تسقیه داده و خشک کرده بهر وعده صاحب جذام هر روز یک
 کف دست از نخود مرض نکوز را بل شود و تخمش کوفته با کنج سیاه و شکر نخود در عسل آویزد
 و تقوی شانه چهره است در چهار ماه بر سات بنجره و تر پله ساوی و ربع او فلفل دراز
 یکجا کرده نخود در چهار ماه تابستان با کابنجی بنجره نخود از جمیع بیماری محفوظ ماند و
 سیاه دارد و بخش بار برگ تنبول بهر که نخوراند مقدار و طبعش گردد بوج تیر بفتح با و حده
 و شش و بضم آن سکون دارد خفا و سکون و او مجهول و حیم و فتح با و فارسی و اما فوفا
 مشد و فوج و سکون را مهله بهج بضم با و موحده و خفا و سکون را مهله و سکون حیم
 ام و خست بوج نیز است و درین لفظ هم بجای او را مهله هم آمده یعنی بهج تیر در ختی است

باید که طبیعت او طریقی
 باشد و همین دلیل حاجت
 بکار نایز خشک بود از آن
 اصل بنجره و در کته است
 زنجیری افاله و جوش است

کبریا در کجا در اسکندریه
بسیار کرم باشد با بدنه
در جوار اول در جوار اول در جوار اول در جوار اول
از صوت نوحه این کتب
حیات او شخص گفتند که

کشیری است صحرای طبقات کثرت است مثل طبقات ابهر که بود هر طبقه مثل کانه و خطوط
ستقیم سرخ مثل الف بر کشیده اند و مردم کشمیر آن کتابها می نویسند و هم از نوز درخت او کاغذ
می سازند و دفع فساد بلغم و صفرا و خون درد گوش و سبب یو چون در بند و مستان در
قیماها بکار بند و چون هیچ تیر را در میان جاسه کرده زیر بغل گذاردند دفع از عرق می بود
فغاری نوز گویند بهومیا ملک بفتح باد موحده و خفا و سکون و او و کسر میم شود و
فتح یا تختانی و الف فتح میم و لام و سکون کاف شجره المله بی ساق است و فرخت شیرین
و سرد و بادا نکیز و دفع تشنگی و سرفه و فساد و صفرا و خون بلغم و پذیرد و ک که عبارت از سرد
و تری بدن بود و ضرب و سقطه اعضا بهارنگی بفتح باد موحده و سکون او الف و فتح را
نمل و خفا و نون کسر کاف فارسی سکون یا تختانی بویت درخت کوهی است تلخ و تیز و گرم و
خشک و شته طعم و دفع ماده خام و اما غشها و سرفه و فساد باد و بلغم و تنگی نفس و تب و در کج
پدید کسب با موحده و خفا و یا تختانی مجبول و دل مملند نه می جو بر آن نیز شبیه است بهم
است و هم اش می نماید و در بحث میم باید بهندیشن فتح باد موحده و خفا و نون سکون
یا تختانی و سکون بین همه خواص میکی خواهد آمد به در صا یا موحده و فتح یا بند می سکون
دل مملند نه می یا تختانی و الف کوشش کران و دفع فساد باد و مراض شیم و صاف کننده
آواز گلوت و دندان او را سائیده در آب چشم کشیدن عشت از اول چشم است و ادا جودین
باب استعمال غیر موزد و او بخشن دندان این آب شیر او در کلو اطفال عشت خفا چشم نمیدهند
بهر توجوا بفتح باد موحده و خفا و سکون را در همه و خیم ما فوقانی و خفا یا تختانی و او الف
طایریت که نوم شش در تاج چون گوت شهرک است به است بفتح باد موحده و خفا و او
الف سکون فتح و فتح ارفوقانی بند می الف کشیرین و تدریس و شکام سفید تیز و گرم و

بدت این کتاب که از کرم می بود
در ارض غا نیدی ند با با
در ارض کرم نفع نبسته بین
پس حکومت کرد این کتاب کرم
اندری است در حیات و بویت
و حکیم بودی الی ایچ دلیل بویت
نخچه بی کفنه ان نیز نام است
نبا نخچه این گفته ایم و این
کتابت فضلی بسیار بسیار بویت

که اهل این کتاب است که با اخبار
در روز در وی است خوب نه اینجده بود
در روز در وی است خوب نه اینجده بود
در روز در وی است خوب نه اینجده بود
در روز در وی است خوب نه اینجده بود
در روز در وی است خوب نه اینجده بود

در وقت صبح بودت آن زمان
 و در وقت عصر بودت آن زمان
 و در وقت شب بودت آن زمان
 و در وقت روز بودت آن زمان

در دفع صفراء و بلغم و نفوس و دل بر افروزنده رنگ و شسته طیلم و دفع تب سرفه و سیده
 آن گرم و کران و صفرا اکثر و باد بخان سفید در خاصیت کمتر از قسم سیاه است
 دفع بوی سیرو و اطباء یونان بر واده باد بخان قابل اند و سفید را بهتر از سیاه بعضی از طبایا
 یونان نوشته اند و آنچه را هم در تقویت معده تجرب نموده و در زیاده ای بودن میوست
 در هضمی که نوشته اند شربت سیب است و سوداوت باعث سهر و خوابت از
 پریشان میگرد و وصلح آن بر وزن علی الخصوص خوات و قطع نظر از نفع و ضرر نذیر و مرغوب
 طبایع است و این هم سبب کی حضرت است و دیگر نیز گویند امیرا بفتح باء موحده و کسر او
 یا تخانی مجهول و راهله و الف بطعم زخمت و شکم بضم شبرین گرم و خشک و دفع بلغم و
 صفراء و سرفه و نفوس شیم و موسی سر و داغ و بقدری که نوشته اند بعضی بلبله است
 بهلا و ابکر یا موحده و سکون لام الف و او و الف ثانی بطعم زخمت و شبرین و گرم
 و سبک و شسته طیلم و بی و دفع فساد باد و بلغم و استسقا و نفخ شکم و خدام و بوی سیرنگی
 و باد که در عقب برص و قابل گرم شکم و دفع دامبل و ثور عربی بلادر است و مغز بلادر را
 راقم هم در معاجین بسیار استعمال نموده و خود هم خورده و در تقویت باه و معده و اساک منی
 و دفع برودت بسیار مفید یافته و دوستی او هم که نزله باره بر تبه کمان است و با وجود تدابیر
 بسیار خشن رو با نخطاطنی آورو اول اورا کجلا بعضی افیون که استعمال میگرد و در جنون
 بخوردن او و دم در نزله خفیف کرده هم قایم مقام افیون گشت بعد از آن بلادر موعه
 او و غسل او در جنون که دم مرض مذکور بالکل زایل شد و نیز عورتی و و فردنی ط. ا.
 در هم شست و در روزی که بدست او هم استعمال نمود و چند روز مرض مذکور او برطرف شد و
 باطله شرط تقویت مزاج نافع ترین او و بیست و در صورت عدم موافقت آن ضارترین

در وقت صبح بودت آن زمان
 در وقت عصر بودت آن زمان
 در وقت شب بودت آن زمان
 در وقت روز بودت آن زمان
 در وقت صبح بودت آن زمان
 در وقت عصر بودت آن زمان
 در وقت شب بودت آن زمان
 در وقت روز بودت آن زمان

در وقت صبح بودت آن زمان
 در وقت عصر بودت آن زمان
 در وقت شب بودت آن زمان
 در وقت روز بودت آن زمان

تجربہ سے پانچویں تا تیسری پیشکش
 حکیم عادل بن محمد باکوند
 در سال چوبیس گفت کہ
 این پنج حرف علمی و ادبی است
 بسیار آراستہ و اورا
 ستند و بسوی حرات کرده
 انکہ وقتہ
 باشد و علم الراجح دلیل است
 بدون این پنج حرف طبیعت خود

و بدترین او یہ است و مغزش بنیاد است مگر بہت حال آمدہ مگر بعضی از جہ شد بد الحرارة را نباید
 داد ہی بکسر بار موحده و دو سکون یا تختانی ہم سفر جل است ہو چہتر بضم بار موحده و
 او او و فتح جیم فارسی و خفا را و فتح ما فوقانی شد و سکون را در ہما و بعضی عوض او
 یا تختانی نوشتہ اند یعنی ہی چہتر سر و گران بلین و قوی و فرایندہ اخلاط ملتہ یعنی
 سار و غ کوئید و کونہی و لکن ہول نیز کوئید و در کاف بیاید ہون تر و بضم بار
 موحده و خفا را و کسر او یا تختانی مجہول و خفا نون و فتح ما فوقانی و سکون را در
 ہما و فتح او و سکون را در ہما یعنی ہون سوار یکجاہ نور و جوانی افزاید موسی سیاہ شود
 و عصارہ استحکم گرد و در فوت افزاید و اگر چہ از خورد از بدن بوی خوش آید و از
 عمق بدن اہمال نماید و عبری سناکی گوئید بہر امر کسر بار موحده و خفا را و فتح را ہما
 و سکون الف و فتح جیم و سکون را در ہما یعنی عمل است کہ فیہ و شفاف صاف باشد
 گران است و دفع کرت پت و بول غلیظ کن بہا گنفت حیح بار موحده و خفا را و الف
 و فون کاف فارسی اسم قنبت بیانیہ کوئید نیز و تلخ و گرم بہت کاف بعضی فہتبعی و لغام
 و دفع فساد بلغم و مورثانی شوری بسیار کوشی و گاہی از افراطی احدیث میکن و بد
 کسی زہر خورہ باشد صاحب دار اشکوی میویسد کہ در سکا اعمارتی بسیار ختم لوجی یا تم
 کہ بران این ترکیب کتب بود نیز نوشتہ بود کہ ہما و ہمیشہ بہت حال میکرد و اساک زیادتی
 باہ کہ بہت سبب بہرین کیست بود و نیز صاحب دار اشکوی میویسد کہ من ہمین ترکیب صائم
 اکثر فراید کہ نخر میشود یا قنم بگر بہا گنفت پت بل ہر بل ہست تولد و بہ کام کہ قدر در منزل ترہ
 باشد کہ زبان ہندی یکچہ چہتر کوئید بضم بار فارسی و فتح کاف و ہندی کسرون و فتح
 جیم فارسی را در خفی و ما فوقانی شد و سکون را ہما و این عبارت از اول تخیل است

بہرین اختلاف چہتر ہی ہی را
 ہما و فتح جیم فارسی و خفا را
 یا تختانی نوشتہ اند یعنی ہی
 سار و غ کوئید و کونہی و لکن
 موحده و خفا را و کسر او یا
 ہما و فتح او و سکون را در
 عمق بدن اہمال نماید و عبری
 گران است و دفع کرت پت و بول
 و فون کاف فارسی اسم قنبت
 و دفع فساد بلغم و مورثانی
 کسی زہر خورہ باشد صاحب
 کہ بران این ترکیب کتب بود
 باہ کہ بہت سبب بہرین کیست
 اکثر فراید کہ نخر میشود
 باشد کہ زبان ہندی یکچہ
 جیم فارسی را در خفی و ما

در زیادہ است نیاز و اول
 در اکثر فرود
 باشد و گرم خورد
 مطلقا سوراخ خورہ شدہ
 در اول این ہما ہم انکہ
 در اول این ہما ہم انکہ
 در اول این ہما ہم انکہ

۴۵
 صفات حسنا اندہر چند کہ
 بود بہر و اگر غایت او چہ
 او بسیار کمتر است و اگر غایت
 حسنا بود چند انکہ کہ چہتر باشد
 بہر تو در حقیقت
 در صفات و غیرات کہ مزاج
 اورا غیر کن محمود در چون
 مجاورت شک و چندیدہ
 و فضل و کافور و زنبور انکہ
 در سینه ہم انکہ
 در اول این ہما ہم انکہ

بسیار که باشد مثل دندان
 است دو از دو هم انکه
 کما کار در استواری برده شود
 بسیار در هر قسم
 بسیار علامت و نوبت
 است دو از دو هم انکه
 کما کار در استواری برده شود
 بسیار در هر قسم
 بسیار علامت و نوبت

درین سرطان و سبتانند شکر چای و منحل صنی دول در وزن گاو سبیل خست به است
 در وزن قدری بریان کرده منحل را قدری بقوام قین آورده دخل سازند پس اشکر مذکور را هم
 به نوبت بنگار یا تند و بر زده داشته با فاسله نماند اول نمایند چون در ما تو از تر نور و شود در
 آخر وزن از قیاس بفرماید و توانی با توانائی حاصل آید و نور بصر افزایش گردد از احد
 در آید و غور و جوش بدگیا محفوظ ماند و تشنج و هترخا در بدن راه نیاید و فضله و
 فضل بسیار بر آید و غذا بیشتر بگردد و نسا محکوم او گردد و هم کسب کسب بسیار
 و خفا با کسب بار سخنانی و میم و نثر مدین نهاده و کون بار سخنانی ثانی و کسب و سکون بار سخنانی
 ثالث قسمی از کافور است بهوم کرم بضم بار موحده و با و او و سکون و فوج کافور
 و وال مملو و سکون بر ثانی قسمی از کرم است بهندی یکبار موحده و خفا با و سکون
 نون و کسب و سکون به بندی و سکون بار سخنانی ترکاری و مملو است به بند یکبار دو کرد و کسب
 تعدد چهار کرم هم میشود و چهاره دار بود که تقدیر نگشتت بسیار در او و بدن زاده
 کند و سیرین و مولد کف و دفع صفر و در و موی و ولد منی بسیار و موی و موی و موی و موی
 او سکون از کف و سکون و ال مملو و سکون را مملو است به بند دو موی موی و موی و موی
 نیز نوشته اند منی به بند موی که بسیار موحده و خفا با و سکون نون و فوج وال و ال
 در شرح لایم و سکون با و سکون نیز گویند باره دار و بر و خست با چید و کل نبدال مشا کسب
 در میان او تخم بسیار کف و زباده ازان و در زیر پوست یا او پوست کبر باشد و
 برای زباده است و ال بکند بسیار نفع نیاید نیز گرم بود و شته آه و و با و نغم در فضا
 در کوسار و ماک و سحر می شود و بسیار کف نفع بار موحده و با و سکون کف و فوج با
 فارسی و سکون نون و کسب کافور است به سکون بار سخنانی صاحب ساسی نوشته

بسیار که باشد مثل دندان
 است دو از دو هم انکه
 کما کار در استواری برده شود
 بسیار در هر قسم
 بسیار علامت و نوبت
 است دو از دو هم انکه
 کما کار در استواری برده شود
 بسیار در هر قسم
 بسیار علامت و نوبت

فصل نوی کرده و منفصل
 صفت باکمل و جوده دفع می نماید
 و نیز خلد این صفت طبع کامل و
 تطیف حرارت طبع در ظاهر
 بدن اثر میکند و هم در باطن آن
 اما از او در ظاهر بدن بی نظیر است
 که در بیرون بدن نفیج است
 میکند در طبعانی را که بواسطه
 حرارت بخار در بدن بسیار پیدا
 کرده است باطن بدن بیرون آورد

و یاد تختانی مجهول و خفانون و تار نوقالی و قسم دوم و بکام و قسم سوم جل منیت قسم چهارم
 اجل هر چهار سرد و دفع اماس و بوسه و در فرج زمان و امیل و شور و جوشیدگی سار
 و شوری بول و منیت شکسته و دفع فساد و بولم و خون اما جل منیت مخصوص
 قابض شکم و نفخ است و اجل مخصوصه دفع فساد هرست میل کبر با سوده و یا
 تختانی مجهول و لام غبی رای میل سرد و سبک و دفع فساد و بولم و صفرا و زهر
میل و بل بحدف یاد اسم ثمر نهال صحرایی است مشابه بسفر جل
 تخم وی از تخم ریحان بزرگتر است نهال او را تم دیده است بقدر درخت بکاین هم میشود
 و برکش نوک در طویل و عریض میشود و نوعی شاخ برگ سوزک دارد و بر شاخ باریک او
 سه برگ بود و بعضی نوشته اند که مر و بیدگی است و از لفظ رو بیدگی تبادر میشود که درخت
 منیت و اصل این در صحرانیت و بعد از آن در باغها هم کاشت کرده اند باغی از نسبت
 صحرای خورد زمین او را خالی کرده برای ناس شستن و بجهت کارهای دیگر می کنند
 با بخله در بنامه شهرت تلخ و زخمت و اندکی شیرین است و گرم و تر و رسیده او گران
 است و بولم و صفرا و باد او را ویرانم و هنگام هضم سوزشی در معده پیدا کند و اگر سنگ
 کم نماید و شکم بندد و خاش سبک و نفوی دل و سایر اعضا و جانش شکم و شتهی ام طعام و
 دفع فساد و بولم و بجهت اسهال سده و دیگر ادویه است با استعمال را تم در آمد بسیار مفید است
 یا بفتح با سوده و یا تختانی و الف اگر او را بکار جوین و سج کت خون می کشی بخور
 که او عریه بسیار میکند عریه او را فاش شود و دیگر عریه کن مراره او را اگر باشکرم بودگی
 بدیند خوشه شو پیش مردم سوز و چیدن استخوان او وقتی که قمر را در المور بود بر کودکی آویز و چو
 دها کرد پیر کبر با سوده و یا تختانی مجهول مراد جمله غبی کنار کلان شیرین است سرد

این جارودان بسیار است که بسیار است
 صفت باکمل و جوده دفع می نماید
 و نیز خلد این صفت طبع کامل و
 تطیف حرارت طبع در ظاهر
 بدن اثر میکند و هم در باطن آن
 اما از او در ظاهر بدن بی نظیر است
 که در بیرون بدن نفیج است
 میکند در طبعانی را که بواسطه
 حرارت بخار در بدن بسیار پیدا
 کرده است باطن بدن بیرون آورد

و عدم انفصال باب دوم در سبب اول و سبب از اینجا
 درین باب در سبب اول و سبب از اینجا
 درین باب در سبب اول و سبب از اینجا

و کران بلین و سبب سبب و دفع فساد و صفرا و باد و خون سوزش اعضا و در ارج روک و سکن
 تشنگی که قسم دوم است سکون و قسم سوم که هر یک جداست مذکور خواهد شد میل و وری بکسر
 بار موصوده و سکون یا تختانی و لام و بضم و ال هندی سکون و او و کسر را مهله سکون
 یا تختانی جویی کوچک میل او بسیار دور و بردخت و جزان به سجد و نماز خیار
 کوچک است بسیار تنگ بکسر یا موصوده و فتح یا تختانی و الف و سکون لام و فتح و ال
 مهله و سکون نون و فتح یا فوقانی و سکون کاف شکر خا و خشک است و معنی لفظ مذکور
 دندان مار است و وجه تسمیه آن مخفی نیست سیر بوی بکسر یا موصوده و سکون یا تختانی
 و را مهله و فتح یا موصوده و ضم او و خفا و او کسر یا فوقانی هندی شده و سکون یا تختانی
 جانوریت در موسم بزرگال بهم رسد رنگ نخل سرخ رنگ گرم در سیوم در درویم پاره
 دور کرده یکدو با برگ بان برای امراض بلغمی مثل فالج و لقوه و غیره بخورد مفید بود و
 ضادوی برای فوت باه و اساک و فربهی قضیب مفید و غنمی برای بی مخلوق و
 سختی عصاب در گه نامنع و بدل او خراطین است سبب فتح یا موصوده و سکون یا
 تختانی و فتح کاف فارسی سکون نون اسمی از اسامی بهیاشا است اکثر اطباء بونان
 عار و بعضی بار نوشته اند و دیگر خواص وی در بهیاشا گذشت بیدوری بفتح یا
 موصوده و سکون یا تختانی و ضم و ال مهله و سکون و او و کسر را مهله یا تختانی هم دیده
 است سیر و چون بفتح یا موصوده و سکون یا تختانی و ضم را مهله و سکون و او و فتح جم
 فارسی و سکون نون اسم ویر و چون است باب الباء الفارسی فصل الالف پادل
 یا فارسی الف و فتح و ال هندی و سکون لام و عوض و ال هندی یا هندی نیز
 آمده است یعنی پادل و قسم دوم کاشک پادل اسمی که شده پادل و اقسام دیگر سیر و او

و این باعث وصل است
 اگر حالت در ذرات بسیار کرده
 و اضلاع طاهره معاجب است
 تخلیل است و اول از آنچه
 در ساقه جانست است این است
 او سبب تخلیل نوی است
 خاصه در آنچه قوی است
 و آنچه در اسام است بجهت آنکه
 اثر مانی البدان بود بر سبب
 ۴۹
 تخلیلی یا بدانی یا سبب او در ساقه
 زیاده از اسافین است زیرا که
 بالطبع صفت و بخار جانب است
 و نیز چون اطعمه غلیظه در دیده نزدیک
 و اندکی صفا که لیکوس است
 و غذا خواه اختیار خواه اضطرار
 جهت بی تکلیف طعام و عدم رغبت
 هم بدان کم خورد و بی شود
 امری است باکم یا کم خورد و بی شود
 هیچ هم در این است یا بی شود
 در کربان
 قزده بر شود بر سبب او
 غلظت در ذرات بخار
 بر شود در سبب او
 این است از سبب او
 در ذرات بدن این
 از سبب او

فصل نوی کرده و غسل
 غلبه با کل وجه دفع می باید
 و نیز بخورد این تخم بعد طبع کامل
 تطبیق حرارت تخم در ظاهر
 جن اثر میکند تخم در باطن آن
 اما اثر در ظاهر بدن پس با نظارت
 که در بیرون بدن تفتیح است
 میکند در طوبانی را که بواسطه
 حرارت بخار در آن است و اسهال پیدا
 کرده از اسهالات بدن بیرون آورد

و بار تختانی مجهول و خفانون و تاد فوقانی و قسم دوم و بکام و قسم سوم جل مینش قسم چهارم
 اهل هر چهار سرد و دفع اما س عضوا و بوسه در دفع زمان و امیل شور و جوشیدگی سار
 و دشواری بول و نفست شکسته و دفع فساد باد و بلغم و خون اما جل نسبت بخصوصه
 قابض شکم و فواح است و اهل خصوصه دفع فساد هرست میل کبک بار سوده و باد
 تختانی مجهول و لام مبی رای میل سرد و سبک و دفع فساد و بلغم و صفرا و زهر
 میل و بل بخلاف باد اسم ثمر نهال صحای است مشابه بسفجل
 تخم می از تخم ریحان بزرگتر است نهال او را تخم دیده است بقدر درخت بکاین هم میشود
 و برکش نوک در طویل و عریض میشود و نوعی شباهت برگ سونگ دارد و بر سر شاخ بار یک
 سه برگ بود و بعضی نوشته اند که ثمر و بیدگی است و از لفظ ثمر و بیدگی متبادر میشود که درخت
 نسبت و اصل این درخت صحرائیت و بعد از آن در باغها هم کاشت کرده اند باغی از نسبت
 صحای خورد در میان او را خالی کرده برای ناس شستن و بجهت کارهای دیگر مزب می کنند
 با بخله در بنامها مشهور است تخم درخت و اندکی شیرین است و گرم و تر و رسیده او گران
 است و بلغم و صفرا و باد او را ویر میخورد و هنگام مضام سوزشی در معده پیدا کند و اگر سنگ
 کم نماید و شکم بندد و خاش سبک و نفوی دل و سایر اعضا و جاست کم و شتهی هم طعام و
 دفع فساد باد و بلغم بجهت اسهال سده دیگر او به سبب استعمال راقم در باد بسیار مفید است
 بیانی تخم باد موحده و باد تختانی و الف اگر او را بکار و چون در کتله خون می کشی بخور
 که او جوده بسیار یک جوده او را او را سوش شود و دیگر جوده کند مرده او را اگر باشکری بودگی
 بدند خوشتر شود پیش مردم سوز و چمن استخوان او وقتی که قمر را در طلوز بود بر کودکی آویزند
 و اگر در پیر کبک بار سوده و بار تختانی مجهول مراد جمله بینی کنار کلان شیرین است سرد

این بخار در آن است که بسیار است
 و نیز بخورد این تخم بعد طبع کامل
 تطبیق حرارت تخم در ظاهر
 جن اثر میکند تخم در باطن آن
 اما اثر در ظاهر بدن پس با نظارت
 که در بیرون بدن تفتیح است
 میکند در طوبانی را که بواسطه
 حرارت بخار در آن است و اسهال پیدا
 کرده از اسهالات بدن بیرون آورد

درد زان حکما معذب است که بعد پیداشد چون آشک از ارض فشانند فایده فایده بان بایم بود نافع این پنج چیز دماغ و اما و متعلقه

عربی زین است و این نه باو احوال استعمال میکنند و گشته اورا نیز استعمال نمایند و باعث خطر عظیم است زیرا که چنانچه باید گشته شدن آن شکل است و نیم خام سر با نظر و خاش عقبرتی و نیم رتی و زیاد از آن استعمال میکنند بعضی را از منفعت می بخشد و پیاله از و نیز سیازند و شیر را درون او داخل کرده می نوشند باعث از دیا خوردن شیر میشو گویند قدری از زین در اثنا جوش نمودن شیر در پارچه بسته اندازند یا می آید و یک سر او نیز چنانچه در میان شهر زین فاصله قطعی باشد و آن شیر را بخورد در وقت باه و مزاج منفعت عظیم نماید و اگر کسی بارانیم خام خورده باشد و او را آلبه و شور و حلت جذامی پیداشده باشد باید که بکشد و درخت نیل سلم از بیج بر آورده قطعه قطعه کرده در طرف کلان در آب جاری بپوشاند بعد صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گزری باز یک پیاله دیگر بخورد همین قسم تا شام خورده باشند و غذا از روز پنج بخورد و همیشه آب از راه بول بر آید و دیگر کفایت میکند اگر حاجت افتد روز و یکم است همان بخاند و بول را در طرف برنجی یا چینی کند تا پارا بنظر در آید و بعضی اغزه این ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن شاهده کرده اند پاره الف فتح با فارسی الف و فتح تا فوقانی و خازا انهم بیست پاره الف فتح با فارسی الف و فتح را در جمله بندی سکون پاره الف باین اسم که در بار ما معرفت خواص او را در کتب معارفه نموده اند بجز این در باره سینگا نوشته اند و بدو را هم هر دو قریب هم اند و با جمله کثرت پاره الف فتح با فارسی الف و فتح و در کتب و کرم بایل بر پوست حصص خشک آن اسم بار سینگا است پاره الف فتح با فارسی و سکون الف و کسر با فارسی ثانی در در جمله و سکون الف اسم جزای نوشته اند پاره الف فتح با فارسی الف و کسر با فوقانی و سکون را در همه شهر اسم مولا است و در کتب

درد زان حکما معذب است که بعد پیداشد چون آشک از ارض فشانند فایده فایده بان بایم بود نافع این پنج چیز دماغ و اما و متعلقه

۵۲
 طبیعت که از سه ای است
 تنفس بر آب سرد و طبیعت آنرا
 بطا بر عضو با باطن آن دفع
 بکن خواه که در هم برسد یا
 خواه جانش نبود با زبان
 بر چهار رخ طایر شکر و شکر
 آنکه جوش شکر با هر سردی
 نیک بزرگ چون شکر و شکر
 و شکر می با سفیدی بر آن آید
 و شکر را در دردی است
 بسیار عیبی بود و شکر

درد زان حکما معذب است که بعد پیداشد چون آشک از ارض فشانند فایده فایده بان بایم بود نافع این پنج چیز دماغ و اما و متعلقه

نمایند و اکثر این نوع
 پنج مرتبه بخواند پنج روز
 نفع بسیار است
 نسخ در اعضا خصوصا
 مساقن ظاهر بود بعد
 از آن سه چهار روز بعد
 نایب شد خیار خیار می
 ظاهر شد باز خورد و خوب

یونانی نصفه اخون مکتوب است پنج بفتح با فارسی الف و جیم هم نوع زود است پنج بجم
 فارسی دو این است خوشبو که از اطفالک هندی گویند پائی بفتح با فارسی الف
 و کسره هزه و یاد تختانی ببول یا پنجه بفتح با فارسی الف و کسره هزه و فتح جیم و هانیز گویند
 هم کرایع است پاملای بفتح با فارسی و الف و کسره ما فوقانی و لام الف هم پادول است
 پارجات بفتح با فارسی الف سکون را در جمله و فتح جیم و الف و ما فوقانی پار همد
 نیز گویند بفتح با فارسی و الف و را در جمله و فتح با موحده و خفاد او تشدید و ال جمله و سکون
 را در جمله کف و پیه و کرم و اما من با در او در کند و منی زیاده نماید و سوچرس صمغ اوست
 پالکها بفتح با فارسی الف و فتح لام و سکون نون و فتح کاف الف هم پالک است
فصل الباء فارسی پهبان بفتح با فارسی کسره با فارسی سکون یا تختانی و خفاد او الف
 جاوید است شعرا بند اکثر اشعار خود با انواع بسته اند در موسم برشکال مشبها
 آواز نماید که سبب پیمان سوزش عشاق گردد گوشتش واقع بسیار باد و بلغم و بالخطا
 واقع صفت است پیه بفتح با فارسی و کسره با فارسی ثانی و سکون پار تختانی و فتح با
 فوقانی و خفاد او بعض الف نیز آمده پیتیا دارد مذکور است عمل اهل فنک است
 گویند از چند سال بطهر آمده خواص اند در کتب یونانی و در کتب هند است از آنجا که
 این دوا در بار بسیار استعمال کرده بلاحوم خواص او را از سراجم فنک این رساله
 مع تجربه خود مرقوم ساخته نمی است در غیر نام در بعضی اندکی طول زیاده و در مقدار تجدد
 فلوین و وسط است و بلندی دارد و بره زنک در بعضی تریگی زیاده و در بعضی کم در حوض
 نوشته اند که اگر کسی این تخم را در دست خود بر میان بربندد اثر جادو و سحر با نرسد
 بلکه عیب انبکاس گردد و از جادو بجا و کند رسد و اگر بخوردن کسی که بر خورده باشد

طاهر شد با خورد روز
 پنج راه ایحال شد از خیار
 پنج بعد از قصد با و بستن
 مانع بعضی او با کلبه بپوشید
 نفع سیوم آنکه در انجا
 کم این شد و بسیار از کتب
 در بسیار اصلاح آید و در این
 نفع بسیار آنکه در انجا
 نماند و سوزش بسیار
 در بدن باشد و اگر با و در این
 در بدن باشد علامتش آنست
 که بر خطه و در عضوهای باشت
 در حرکت کند و در جمیع این نوع علامت
 در نسیل باقی مسالجات غیر از آنست
 این نسیل نفع ندارد فایده در هر
 گفته که مسالجات مشهوره بر طرف
 نشود از و در سینه و در چشم
 و غیر آن علاج اینها پنج چیز
 جوهر است و این اراض
 در علاج از آنست که
 فایده بخورد بچون
 رسیده که این است
 افزون برین بود
 افزون از خوردن بود
 در آنکه افزون طاقت
 و انای زیاده در

۵۳

مغز در بیان خوردن این نم

اگر در روزی که این نم را خوردند ...

بپوشد اثر زهر باطل کرده و پیش کسیکه این نم را بخورد باد و هرگز سرد و اگر کسی خورج کوچک
 در آب ساینده بخورد برای درد سینه و پیش نفع کلی میباشد و برای ایلاوس نیز نفع تام میدهد
 و حاج را سفیدی آید و اگر کسی اعشى و بیوشی افتد دندان او را از چیری بزورد کرده این نم
 را سوده بدستور بخوراند و از پشانی تا پرستگاه سوسمی اندکی سوسمی ترشیده گلک زده
 قدری از این مغز بریزد بپوش آید و نیز زهر بار و حشرات الارض را دفع نماید و اگر خون
 نوزخم بند نشود باید که سنوف این تخم اندکی درون زخم بپاشند و هم بالا و زخم چسبانده
 بند بخون بند کرده و چون از آمدن تب لرزه بقدر چهارگنم در آب ساینده بخوراند
 تب لرزه را بل کرده باکم نماید و نیز همین قدر برای عسر ولادت بسیار مفیدست حتی که نوست
 اند اگر طفل سر برآمده باشد بخورد زود بر آید و بجهت اقسام اسهال مفید و اگر این را در دهن نگاه دارند
 بلغم از سینه پاک کند و لرزه را دفع گرداند و اگر این تخم را ورق درق تراشیده در روغن کنجد بریان
 کنند بعد از این بافت خارش آشک و خرد آن بر طرف سازد و اگر کسی هرواده شهید و بیوش
 افتاده باشد این نم را بزورد و همین او به اندازند که نوزد و اثر زهر باطل گرداند و اگر کسی را
 دست و پایش بسیار شل شده باشد این روغن غالبند نافع آید و اگر زنی را حیض بند شود بزور
 بفت بست گندم تخم مذکور سوده و در نفع بسیار نماید و اگر زخم رگ کسی منقطع شده باشد
 با ندر و ن بیان هر دو سر آن رگ سنوف این تخم بر کرده وصل نموده بند نماید درست کرده
 و اگر جانور زهر را بپایانند آن بر عضوی چسپید و پایمائی نیشبائی او در گوشت خورد و
 و سوزش بسیار توان تخم را ساینده ضاوع نماید و برای توفیت باه بست و بجهت
 رازیه ریزه کرده در باو اما شراب به اندازند پانزده روز در گمانگاه دارند بعد از آن هر روز
 بوقت شام یکقاشه حوق آن خورده پسند نفع بخش و بجهت سوسمی با آب ساینده که طلا نماید

این نم را خوردن ...
 کرم شده بود بعد از تمام شدن این
 نم خوردن ...
 تمام در نوزاد و هم پس از آن وقت در وقت
 ایفون سرد و خشک و صاف و بی مزه است
 است و خون را غلیظی سازد لهذا
 روح کثرت تولید میشود و همین است
 باعث ضعف وقت بیکس چون
 ۵۴

مغز در بیان خوردن این نم

اگر در روزی که این نم را خوردند ...

سر مدح از هم پانصد و آنکه
 در غلبه خون لطیف
 با دفع کرده روح در بدن
 بهر بیست انداختن بیخ
 فایده در تفکات و تخیل
 صلب سودا و غلبه طبع

تحلیل نماید راقم در ریاضه و در دستکم بقدر و ماشه و زیاد و کم از آن در کلاب سائیده استعمال
 نمود و نفع کلی بخشید در مغزی طعام شب گذشته بودند و چند کس صبح آن طعام را خوردند
 همه اتفی نمودند و قی بند نمی شد و بر اعضا بعضی اثری نکوت و زکی ظاهر شده بود و در
 دیگر همراه نبود و الله اعلم بحقیق و در کلاب سائیده باوزان مختلف استعمال
 نمودند نفع کلی بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر استعمال و در نماید اخر الامر قی بند
 شود و پویش این فتح با فارسی ضم با فارسی ثانی و سکون و او و فتح مایه فوقانی بند می سکون
 چون نمایش بقدر که زیاد و کم از آن شاخهای باریک را بر گوش بقدر یک گره نوک را در
 و آنها بقدر و آنه غلبه و ابتدا از کون سبز و آخر سبزه رنگ میگرد و رنگ گونگی و بلا
 و آنها خلط باریک بود بر که او را اگر گرم نموده بر او رام بندند تحلیل او رام نماید و بیخ او را
 در آب سائیده در ماصور با نازن یا فنیله آن اندوده کرده در سوراخ ماصور گذارند در چند
 روز ماصور و زخمها منحل شود **فصل الثانی الفوقانی تهون بکسر با فارسی**
 فتح مایه فوقانی و فحار او و فتح و او و سکون نون اسم پرست بر بی است پت پانزده کسر با
 فارسی سکون مایه فوقانی و با فارسی نانی و الف و فتح با فارسی ثالث و بار مملو و الف ثانی
 فتح و سر و سبک و قابض شکم و دفع فساد صفرا و بلغم و خون سوزش عضوا و کروش سر و تشنگی
 پت با دانه کثیر با فارسی شایسته گویند پت شایسته بفتح با فارسی مایه فوقانی و الف و فتح شین
 سحر و اسم فایده است پت کسر با فارسی و تشهید مایه فوقانی و فتح آن سکون نازبه جمع
 حیوانات است کم و خشک و در دیگر خواص میان خود تفاوت دارند اگر زهره زبر بخورد در کرده
 و فتح شود اگر با کافور و روغن بادام و در گوش کنند در دندان بر طرف سازد و اگر بر ناف
 گوید طلا نماید شکم براند زهره گا و در گوش دردناک بر اندازند تا کین در در سبکی بلغمی نشاء

از قاب برف و بیخ را میگذارد
 این بیخ بصورت نو میخورد آنها را
 که اخته بر او میگذارد فایده
 این بیخ در سرطان مایه دفع
 میکند و از آنکه سرطان اسف
 بجای خطا که است از اجیان
 بر طرف نمیشود و سرطان رسم
 و جب آن میگرد که خستین
 حال از نمیشود و اگر مالک کرد و فحار

۵۵
 زمین حاصل می ببرد فایده اگر حکم
 این علت این بیخ را بقاعده
 استعمال کند فایده عظیم یافته
 از آن خطا خلاص میشود و بیخ
 این در مایه کیم عاقل المبدین
 نوشته که خوردنی را سرطان
 بود در کسبه جهت سائیده
 و بواسطه آنکه مرضی چرک
 صورت است عظیم بود

بزرگ و کامل شدن
 از غرمان متحد آورد
 با طبع بر طرف شد
 نشاء یعنی داد و مرض او
 اورا بعد از تقیه بلغم
 بشد از او اسفاد میگرد
 در مغزی آید اگر عمل

سبب بسیار بسیار در سرد کینه
 تصفیه و زرقین خون
 زنگار کدر لون باعث تعقبات
 بسیار بسیار در سرد کینه
 تصفیه و زرقین خون
 زنگار کدر لون باعث تعقبات

تجارت فتح با فارسی سکون تا فوقانی و کبرجیم و پارتختانی مفتوحه و الف دو اهرند سیت
 چنگک فتح با فارسی تا فوقانی و خفادنون و کاف فارسی درختی است عظیم نسبت او
 کوستان برکش مثل برگ با دام و گلشن بسیار از و نمزش در دریا یل منبری در آخر سرخ
 میوه بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگوید و اطباء یونان گرم نوشته اند و اطباء هند سرود
 بطعم شیرین و قمع و دافع فساد و بغم و خون و مایه شوره عربی تقیم گویند و خوب و صباغ
 استعمال میکند و صاحب تخته نوشته است که بچرم او کشنده است و در او جهت التیام قروح
 که بر وجهت تازه و قطع زرف الدم و غسل بآب او جهت نیکوی رنگ خار و توتیت حاصل
 مانع است پیرج فتح با فارسی و تا فوقانی شده و فتح را مملو و سکون جیم برگی است
 شهور طول آن بقدر یک گره و نیم گره و عرض نیکره و خوشبو و بزرگ و تده چهار برگ
 بود از طرف کوه می آید گرم و سبک است و دفع باد و بوسه و غشیان برای در موده و تحلیل
 ریاح و توتیت موده و از راه رودت بجز بر سیده بعربی سانج بندی گویند تهیله فتح
 با فارسی می نشاید تا فوقانی و خفاد و فتح یا تختانی و الف اسم طبله است و اضافه با افکار
 و سکون را مملو بر این اسم نیز آمده است یعنی بر تهیله پهر پورسی بفتح با فارسی تشدید
 تا فوقانی و خفاد و سکون را مملو و ضم با فارسی و خفاد و سکون و او و کسر را مملو
 و سکون یا تختانی اسم کبابی است در میان سنگ میروید لهذا این اسم گمشده یا از برای
 بزرگ گره و نشانه می شکند این نام نامیده اند نهال وی بسیار خورست برکش مشاب
 برگ لوبیا چون او را بخایند لزوجتی در و پیدا آید در قومی است و شکستن سنگ گره
 نشانه بی نظیر است و کبر تجر بر سیده بقدر پنج ششماشه در آب یا در عرقیات دره شیر کشیده
 با شربت دره یا نبات بدنند و گاهی همراه او دره مثل خار خشک و تخم خیارین و مثل آن

است بمرق خارج می سازد
 فایده بگویند که این سیخ
 استغفار را نیست حکیم عباد
 الدین محمودی گویند که این گاهی
 میتوان بود که سبب استغفار او را
 صلیبه سودا و بگردد با طحال
 باشد چون در از ال سبب آن
 فی الجمله تا شری دارد در زمین

کرفایده کند با اگر در از ال طوبی
 استغفار بجزین و او را نفع
 تمام دارد و این سیخ در سرد کینه
 که از او نام مذکوره باشد عالی نفع
 نیت از نیتی عظیم با طبله با
 محب که نامبری کند با احتمال
 ضرر دارد اما در طبله فایده او و
 ضرر و معلوم و در و قوسم
 به خط آنکه مرض او طوبی
 عاوت شده در طیب این
 پنج بیل است نفع شده

و او را که او می شکند
 آن سبب سنگ زنی
 فایده بسیار از سنگ زنی
 و او را که او می شکند
 آن سبب سنگ زنی
 فایده بسیار از سنگ زنی

سر این پنج در فاجع نفع زیاد لیکن ضایع است
 سر از استغفار با فاجع از آنک بود باشد
 زین پنج با کفایت است
 این پنج چیز بی فایده است
 سر از استغفار با فاجع از آنک بود باشد

نیز استعمال شده و عرق از این شیده نیز استعمال میکنند و فقیر شخصی را این ادویه معالجه نموده که
 هرگاه او را تازه و سبز پیدا کند نفع کمتری که وقض نمیدود و هرگاه خشک نموده میداد بسیار
 نفع میکرد و قض نمی نمود پیشتر جلیقی بضم با فارسی و تشدید تا فوقانی و سکون را در مطبوع
 و فتح جیم سکون نون و کسوفون و یاد تختانی اسم پهلوانا چینی است **فصل الساد الفوقا**
 هندی می پچول بفتح با فارسی ضم تا فوقانی هندی سکون لام مره صنوبری
 شکل نهالی بباره و در هندی است شا به به کنده می و کجوری و اکثر در راحت قبول
 بکارند و از آن ناخوش می سازند تنها و همراه گوشت می خورد کم و تیز و باضم و نفوی و
 و بهی شیبی طعام و دافع سرد و فساد خون اخلاط مته و تب و وایسل و شور و قاتل گرم شکم
 و برگ آن سرد و دافع فساد و بباره آن دافع بلغم و بیخ آن تند و ملین و مره و دافع
 فساد و اخلاط مته و در تقویت معده بجز به راقم هم در آمده و مزاجش معتدل و گرمی و سردی
 پیشتر بفتح با فارسی کسرتا فوقانی هندی یاد تختانی مجهول در جمله الف میگویند اسم
 بروی است و آن نباتی است که در آب و کناره در بار و قناتون بوی بسیار زنده و در از
 آن بقدر قاست انسان مزباده از آن و عوض از زیاده از یک گشت است چاکترش
 بسیار بخت و سرد و خشک اگر بر جراحتها پاشند خشک گرانند و اگر در سر که تر کرده خشک
 ساخته ساینده بر زخمها شپند نافع آید و خاکترش برای آلوده نشت الدم نیز کار آید **فصل**
 البخیم سبج بفتح با فارسی و سکون جیم که بومی کاسه الخیر گویند قسمی کلیدی است **فصل الملل**
 الملهطه پهلوانی بفتح با فارسی سکون ال میا و کسریم نون سکون یا تختانی
 یعنی گل کوبی خور و شیرین سرد و در آن و مشتبهی لیم و قابض شکم و دافع فساد و صفرا و بلغم
 و خون زهر بومی نیل و گویند پدم چارلی بفتح با فارسی سکون وال جمله و بیم و بیم

آنک بسیار بسیار است
 بسیار است که در نوبه نود و این
 پنج ماده در نفع و در نفع از
 نازل شده و از این بود و در نفع از
 آنک بوده باشد پس نفع این
 پنج در این ارض در صورت است
 که او فاسد می شود در اشیا بود
 و در نفع غایت کم فایده است
 در نفع نرسد بود و نیز چینی
 علاج مع صفات حسنه است
 الا سودا خجالی که بک نیز در فطرت است
 که سردی در اینها و در توان بود
 در هرگاه در این ارض این پنج را
 بکار و در نفع و در نفع از
 نفع و نفع است در نفع از
 او اگر از نفع و در اشیا بود
 آن ماده را بکوبی که در نفع است
 و در نفع نرسد بود و در نفع از
 در غالب اوقات با نفع است
 اقبال می کش نشان آن

استغفار از او و بیم است
 است که از حیات صفرا بود
 یا سرد ادویه یا از نفع است
 یا سرد نرسد بود و در نفع از
 یا سرد نرسد بود و در نفع از
 یا سرد نرسد بود و در نفع از

بافتن باشد چه بپوشی دفع
 کما قوت بود یا در وقت زمان
 سینه کرده و اگر در وقت نهایت
 سال خود نفسی جان
 بود نافع بسیار یافته و در
 از ماده میوه هم از سینه

فارسی الف و فتح راه جمله و کسرون و سکون یا در تخانی قسمی از گل نیلوفر کم یک است سر و ک
 و واقع فساد بلغم و دشواری بول سخت کننده پستان زمان بعضی از اقسام این در کاف
 میاید پدم را که بفتح بار فارسی و ال جمله و سکون میم قیاد جمله و الف و کاف فارسی
 شیرین و سخت و سرد و ملین و تقوی چشم و مصلح فوی مفرط و دافع رما میل و شور و فساد
 زهر اسم با قوت سرخ است پد لولون بکسر بار فارسی سکون و ال جمله و ضم لام و سکون و ال
 و فون بوض ال راه جمله نیز در بعضی کتب آمده است یعنی پر لولون قسم لولون است و در بحث
 لام نوشته خواهد شد پدم بفتح بار فارسی و ال جمله و سکون بیم هم کول است **فصل**
الراه الراه جمله پر پیو بفتح بار فارسی و سکون راه جمله و کسر بار فارسی ثانی سکون یا باحتی
 و ضم لام و سکون و او شجره اراک است هندی سرد و دافع جرب و جذام و بوسیر و فساد
 خون بلغم و صفرا پر شت پرنی بکسر بار فارسی و ال جمله و سکون شیرین معجز و فتح ماز فوقا
 هندی و با فاکر ثانی سکون راه جمله و کسرون سکون یا در تخانی و او هندی است شیرین
 گرم و بکشت و صاحب اسهال سحج و خراش روده و سوزش اعضا و تشنگی و فساد و بلغم و
 صفرا و غشیان تری و دهنتری آورده که فزونی دارد و در سرد و مرفه و استسقا را نیز در کند
 پر و ال بفتح بار فارسی سکون راه جمله و فتح و ال و الف و لام هم مر جان است و خواهر کن
 در مویکابا پد پرنیک بضم بار فارسی سکون راه جمله و فتح یا در تخانی و خندانون آخر کاف هم
 انطفا لطیب است پرنیک بکسر بار فارسی سکون راه جمله و فتح ماز فوقانی و خندانون سکون
 کاف و فتح بار فارسی سکون راه جمله و کسرون سکون یا در تخانی هم پرنیک پرنی است پرنی
 بفتح بار فارسی و ال جمله و الف و فتح نون و ال جمله و الف هم هابید است پرنی پرنی
 بار فارسی راه جمله و فتح سین جمله و الف و سکون راه جمله و کسرون سکون یا در تخانی گرم

در وقت فساد بیشتر اعداات بیاید
 مختلف اگر قوت در بعضی دفع
 مرض فاسد باشد چه در صورت
 دفع ماده مرضی کلی تواند شد و اگر
 شایسته بیستی مطلقا سوراخ ندارد در طوالت
 ضعیف در وی بسیار است بود طوالت
 زکوری سبب فانی و استسقا را که در
 استسقا را و بیاید و باعث نقصان
 میشود و اگر فی الجمله سوراخها بیشتر

خوی بوده از این سبب چون نجا
 این فیه سینه است بافتن دفع کند
 در سینه کما فی ذلک
 که در غا ص این دفع
 شده دیده بودم سحر
 در سینه کما فی ذلک
 در سینه کما فی ذلک
 در سینه کما فی ذلک

وجبت نود و شصت شخص در استغفار و حاجت در شصت روز
 و انشا الله تعالی هر چه بخواهد
 پنج چینی و پنج سکه و پنج دانگ
 و انشا الله تعالی هر چه بخواهد
 پنج سکه و پنج چینی و پنج دانگ
 و انشا الله تعالی هر چه بخواهد

هست و سهل و غیره نیز دارد و در وقت با قوی گرداند و با در برابر باید و کف بر داید پر پها بفتح با در قاف
 در راه مهله و فتح با در فارسی نشد بد نام و فغانی و خفاء و سکون الف هم پهاست پر لون
 بفتح با در فارسی در مهله و ضم لام و سکون واو و فتح نون هم بد لون است **فصل این**
المهله پها بکسر با در فارسی سکون بین مهله و نام و فغانی و الف شیرین گرم و جرب و
 کران بی و مصنف خون و دافع فساد باد و بلغم و دیر گو است بمرئی فستق کونید **فصل**
الشین المعجز شکر پول بضم با در فارسی سکون بین معجز و فتح کاف و سکون با در مهله و ضم هم
 و سکون واو و لام هم بیکر پول است و خواص نیز از آنجا جوید **فصل الکاف پها**
 بید بفتح با در فارسی و کاف و خفاء و الف نون کسر با در موحده و با در تحتانی مجهول و
 سکون و ال مهله میگوید خطیانا است در اطلیه و فیه باه است حال در آمده و چهره پکیان
 بد چهره خطیانا مطابق نیست پس پکیان بد چیزی میگیرد یا استلاف سبب الکنه است
 و پکیان بد چیزی است مائل سرخی و چون شکست سرخ از درون بر آید و در طبع گو آکیسا
 و در سر و طبع ملین نیز دافع پر بود و سوزاک و سنگشانه و از تعویذ هم مرموم بود که نصفت خسا و
 نصف پکیان بد بر کف دست و پازرن که خون از در جاری میشود میباید در مثل خنا خون بند
 میگرد بمرئی خطیانا است **فصل اللام پها** بضم با در فارسی لام الف و سکون بین
 مهله شکر کلان جنگلی است در هنگام بهار کل نارنجی نار میبکند گو یارگ نذر در گش و در
 مایل بطولانی طبع و عوض برگ بقدر سه چهارم گرم و ملین ششهی طعم و مبهی و دافع دیال
 و شور و باد کوله و سنگر نبی و بوسه در کم شکم و مجرب استخوان شکسته و نوشته اند که هر
 پلاسی محل او سفید باشد تخم و کل پوست او هر که بخورد باطن صاف شود و از غیب گاهی هم
 رسد و با هر زنی که مجاست کند آن زن را فرج جوانی عاده شود و غذا انوقت دال

بسیار است از این چیز
 بی سوزش و کج سوزش
 دفع بکنند و بی سوزش
 بسیار از این غایب صغ
 البی است که این فستق کونید
 این فستق کونید فستق کونید
 حکیم عماد الدین محمد بن محمد
 تزیین این پنج بسیار است
 این جای که درین بار
 بطلان

۵۹

بسیار است از این چیز
 کید و در طبع ملین
 بخت شکر کلان
 از این با عشت در امراض
 غرض کما فیض ظاهر میشود
 این پنج در با خویا و جنون
 مایا و قطرب نافست بسیار است
 کثافت و کدورت که در جرب

مافی در زمان فاساد و خون را
 میباید از در امراض
 علامت گویند فستق کونید
 نادر فاعله یکی از
 شاخین نوشته که

از آن بن جوی رادو
 قوی که با و دارم و بر
 این که با و دارم و بر
 غایت پیدا شده بود
 و بعد موضع از این
 ذیبت بیازده سال
 شخصی را می یاد است

شکم است و خرد افزاید و حافظه قوی گرداند و کل اورا پیش خواند سرد و قابض شکم و دافع فساد و
 و صفرا و خون و شوری بول چون قدری اورا در آب بسیاری بجوشانند و نطول نماید بر
 در و گروه و شانند و اورا ر بول تجر بر راقم آمده است بسیار مفید است و باد و بی دره نیز در غیاب
 مستعمل شد نسبت ببول قوی التاثیر گردیده و نیز تکیه از جوشانیده او بدون جوشانیده
 او که اندکی گرم ساخته باشد برای درد بسیار مفید است و چون جوشانیده او را بر خصیه بندند
 جهت تسکین الم او مجرب است و درم دفع گرداند و سترخار او را نیز نافع آید و نطول از آب او نیز
 درین باب مجرب است **تراویلا** یا **پیرانام** دارد و ففتح باد فارسی **لام الف** سکین مملو و
 باد فارسی **ثانی** و **الف** باد فارسی **ثالث** در مملو و **الف** گرم و سبک و دافع ریه و بوسه و گرم
 شکم و فساد و باد و بلغم **پلاپین** **پیل** ففتح باد فارسی **لام الف** سکین مملو و کسر باد فارسی
ثانی و سکون یار **تجک** و ففتح باد فارسی **ثالث** و سکون **لام** قسم کلان و در پیل است که برگ با
 بزرگ دارد و در سبب و بی بلغم افزاید و موله گرم شکم **پول** ففتح باد فارسی سکون **لام** و ففتح و او و
 سکون **لام** **ثانی** هم **پول** است **فصل النون** **نوار** ففتح باد فارسی **نون** و او و **الف**
 بندی نهال بی خورد است بعد نیم گرم یک که تخمش را در قلم غلته شده اند شاد صورت
 بود که اول و آخر آن بریده باشند و رنگ او ماشی و برود و خط از سر و طرف بود و سیرین سرد
 خشک و سبک و دافع فساد و صفرا و جذام و قوبا و گرم شکم و مفتح و منشط و راقم تجر به نموده است
 که چون یک گرم تخم او را کوفته در میان نمز بل خجرات حل نموده در ظرف کلی آب ناریس
 دو سه روز بگذرانند که سفین گردد بعد آن بر بدن بماند برای جرب نسبت و مزاج
 تخمش گرم مسلم میشود و هم گرم نوشته اند گرم سبک و دافع جرب و قوبا و زبر باد و سرخ باد
 و مواید بلغم و سبزی آن سبک و فاض و کف افزاید و جگر نیز کونید **پاک** ضم باد فارسی **زین**

خورد و در مرض او با کلک بر طرف شد
 چون شراب بکنند از برای ببرد
 نافعست بر دهن بعد از خوردن
 که در کتب کتب جوی رادو
 در مرض او بر طرف شد انبی با فاض
 سبب نفع این تریج در مرض
 است که از آن رنگ و طبع است
 عضو مبر و من میاید و داده مرض
 بر این علی سبب التریج بنور
 ۶۰
 در زمان من سبب افاده
 وقت حاج میکند خون رقیق
 صافی و اوقات استعمال این ج
 پدید آید فایده در شنج است
 عضلات و اعصاب و بجات
 دردی که از اعصاب بود درین
 اعضا حادث شود و تمام آنرا
 نونج بکوبند و این جرب بسیار
 است جرب رقیق و جلیان
 اوده خدش آن کین
 این جرب و نونجی که صفا
 اجلا است یعنی
 معار با صفا
 نونج بکوبند
 نونج فایده
 جرب بسیار

جرب بسیار
 نونج فایده
 جرب بسیار

سرچشمی نماند است که در دست بر دو واسطه نماند
 خار و طوبان غلیظه که چهره است
 لطیف بنشیند و خار و عرق
 سبب نفع این است
 انصار و صبح المناسل الیکلاده

شد و الف و کاف فارسی نام کلی نه است شیرین سرد و دفع فساد خون صفرا و بلغم
 نیک است خ باد فارسی و خندانون کاف بوعربی و جل و بفارسی المانی گویند سرد و طین و دفع
 سردش عضادیکویر و اما اس عضاد پند و ل بکسر باد فارسی و خندانون ضم دال نهی و او
 مجهول و لام نهی کل سفید که خانه بار از و سفید سازند شیرین سرد تر و قابض شکم و دفع مزاج باو
 و فساد صفرا و دفع امراض رحم و افور زده رنگ و روپند الو بکسر باد فارسی و خندانون و
 دال جمله نهی الف و ضم لام و سکون و او دو قسم میباشد سفید و سرخ سفید را عوام
 باین اسم مخصوص گردانیده اند و آن شیرین سرد و در بضم و مهبی و دفع صفرا و دو تقطیر
 البول و حرارت و تشنگی بر طرف سازد بجز خوردن تفویح آورد و عوض او کاف نیز آمده
 یعنی **پنداک** و **پندال** نیز آمده بر چه گن نیز گویند و نوع دیگر او روس که نام بول
 نیز گویند و دیگر است کال و دیگر کاشتهال و دیگر است او و دیگر گنال که رکت کن نیز گویند
 اینهمه بجز شیرین سرد و خشک و نفاخ و طین و حابس بول و ماده خام و دفع و کت است
 و منی بلغم و باد و اقراد تقوی عضاد و در بضم و افرا بنده شبر اما بنده تقدری تلخ است و گرم
 و کران و لاج و چسبده روده و در عروق و در بول صفرا انگیز و شکام بضم تلخ و دفع فساد
 بلغم و حروف و اعواب هر یک در مقام و بحث حرف او دیگر است هیچ چیز نیست
 فارسی خندانون و سکون هم فارسی که هم فارسی فی خندا سکون یا خندان یا جمله نهی هر یک
 درخت شیر در بر پیل پلاس پیل گول یا کور برنی بجای پلاس درخت سرس بشاره شیرینها
 قابض شکم و دفع و مایل و شور و اما اس عضاد و چوشیدگی سارنی امراض فرج زمان و
 افزاینده منی و شیر زمان و مجرا سخا شکسته و برگ اینها سرد و سبک و تر قابض شکم و دفع
 فساد بلغم و باد و خون آثار اینها نفاخ است و دفع رکت است و فساد بلغم **پچال**

این است و در مرض
 است فاعله نفع این است
 در تب و سبب جهت لطیف و صلاح
 خون از ال کیفیت سودا و
 از اخلاط و اعضا است و این
 سبب و او دار این نافع
 است فاعله نفعش من
 ۴۱
 بکلی که از ابوی صفرا گویند
 از باعث تجلیل و بخر و زین و
 فوسع سم جلد و تصفیه خون
 از کدورت و شوا است فاعله
 این است و در بول بکسر خصوصاً که کهن
 باشد و دیگر امراض غده بسیار نافع
 است چه جهت اینها از او غلیظه
 سودا و بینه و این نافع
 این بود و بسیار می
 از این در وقت بعد از
 از

در بل و در اول
 فاعله این است
 در بل و در اول
 فاعله این است
 در بل و در اول
 فاعله این است

اور از آن چشم را به باز
 طهر است که در این
 که بعضی از این است
 که از این یاد دانه که برین
 که این است که در این
 که این است که در این

بفتح با فارسی خفانون حیم فارسی الف و فتح سیم و سکون لام عبارت از ترکیب این غنیت
 و ترکیب انار ترش و کنار و جوار و سچول بفتح با فارسی خفانون و فتح حیم فارسی حیم
 کافی سکون و او و لام عبارت از ترکیب سچول و پیل و چا و چا و شسته شسته طعم و دفع
 فساد بلغم و فتح شکم که بسبب در و شانه حادث شود و با و کوک و خایه پیل و سچول بفتح با فارسی
 و خفانون حیم فارسی حیم و سکون و او و لام بزرگ است و خورد و سچول بزرگ عبارت
 از ترکیب پیل و اگر است و با و ل و کاس و مری و سب و ناک بطعم تلخ و زخمت و گرم سبک
 شسته و گذارنده پیه و دفع فساد بلغم و با و تنگی نفس و سچول خورد و عبارت از ترکیب
 که کوک و دو سال برنی و در شسته برنی و بر شانه و گنای بطعم شیرین و سجدل در گرمی و
 معوی ال اعضا و دفع فساد صفرا و باد پشاله بفتح با فارسی سکون نون یاد تحت
 و الف و فتح لام و و کتوب بر زرد الوان و در تحتش خشت لیمو و برگ بید اسود در خا
 سبز باشد در سچول سچول پید که چور کسیر با فارسی خفانون سکون ال جمله نهی و
 و فتح کا و خفان و حیم و سکون و او و در جمله سچول و ضم با و سجد و او سکون سیم و خشت و طول
 قریب خشت مال و فله و دار که دست بدان آن ساید قوی است و بر کهار و پیل و سخت
 و از آن بوی بسیار از هر دو شیرین سرد و تر و سکن در دسره و سقوطه و دفع فساد خون
 و با و صفرا و ضعیف لیکن سیم اول قویتر از سیم دوم و دیگر اقسام است پید که چور اکثر از
 طرف همان شسته می آید بوی بر طبع شتهار و ارد و رطب که از طرف که می آید در تقویت
 باه و کرده و پشت و تقویت سده و دفع برودت مزاج بجز پسریده و سوله خون است
 و پید که چور قریب طب و خواص و کثرت خوردن آن سبب احتراق خون مگر معادین است
 بفتح با فارسی نون شده و سیم زرد است پید که یک بضم با فارسی سکون نون و

قلمه و پوی و سیم
 در سطلنا فایده میکند
 خسته جرات سیم را هم نون
 نید و پوست می افند
 قلمه این است که در اکثر اقسام
 اسهال نفع میکند چه اسهالا
 ضعیف شده و باعث افراط
 اسهال شده و بیلاکت می نماید
 و در اسهال که اسهالا
 نفع صفت نبوده و اسهالا برین

این پنج ضرر نیاید و ماده
 اسهال می نماید طبیب عاقق
 این نوع اسهال با جیس
 خفین خفین نیاید کردین
 نفع این پنج البه مقید است
 چنانچه چوب بعضی از چوبین
 رسیده و اندک اعلم اصواب
 فصل در بیان آنکه
 نژاد از خوردن پنج غلغله
 که این است اسهال است
 از این پنج اسهال است
 که این است اسهال است
 که این است اسهال است

که این است اسهال است
 که این است اسهال است
 که این است اسهال است
 که این است اسهال است

نسی بنی حال قراضین و مضامین که هیچ وقت
 بهیلا حق نیند و بلکه مضامین
 بهیله می باشد تا قبل
 سبب بنی حال قراضین
 چنانکه اول از لوازم است

تقویت سده و دیگر و اید بیدیل و افشردن او مصلح اند چون یکدم است پنج پها شکری را
 ریزه ریزه کرده در آب شب تر نماید و صبح آنکی را این نوشند بجهت حرقت بول و سوزاک
 مگر بجز پسریده و شیرین برودت نسبت باول کم لیکن در تقویت سده دل زیاد از رو یا
 اورب او همراه طوم میتوان خورد پها پها بفتح با فارسی در هندی سکون را در جمله فتح
 ه ثانی و سکون ال جمله نام درختی است قاتل کرم شکم و دفع نفخ آن و فساد بلغم و حو
 زهر و بر بیوسمن هوک بفتح با فارسی و ضم او و او مجهول و کاف فارسی سرد و گران
 و قابض شکم و دفع کثرت و فساد بلغم پها کمول بضم با فارسی سکون با و فتح کا
 و سکون را در جمله و ضم سیم و سکون و او و لام بعضی عوض با بعد از بارشین بجهت سنجوانند
 یعنی شکم بول نجی است بلخ و نیز و کرم و مشتبه طوم و دفع فساد و بلغم و تپ اما س
 و تنگی نفس و در دملو همین جتیک بفتح با فارسی و خفار و سکون بون کسیر حیم
 و سکون یا تختانی و فتح با فوقانی و سکون کاف قسی از لوبیاست پها پس
 بضم با فارسی خفار و سکون با فارسی ثانی و فتح را در جمله سکون این جمله هم عمل است
 پها بفتح با فارسی خفار و الف و سکون را در جمله هم پها است پها بفتح با فارسی
 و و سکون الف و خفار بون و فتح کا و در جمله و الف محمد قاسم فرشته گوید که آن
 درخت در شیخان است پها پها است او باشد نیز و کرم و زود ضم بود و باد و بلغم و
 بجزگی و بن دفع کند و اسپهال ارد پها شکری بفتح با فارسی خفار و سکون تار
 فوقانی هندی و فتح کاف و کسر را در جمله و سکون یا تختانی و از اعرابی سبب پها گویند
 نیز و زنجرت و چرب بود زنگ و در را افور و وسیلان نمی قطعیر البول و امراض و صم زنا
 و قی و تشنگی را بنفید است پها بضم با فارسی خفار و سکون و او و تار فوقانی هندی

بخت زیادتی اخسبک اعضا
 بخدا و تقویت حریت غریبی
 و قوای بولی بگوید که اینها
 تفصیل در التماس میکنی از
 تا درین گفته که برین که بخت
 صاف بخت نشیند ازین بخت
 شد و خصوصاً که از کشت
 کشند چینی از برین او هم گران
 پنج اخسبک بود بضعف و نه
 ۶۵
 از این از ابد و بول دفع می نماید
 بخت و پها پها از بعضای است
 باشد در بخت و از بسیار غلط
 بخت بول هم رسانند و در
 با سبال انجاید و هیچ کدام
 بخت یافتند انجی با قالد
 انجی را در فصل بسیار بود
 بنام و بهترین اوقات
 خوردن در پها و سلال
 است در در استان
 که است از استان
 در و طرف با استان
 که است از استان
 که است از استان

همه استوتیت و زین بخاخص بوزنه خام است ندر اقم و چون عطرت دارد متوی دل و دماغ است
لیکن سیریع التفتن است و جمی غصنیه از و تولد کند و اورا بار یک تیشده مثل فالوده در شریت
کلاب نبات میخورد در تقویت دل و دماغ می اوزاید **فصل الیاء التحتانی** پیابا
کبر بادقار و فتح یا تحتانی و الف و باد سوده و الف ثانی و خفانون وین جمله و الف
نالت بعضی نوشته اند که اسم باد آورد است و با جمله نباتی است شهرت است از بانسا
و هر دو در صحرا و خرابها یافته می شود در شش ناقدر قامت انسان اکثر از و کوچک است
بسیار دارد و از پنج شاخها می روید برگش در ابتدا کوچک طولانی نوکدار و چون در شش
کلان شود برگ هم عریض و طویل شوند بقدر برگ جان خار مبر که می شاخ او می شاخ
و گلش رنگین زرد و قسم اول بی خار و گلش سفید و هر دو باد اقرا و مصفی خنجره گلو و دافع
فساد بلغم و صفرا و خون سرد و ضیق النفس و تب غشیان بر میو و جذام و وق مسوک از شاخ
او بجهت تندی داشته و سندان سیم بر بعضی انوه آمده است و پیابانار انقوی می موسوی است و دافع
زهر و جرب مزاج گرم نوشته اند و سرخ باد و جذام دفع نماید چپیل کبر باد فارسی سکون
یا تحتانی و فتح ماز فو قانی و سکون لام یعنی ریح که از ترکیب فلات موجود میشود معتدل
در سردی و گرمی و خشکی دافع فساد باد و بلغم و برقان سبز و زرد و قسم بود یکی را پیل گویند
و دویم را سون پیل و بعضی سرد نوشته اند چپیل کبر باد فارسی سکون یا تحتانی و فتح باد
فارسی سون سکون لام خست بند است بسیار بزرگ و شهبو بزرگ بسیار دارد و در
بقدر کف دست و نوکدار و نوکی فرامده بقدر ربع کره و در میان برگهار اور که با سرف
و عابان و در ابتدا نشو سبز بود چون نخته شود مائل زردی کرد و دافع فساد صفرا و بلغم
و خون و مایل شور و پوست درخت اورا بجهت امساک منی و غلط آن و تقویت کرم و منع

در غلط غلظت اجزاء بارده
صفت حرارت کم میکند
دقیق بغدادی می سازد و از
بعضت پوست ذاتی گو که بواسط
استطلاح آن طبع کم رسیده
محمد بیطاط هر غصنیه است
المدین محمود گفته که اصل چپیل
آن مزاج کند یعنی بزرگ سیم
حومی الیه توان نیست و بطلان
این در قریب بقایان یافته باید
دانست که نفع این پنج در افرج
چاره بیشتر از افرج بارده است
۴۵
از نجابت که چپیلی است اصل
چاره رابد النفع است از معال
بارده لهذا با اجزاء بارده را غالب
را اجزاء چاره بیگویم که از
مچ گرفته اند و روی مزاج خاص
انقوی نیست اگر گویند که حفظ
صفت است و چنانکه است
غالب در طبع او حرارت و بلوغ است
بنی باید که روی از اجان صحیح
بلات و دار بسیار نفعیه است

فصل فی علاج صدق اولی الی ...

باز از آن پس است که ...
 با فال نام بگویند که این ...
 کلام از حکیم عمار الدین ...
 کرده آمد و این که طبیعت ...
 برده اند و این است

رفتن آب از مرج زمان معاد و به دیگر اتم تجرب نموده بعضی نوشته اند که بفارسی درخت
 از آن گویند و نمراو دو برابر پیاسه و در مزه مشابهت با بنجر دارد و پیل گویند با صافه
 یا تختانی بر هم اول و رنگ آن چون نچته شود بنفش گردد و اطلاق این لفظ یعنی لفظ
 پیل بطریق شترک لفظی گاهی بر فلفله رازم میکند و وی بار درخت مثل درخت توت
 و نمرس مثل بویا در غلاف او در از فلفل میباشد و بعضی گویند که درخت مرج یعنی
 فلفل است توتش تا سیال باقی است خشک و تیز و سنگین و گرم و تر و سبک
 و سهل و بی دافع و ساد باد و بلغم و تنگی نفس و سرفه و استسقا و جذام و بره و باد گوله و
 بوسه و امراض سبز و خله و مشتبه طعام و صندل و افراد تازه اش شیرین سرد و تر و گران و زاید
 بلغم یوربی و در فلفل و بفارسی فلفله راز گویند پیل و کبر با فارسی سکون یا سختی و ضم
 لام و سکون و او هم هندی اراک نوشته اند درخت صحرائیست که در طول نزه شب
 و شاخهای بسیار دارد و جوین و مدور بود و برگش لغزیزم کرده و بار یک قند و پیل
 کبر با فاک و سکون یا سختی و لام و پیل بلصافه جیم در آخره فتح لام و جمال نیز گویند
 گرم و سبک و بلین و مشتبه طعام و دافع باد گوله و بوسه و امراض سبز و ساد باد و سنگ
 و ساد خون صغیر پیداکن و از جمله رسانی است و نمرس تلخ و سهل و دافع ساد بلغم و
 و سوزش عضا و جذام و تب و گرم شکم و خوب پیل که از و سواک سازند برای تقویت
 لته با بنجر پید پیت کبر با فارسی و سکون یا تختانی و نادره فانی قسمی از بنجر است
 در روزگ و در بحث میم خواهد آمد پیس و کبر با فارسی سکون یا تختانی و ضم سبب مصله
 سکون و او یوربی بر غوث و بفارسی کبک گویند پیس که کبر با فارسی و ضم یا تختانی سکون
 و او و کاف و او هندی یعنی شیر جانوری که هزار و زار زاید باشد پیس یعنی لفظ با فاک

بسیار از بنجر در ساد
 جویند که کبر با فارسی
 بیان شده و سبب عقل آن
 کرد و این سبب است
 و طبیعت تفاوت سبب
 با فلفلین که در اطلاق و کبر

۹۷
 است خواهد شد و باعث حفظ
 صحت خواهد گشت فقط آنکه
 احداث از احوال و حرارت در طبیعت
 تمام نمود و چون آن شان است
 که تار و رطوب در درجه ثانی
 یا ثالث یا رابع باشد و این
 پنج را حکیم عمار الدین محمود عمار
 در اول درجه اول گفت
 پس با فاکل شود که طار و رطوب
 در درجه ثانی یا با فون
 است که در طبیعت از احوال
 که این پنج احوال است
 حرارت در رطوبت نیکند

فلفل را فصل بیان
 کلام از حکیم عمار الدین
 کرده آمد و این که طبیعت
 برده اند و این است

و خضار یار تختانی و او و کسرین مهله و یار تختانی ناسه بعربی لبا گویند مسن بدن و
 محک باه و مسد و صورت فواق و مولد حصاة و دیر بضم و مصلحتش شیرین است پیاز
 بکسر با فاکر و فتح یار تختانی و الف و زار معجمه بعربی بصل گویند بطعم نر و نیکام بضم شیرین
 و اندک گرم و در خاصیت برابر سیرت و بلغم افزا و دافع فساد باد و برای ضرر آب گوش
 بجز بپسیده و تسمی است از دو کجک تراور اگر کجک گویند تند و صفرا انگیز و قابض شکم و دافع
 بواسیر و قسمی از پیاز که بعد از خشک شدن سفید میماند کما بدشتن از او در خانه اهل نه عشت
 فار مار و دیگر خشرات از خانه میداند پیاز بکسر با فارسی فتح یار تختانی و الف و زار مهله اسم
 جز و نجی است **پیدا مول** بکسر با فارسی سکون یار تختانی و فتح با فارسی ثانی و لام
 الف و ضم میم و سکون و او و لام اسم پنج درخت فلفل است و گویند احم از پنج و خوب درخت
 اوست و بعضی بنام درخت غیر فلفل است اما لیکن آنچه از معنی لفظ دریافت می شود همانست
 که اول مذکور شد زیرا که مول اسم پنج است و پیل اسم فلفل است و تقدیم مضاف الیه
 بر مضاف و کلام نه شایع است تلخ و تیز و خشک و سبک و سهل شسته و طعم و باضم
 و دافع فساد باد و بلغم و کاهنده نور چشم و آب منی مینهد بکسر با فارسی سکون یا
 تختانی مجهول و فتح نادر فغانی هندی و خضار و الف که بشکله نیز گویند و در کاف بیاید
 پیوسته **بفتح** با فارسی یار تختانی و سکون بین مهله و فتح و او و کسرتون سکون
 یار تختانی اسم چهار کولی است بفتح بکسر با فارسی سکون یا تختانی و جیم فارسی شکر
 است سرد و دافع تشنگی و قاتل نفس غذا و مرض است و چون او را همراه گلاب و بید
 مشک نبات با شربت انار شیرین بخورند در سردی و توییت دل و رفع گرمی فوی تاثیر
 بگردد **عینک بفتح** با فارسی کسر یار تختانی و کسرتون فغانی شده و سکون کاف

این پنج بختی که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

بر دو رنگ نموده می آید هر گاه
 برای تشنگی بسیار
 و در مرض فساد بسیار در
 باشد گرفتن خون ضرور است
 و اگر قبل از خوردن این سیخ
 با وجود ضرورت فصد الفساق
 گرفتن فصد شده باشد در بیان

استعمال چینی با بعد از آن
 فصد باید کرد که کمال فایده است
 و ملائی لفظی خواهد بود و اینک بشود
 است که فصد در بیان استعمال
 این پنج بختی که در این کتاب
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

چون در غلبه سینه است اول باد و بعد از آن کرم و خشک و کرم و باد و خون و صفراء

در مری و معده مغان صفراء
که از آن بسیار خلطی باشد
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء
و غلبه کرم و باد و خون و صفراء

و سوزش اعضا باب التاء فوقانی فصل الف تال که با الف تال
فوقانی و الف و سکون لام و فتح میم و کاف و خفاء و الف ثانی و راه مظهره و الف
ثالث و شهور به تال که با الف تال و الف تال و الف تال و الف تال و الف تال و الف تال
سرخ لیکن فوری در راه و غیره و در راه توری خورد و نهال او شال فلم بر کرده بار یک
و بر کرده بار او خار و غنچه و بر که با و در ان بر که با کل نیلوفری در میان سفید بظهور میرسد
سرد و گران و منی او اید و رافع فساد و باد و خون و دود و مذکور در او و به با سید کرم استعمال
کرده شد و نیز همراه شیر گاو و قطه دوار مذکور خورده میشود و هم با دو پیه مناسبه سفوف است
و نیز در شیر چیده شده میتوان خورد تال تبار فوقانی و الف و لام شهره در بار عوص
لام را در مظهره منی خوش کلان و در آن بقدر است که کرم و زیاد از ان بطرف دیگر و سگاله
کثیر الوجود و در آن کبر با نیم نسبت به در الخلاقه شاخمان که با زیاد از ان در انتها در حث
بر که با روید بسیار بعضی از ان مریض سازند و بطریق ارضاع و ببار دیگر و نسید و نه بود
بر برگ او کتب زیند و عمرش مشابه بار که کل و سوزش و بار که کتب زیند و مثل فالوده در
شراب کلاب نبات می خورد بسیار لذیذ و منوی دل و شمشیر کل نفع تال فوقانی و سکون
راه مظهره و فتح کاف و سکون لام گویند چون بسته از شاخ بی برگ بر باد بر آن بریده او اند
بر بند از ان شیر تر او و در فوسی دوسه باز شیره مذکور میتوان گرفت و از ان تالی
گویند تبار فوقانی و الف و کسر راه مظهره و سکون یا در تخماتی تازه او را مریض شیرین اگر گشتی
جان شیرین ترش کرده و سکر آرد سرد و رافع فساد باد و صفراء و ما میل و شهور و بهی است
و ملین و تالی را عروق کشند لطیف در افعال میشود و نیز بار چه در طرف او نصب کنند و در مری

49
است از غلبه از خوردن پودری
و کثرت فوج کرم و لطیف بر آن
لطیف برای خروج الطبع است
بسی در میان هنگام مرض ایشانند
را بخورد و از پستان او آورده شود
کثافت خون فاسد تبدیل میگردد
میکرد و ماده فاسده بعضی دفع
لاسطح حال قاروره
او شکر که در او از نخ
میان محل لطیف شدن
کثرت کرم و ان از
از دفع خلط سودا
ماه اول در یافت کرد
در او اول انگه

درد تشنگی و اورام صلبه زیادتی بیماری او اینست
 باقی خواهر مانده است
 دفع شده خون فاسد است
 بی خون صلیب
 هنوز نفس با ناله و تپش
 عمر دارد و چون فاسد

پارچه را در ظرف دیگر بگذارد تا خلاصه در وجهه بالجملة در تقویت باه و نسیم بدن تجرید
 رسیده مخصوص ایام استعمال آن غذا گوشت صرف از مثل کباب قور و مرغ و کول
 ریاح و گزانی سرد سگیش قریب بکثر تراب شمش شربین سرد و گران منافع و مہمی است
 و دافع فساد باد و صفرا و خون و نافع ضرب و سقوط سینه و سوزش اعضا و دافع تشنگی
 و تخش شربین سرد و در بول و دافع فساد باد و صفرا و در فارسی خرابه و جمل درخت خرابه
 بند کوبید و در عربی دوم و صاحب مہماج گوید که دوم شجرۃ المقل و مقل ازین برمی آید
 تا لیسیتج نام فوقانی و الف کسر لام و سکون یا در تحتانی و سین مہل و فتح بارقار
 و نام فوقانی شد و سکون را در مہل ہم البسفر است و در مہلہ این بسیار اختلاف کرده
 اند بعضی برگ زیتون نوشته اند و جمعی بیخ درخت نوت و پوست درخت لسان العصار فیر
 و بسیار است و اند و صاحب تحفه فیوید زومن فریق میت در خواص در بیان این و بیواج
 خطای نزول پیدا شد و گرم و سبک و مہمی و شسته طعام و ضم و دافع تکی نفس و سرفه
 و فساد بلغم و پاد کولہ و وق مانہر شسته نام فوقانی و سکون الف و خفا و لون و فتح
 موحده سکون را در مہلہ شہو بہ تناسب باصافہ الف عوض را در مہلہ شربین شہر سگلین و دافع
 فساد صفرا و بلغم و زردی بدن و جدام و بوسه و سردی و اما اس اعضا و سرفه و جوشیدگی و
 دل و لحم جمیع زخمها عبری نخاس و فارسی مس گویند و حکما از ہند مقول اورا کہ تا بسیار
 باصافہ یا در تحتانی و سین مہلہ مہلہ موحده شہتا و در استعمال میکنند و بسیار درج بیما
 و قدری از مقول او در آب می اغازند و در آب نشین نکرده این را علامت جود
 مقول میدانند و زور اقم بہر است کہ اگر سوزش دل و غشیان در دستخوان و منقال و
 و دران سرد خفقان پیدا کن از انبایہ خورد کہ علامتہ عدم جود مقول است کہ علامتہ

این بسیار غلیظ و کثیف بودہ است
 پنجم تصدیق طعم انگشت را در
 رنگ بند و برودارند اظہار مہلہ
 کہ دست بر مرگ مہلہ شربین
 کہ تا در ج بسیار مہلہ شربین
 و غشی حادث نگردد و اینست
 اظہار مہلہ شربین علی بیان می نمایند
 لیکن وجہ دیگر بہتر از بقیہ است
 کہ خون فاسد بسیار کثیف است

از محل فصد و زرد خون صلیب
 با طه رفت و رفت درین محل
 بسیار است و طبیعت سردی
 خون فاسد انجام شہر سگلی
 پس آن دست و دست بپوش
 که از نزد طبیعت خون فاسد
 محل فصد شربین از مہلہ شربین
 دست نرسد کہ بپوشد از خون
 و دست محل فصد آورده و فتح کرده
 نہایت در آن مہلہ شربین
 از مہلہ شربین است بیض
 غلیظ و سرد و سیاه زردن
 اول بعد در سگلی
 مراعات اینچنین است
 از فصد شربین است
 دست نکرده از خون صلیب

بهاربگون غوا پرورد
 چون فاسکندوان این صفت
 در سینه این صفت
 زین صفت است که

نه مکدر یافته شود مانده باره علی لغت است تا فوقانی سکون لفت و فتح را در جمله سکون با و فتح هم
 و تشدید کاف فارسی سکون یا تختانی هم مرقش شاست تا رن لغت است تا فوقانی و
 الف و فتح را در جمله سکون لغت است تا همی از اسپهبد است تا نیمی بسیار بفتح تا فوقانی و الف و فتح
 تون و فتح با موحده و سکون را در جمله و ضم با فارسی و سکون او و فتح با فارسی تا
 و الف هم پا اول است و هم نسوت و معنی لفظ کل سخن است و گل بر و سخن از فصل
 الباء الموحده تا که میر لغت است تا فوقانی و با موحده و الف و کسر کاف و خفاء تا
 و سکون یا تختانی و را در جمله هم بسو چون است تبرک بفتح تا فوقانی سکون با موحده
 و فتح را در جمله سکون کاف آن درختی است که در زمین عویب پیدا شود و نمر آن برگ آن همچو
 برگ و بار درخت کلاب میباشد زبره و کل می زیشل زبره کلاب بود در حاله هم ضم تلخ
 گردد و گرم است و کف و آبله و سیلان نمی را و دفع گرداند فصل الباء الفارسی
 می بود و همی لغت است تا فوقانی و ضم با فارسی سکون او و فتح و لغت جمله و خفاء او که در وزن
 و سکون یا تختانی هم می است لغت است تا همی حصار بر ریاضت بچند بار نوشته اند که هر که بد او
 آبان نماید بر است و جرات شوق شوقی کبریا فوقانی و فتح با فارسی تشدید تا فوقانی
 لغت است و سکون یا تختانی هم رویدگی است که بر برگ ارد ساگ او نخبه می خورد فصل
 الف الفوقانی ترکیب کبریا فوقانی و تشدید تا فوقانی ثانی و کسر آن کسر را در جمله
 و سکون یا تختانی و کاف و بی تا اول نهن نبر آمده است ترکیب خدام و نفع فبا و باد و
 قابل گرم شکم و مفعد و بسیار گران رسیده او سبک و قایض شکم و نافع شکر می و نافع
 باد و بغم و بعلی ساق گوید تهنگ ضمیم تا فوقانی اول تا فوقانی ثانی شد و مفتوحه و
 خفاء او سکون کاف هم میلا نوت است فصل الحمیم بنج بفتح تا فوقانی و سکون هم

باجا از انکی بود سپان
 دفع در اصلاح آن کلاب
 غوا برکت است که قبل از
 سپهر نفع و سبب است
 و استند او دفع در راه حاصل
 شود و انجا که بکنم غلبه با شود
 کتیف خالاط خون می آید
 معایب ضد در میان نفع نیاید
 عطسه که در ضد اناسی چون

بسیار ضعیف بود و طاق است
 بود و است باشد با انکه ماده مرطوب بسیار
 و ضعیف است و در حین بسیار
 فاسه نفع و سبب است
 باید کرد و بار ای هر یک ماده
 چند عمل نمود ذکر می که هر یک
 حاجت است و نیز اگر که هر یک
 ضعیف و ضعیف است

سازند و حکم عاود الین بود
 استعمال پوئی در حین
 لغت است که در در چهار
 فی از سبلاست تا موز
 در باد بر ساخت و بود
 انان ضعیف است و کور می شود
 و دیگر که برای

تخت انداخته در وسط راه
چندین بابیجات از سوی او
داخل میکنند تا به این رسید
بسیار کرده اند اما از
بسیار کس که بیچارگانند
خارجی بنام خواجه
از این بیچارگان بیچارگان
بندار غادان با بیچارگان
داخل فرج نیویانیه فرج
صفا و صفا بیچارگان
نارنگل نبشکل فرج بیچارگان
بمکونه نشانی بیچارگان
بمکونه از هر کس بیچارگان
مهر خاویز بیچاره الو جارا از
۴۴
شیرد آب یا بیجات سناسه که
گرم کرده بنهند زرد را در صبح بالیده
صاف نموده شربت بنفشه یا شربت
نیلوفر و قویله اضافه کرده بدهند
سهل صفراد جمع ادویه
منظوم سوازی شربت و باضافه
بوست ایله زرد و بنفشه بوخت
مانند پوست و بنفشه بوخت
صاف نموده صبح خورند
فلون از بنفشه زرد
زرد بنفشه از زرد
زرد بنفشه از زرد
بسیار کرده اند اما از
بسیار کس که بیچارگانند
خارجی بنام خواجه
از این بیچارگان بیچارگان
بندار غادان با بیچارگان
داخل فرج نیویانیه فرج
صفا و صفا بیچارگان
نارنگل نبشکل فرج بیچارگان
بمکونه نشانی بیچارگان
بمکونه از هر کس بیچارگان
مهر خاویز بیچاره الو جارا از

فوقانی در سکون راد جمله و فتح سین جمله و سکون نون و کسروال جمله و خفاره او یار تحت
والف و فتح بار موحده و سکون راد جمله و کسروال و سکون بار تختانی قسم دوم هر چه است
در جیم باید تراپی ما ما کسره فوقانی و فتح راد جمله و سکون الف و بار تختانی و فتح سیم
الف و فتح نون و الف و بدون الف نیز آمده است سرد و شیرین بود قویله و بلغم و غلبه
خون و صفرا و گردش سرد تشنگی و زهر و بهوشی و قوی دفع نماید و سردی و رطوبت راد فوقانی و ضم
راد جمله و سکون واو و راد جمله ثانی واو و رادان نزدیک گوید تلخ و سرد بود و با صبر راد روکن
سازد و صفرا و حرارت و صفتها می بین و گرم شکم و خارش بدن را نافع است و تر و ما کسره
تار فوقانی و ضم راد جمله و سکون واو و فتح تار فوقانی ثانی و سکون الف قسم چهارم پوار است
ترنی بفتح تار فوقانی و ضم راد جمله و کسروال و سکون بار تختانی سرد و شیرین بود و در اول
صفرا و حرارت تب و تشنگی و جوشش درین قوی دفع کند و شکر کار نمی بفتح تار فوقانی و
سکون راد جمله و فتح کاف و کسروال جمله ثانی و سکون بار تختانی هم از بی اجنت
تر کشتک بکسره فوقانی و سکون راد جمله و فتح کاف و سکون نون و فتح تار فوقانی
بندی سکون کاف هم خارج است یعنی صبا سحر و تر و شا کسره تار فوقانی و سکون
جمله و کسروال جمله و فتح سین و مجریه الف هم مهار است تر با کسره تار فوقانی و سکون راد جمله
و فتح تار فوقانی ثانی و بار موحده و الف هم نسوت است تر بسی کسره تار فوقانی و سکون
راد جمله و کسره بار موحده و سین مهار و سکون بار تختانی هم با در است تر بر بی کسره
تار فوقانی و سکون راد جمله و فتح بار خاویز سکون راد جمله و کسروال و سکون بار تختانی
هم سال برنی است تر بی بنجرف راد جمله ثانی نیز آمده است ترن و ما کسره تار
فوقانی و راد جمله و فتح نون و راد جمله و خفاره و الف و کسروال و کاف الف تار

بدرام بوخت بالاسه
صاف نموده دروغن
بسیار کرده اند اما از
بسیار کس که بیچارگانند
خارجی بنام خواجه
از این بیچارگان بیچارگان
بندار غادان با بیچارگان
داخل فرج نیویانیه فرج
صفا و صفا بیچارگان
نارنگل نبشکل فرج بیچارگان
بمکونه نشانی بیچارگان
بمکونه از هر کس بیچارگان
مهر خاویز بیچاره الو جارا از

وقت صبح سوخته فلوکس
 و غیره باریک با لیدر بعضی قبل از
 تناول غذا و وقت شستن با
 کاسه بلغم و شامه زانسیه
 و بعد غذا از آب خوردن صفیه
 ندارد و صفا بعد از هر آن جویند
 آب مویز بعد از هر آن جویند
 و زخمی گن که هر یک در روز
 از تسهیل کردن سرکه در روز دوم
 پیش نقره یا درق طلا رنگین
 62
 به راه علاج بیماریهاست
 کاف و صاب بجز آن در کتاب
 چهار نوله و بعضیهای مناسب
 با او شده است از شیرین و
 و در داخل کوزه سه نعل
 زانسه اضافه ساخته باشند
 کفک اگر چه سهل صفا است
 اما چون در آخر دوم گرم است
 اگر در سهیل صفرا نه اندازند
 بهر است و اگر صفرا
 قبل الحالت بود غلیظ
 از آن اگر در سهیل
 صاف و داخل شود و صفرا
 صاف و داخل شود و صفرا
 صاف و داخل شود و صفرا

انفاذتند و اگر هم رسد
 نقره از وقت بجا برین
 بنام آن کسین را
 به بخارند یا بهر
 اوغن با دوام می رسد
 انرا بخارند و اگر

لفظ عام است اطلاق میکنند برین جمله یا نایب کافر شیاک نیاگزینک او الکب
 در کجا که موکانندی کمی بر یکین جوکو دو کجا کو بر یکال کند که دو نوعی نیز اطلاق باید بجهت
 مذکوره در جایهای انهدا کو خواهد شد **فصل الکاف** تلخیص نافع تاری فوفانی و کاف
 شده و سکون را در جمله هم در وضعی که چهارم حصه آب در او بود برخی اطلاق میکنند
 بر آنکه در آب و جوات ساوی بود و تخفیف کاف قدر هم اساروت شیرین و گرم
 و تیز و سبک است و دفع جنب بری فساد و بر و صبح و بهوشی امراض خشم و فساد باد و بلغم و صفرا
 و قسی از نگرین است **فصل اللام** ملک بکسر نافع فوفانی و فتح لام و سکون کاف
 کلی است مانند کفیک گرم و دفع فساد بلغم و جذام و از ریساین است و تیز سکون لام هم
 بر جیحیل نوشته اند طبعی ضمیم نافع فوفانی و سکون لام و کسرین هم در سکون یا تحتانی
 شته و نهالتش بقدر یک کروز با ده از آن برک که چک طولانی اندکی کند و در اهل نه
 بسیار زیاده در پوستش او بنیاید قسمی از ریحان تلخ و تیز و گرم و متوی ل و شتهی طعم
 و مولد صفرا و سردش عشاء و دفع جذام و دشواری بول و در دیهلو و فساد خون قلی بکنند
 نوفانی و سکون لام و گاهی با صافه یا تحتانی نیز آمده یعنی قلی گویند و ملی نیز نام خیری است
 که بعد از کشیدن روغن قلی باقی بماند و گویند سرد و خشک و خرد افرا و شتهی طعم و بصلح
 فو بهی مفرط و حابش کم و مصفی او از گلو و دفع تشنگی و افزاینده باد و فوفانده رنگ و رو
 و آن قسم است اول پوت و قسم دوم تل نبیعنی کفیک سفید و قسم سوم صحرانیت که آن
 کفیک سرخ است همه اقسام گرم و تیز و شیرین و گر آن حابش کم و افزاینده بلغم و صفرا و تیز
 سرد و دفع دلها و امراض با وی شتهی طعم و خرد افرا و حابش بول و سرخ سیاه
 است پس سفید بر سرخ و گل کفیک در امراض چشم مثل ماخند و کل آن تجربه رسیده است

صفرا زخالی از نظارت
 در پیر خشک است و سهیل
 صفرا زخالی از نظارت

اصول الکرسی فخر بنیاد... اشانه و صفات... کله دروزله دران بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه... حسی که در این بناه... کله دروزله دران بایده... اشانه و صفات... ناسر به سر بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه...

نشدت اصلاح او میگردد مردم لاهور و افغانه اکثر بسوط استعمال میکنند بروت و رطوبت
 و باغ را نفع میکند و زلزله که بسبب بروت و رطوبت باشد از این بناه زایل گردد و همین قسم ضعف
 را و در باغ حار ضرر بود و در الفاظ الا و غیره نوم است که خویشی را بصارت با کل زائل
 گوید و بود بعد از مدت با ملاقات کردم و دیدم که کتابت میکند با او استفیاد کردم گفت
 که کرمیت برگ تا کوه با یک سسها او که جبات از چنگشت است خشک کرده با الما صاف
 کشیم آمدن کجا بسبب آن بنیای بن ازانی فرمودت با کوی صورتی را اکثر شکسته هر
 خصوص زمان همراه برگ قبول بخورد تحلیل و هم نفع نیاید و موافق بر طوبین و بروین
 است و باعث نشد رطوبت از فروخ و فوج زمان است و عرق او نیز استعلت برای
 مذکور هم کبریا فوقانی و سکون بیم قسمیت از این است هی و مقوی بسیار است اما نفع
 تا فوقانی و بیم و الح و الام هم حیت سرویت بنی صیت مانده درخت سال است و واقع
 اما بعضی از سوزش آن کبریا حال تبریح تا فوقانی و بیم و سکون الام و فتح با زفا رسته
 و نشد با تا فوقانی ثانی و سکون را در جمله اسم طرح است و حال درخت سرو نوشته اند و این بنی صیت
 حال تهر با یک برگ حال نفعی سرو باشد و طرح را بعضی برگ صندل نوشته اند با جمله و این لفظا
 اختلاف بسیار واقعست **فصل اللئون** منضم تا فوقانی و سکون لئون تا با بدرت
 نیت شمش چون شریب و کل او از رنگهای هندوستان است زرد رنگ سرد و قابض
 شکم و مری و دافع رکت پت و ثور و جذام و بعضی نوشته اند عبری اری حیقین است و حسب تجربه
 میوبه که اری حیقین هم اسیرک است و چهره که میوبه مشابه بن نیت قبول الفتح تا و
 فوقانی و خار لئون و سکون با رمو صده و ضم آن سکون و او و لام هم پان نیت و مجا لری
 شاه با مخصوص برجالس نان بن را سا بده عرق او بیگره خورد و بسیار نفع و

اصول الکرسی فخر بنیاد... اشانه و صفات... کله دروزله دران بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه... حسی که در این بناه... کله دروزله دران بایده... اشانه و صفات... ناسر به سر بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه...

و در کله در انضا و ساخته... چهار دروزله دران... افران انچه پور سیل صفار... در جوشانده مالیده صاف... روغن بیدار بنج از نعت... کینه از زرد بنجید بموف... سا بده از سد اشانه... زنجیل ساینده بگاشه... کله دروزله دران... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه... حسی که در این بناه... کله دروزله دران بایده... اشانه و صفات... ناسر به سر بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه...

اصول الکرسی فخر بنیاد... اشانه و صفات... کله دروزله دران بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه... حسی که در این بناه... کله دروزله دران بایده... اشانه و صفات... ناسر به سر بایده... براهین و نموده... کلام غلط و دروغ... در این بناه... از این بناه...

خوردن مضامین در دو روز
روز دوم از سهیل مخلطه
الیده صاف نوده نیمه چنانچه
بینه و گاهی سیاه
نور فلوس در دو سهیل

در این می ساینه و نبات اضافه نموده قدری میگذرانند تا اندکی مزاج کیر و این را نیز قبول
گویند مزاج قوی میگردد و سکری آرد و تحلیل ریح و تقویت معده یکن و بیست زیاده پیدا
یکنه و با مزاجه حاره یا به مضره خوشبوکننده نکبت و این ششتر اطلاق قبول بر ترکیب مذکور است
شکها ریفخ تار فوقانی و سکون نون و فتح کاف و خضار و سکون الف و راجله هم بها که
است و نکاز نیز گویند و قسم بود سفید و غیر سفید و هر دو در خواص یکی اند نیز و گرم بود باد و بلغم
سرفه و زهر و دمه دور کند و چون او را بر آتش بریان کنند و با صبر رسا و الوزن و قدر
قدسیاه کوفته حسب سب از بدو هر روز ناشتا بقدر طاقت بخورد در شبانه روز سه مرتبه طلاق
نماید و بقولنج و سپرز و جگر و سرفه کهنه و ضیق النفس و امثال ذلک بغایت مفید بود صاحب
تجیارات قاسمی از تجربیات نوشته است بست و بگور بک یکماه بخورد و اگر تواند که با پی
بعد چند روز بگور و در روز تعطیل میگردد پسند تا طبیعت تسراحت یابد باز شرح نماید تا بنیای
حلا کند شود و در بر نیز کوبشند و این دوا مخصوص حکما اند است و دیگران با این ترکیب
پی برزند و همین ترکیب جهت نقل و کرانی فم معده بغایت نافع است چون وقت شب بعد از طعام
که کیساعت نجومی بگذرد بخورد بالای آن هیچ بز آب که بعد ضرورت بود نوزد و نیمه درین اسم
بعد نون کاف مفتوحه و ادر خفیه نون ساکنه اضافه نمایند یعنی شکها را گویند تا در لیه
بفتح تار فوقانی و سکون نون و ال مهله مضموه و کسر لام و فتح یار تختانی شده و ادر ساکن نشد لیکه
بدال نهدی اضافه کاف مفتوحه بعد یار تختانی اسم جولای است بفتح تار فوقانی و خضار نون
و فتح تار فوقانی ثانی و کسر راء مهله و سکون یار تختانی و کاف هم ترکیب است و در فصل تار فوقانی
گذشت فصل الواو تو نبری بضم تار فوقانی و سکون واو و خضار نون و فتح بار
سوده و کسر راء مهله و سکون یار تختانی و بخند راء مهله نیز آمده است ای تومی یعنی

ایراج بدینه صفت
حب ایراج حب ایراج
در صفت حب ایراج
اسرار حب ایراج
نیمه صفت حب ایراج
کوفته و نیمه صفت حب ایراج
از ان کبینه از ان صفت
دوم تر به سفید و کوفته
دوم از ان صفت حب ایراج
از ان صفت حب ایراج
نکند و ایراج حب ایراج
در صفت حب ایراج
ایراج حب ایراج
نور فلوس در دو سهیل
بینه و گاهی سیاه
نور فلوس در دو سهیل

در بعضی از اینها
نور فلوس در دو سهیل
بینه و گاهی سیاه
نور فلوس در دو سهیل

چهل شده باشد اما شاد
 سر را خلاق مغز و عروق
 باشد پس باقی آن
 صفرا و بلغم از مذکور
 سیسلی و افقین
 اضافی و سیسلی
 اضافی و سیسلی

فارسی ژاد جمله ساکنه و کسوف سکون یا تختانی هم ترن انکاست تو یکام بضم تا فوقانی
 و سکون واو و کسر یا تختانی و کاف الف و تیم قسم زبیت تو پ بضم تا فوقانی و
 سکون واو و بار فارسی هم روغن سوره زبان و کبیت است تو دوری بضم تا فوقانی
 و سکون واو و فتح وال جمله و کسر یا جمله و سکون یا تختانی هم توت است تو ون بضم تا
 فوقانی و سکون واو و فتح وال جمله و سکون نون قسم کا کوه است توت بضم تا فوقانی
 و سکون واو و تا فوقانی ثانی از درختهای متعارف است متوسط در کلانی و کوچکی برگش
 گرو یا بل بطولانی قلیل اندکی نوک دارد و ثمر او بقدر نیگده و کم و زیاده از آن سیاه و سفید بود
 و بیانه از اعلا قسم او در طول بقدر ربع از قسم اول شیرین و ضم و مقوی بدن و کرده
 و باه و سوله سخن رافع قبض شکم و گرم و تر و بیانه در جمیع افعال قوی از قسم اول مخصوص آنچه
 مستحق زود رقم گردیده بود نکاشته شد و تفصیل او در کتب یونانیان مرقوم است **فصل**
اللیا و الیور بضم تا فوقانی و سکون او در جمله هم درخت از قوم است و بعضی
 سینه در از قوم گویند لیکن در چهره ز قوم نوشته اند که در گوشش بیله است و خال لایکه هر دو
 را نمر خیم باشد و شیر او مفرح است و در طلاء قوت باه و بعضی ترا کتب عملیات و پارچه را در
 شیر او تر میبایند و برای تویت باه استعمال میکنند تفصیل در علاج الامراض و معالجات نافع
 مرقوم است **فصل الیاء التختانی** قیند و کبتر تا فوقانی و یا تختانی مجبول و
 خضاد نون بضم وال جمله و سکون فاو و باضافه کاف نیز آمده یعنی قیند و ک و قسم
 دوم که قیند و ک درختی است هندی از درختهای کلان است ثمر او شابه با آله و اندک بود
 و در قسم اول نافع و لها و ثمر و فساد با در چون درخت دی گفته شود گویند آبوس میشود در
 بیماری صفت است و مخراش سرد و سبک و قابض شکم و باد انگیز و رسیده اش گران و نافع

بلیجان نیز از سیسلی
 افقین و غیره با یکدیگر
 عدت خلط متشن
 افقین و سیسلی
 اضافی و سیسلی
 دافع مضر یا کمی است
 و قوت سیسلی هم در
 لهذا اطباء سفیدین
 را با سیسلی استعمال کرده اند
 ۴۹
 صفرا و اضافی ساخته بود در دویم
 از سیسلی اید داد و گاهی جهت
 نتیجه دافع از خلط سرد است
 سیسلی هم بلیله است و صفحت
 بوست بلیله بوست بلیله
 سیسلی کالی بلیله سیاه است
 سیسلی بوست بلیله کلنج از
 سیسلی سیسلی سیسلی
 خار نون زم سیسلی
 کاف و سیسلی

ادویه که در دوا
 سیسلی و بلغم
 سیسلی و بلغم
 سیسلی و بلغم
 سیسلی و بلغم
 سیسلی و بلغم
 سیسلی و بلغم

افعاله وادیدر در سنجها
 وجه معانی بسیار داخل
 غایب و علی ذوالقیاس
 طبعیات که حدس افکار
 یکنه باشند و در برین
 بجانست که جان اعصاب
 انب برین ضوریات
 از سبابه نفعیات و سببها

فوقانی نندگی سکون یا تختانی و سکون یا تختانی نانی هم سیه
 کریم است باب الحیم فصل الالف جامن بحیم و الف و ضمیم و سکون نون حلو نیز
 گویند درخت او از که درخت اره است برکش طولانی بقدر سه گره و عرضش بقدر
 نیم گره و در آن وسط عرضش چون با نهاریه یک کرده و در آن وسط سطل است و بر او نسیم
 بود در باغی باغی و صحرائی باغی دوام بود کلاش را چار تیر او جهتر تیرا گویند و شهر برای
 جامن نانی هم جامن در باغی است همه جامن خشک و قابض شکم و دفع فساد و بغم صفرا
 و خون و مایه میل شور لیکن جامن کلان شیرین و در بضم و دفع سوزش و در آن نانی را
 بعضی گرم نوشته اند و جامن صحرائی را منقوی منی او و قومی از جامن است در باره که خسته
 ناز و بسیار لذت و لذت را بدهد و آن ناز را هم بهترین است و بعد از آن را نانی جامن
 او که در موسم بزکال مره ماه بیاورد هم رسد از آن بدهد و بدترین است و در آن ناز
 را هم سرد و خشک و منقوی معده و دل خصوص قسم بدهد و برین نیز استعمال کرده میشود در
 لذت و تقویت معده و دل نسبت به جامن باده چون جامن باده خورده شود باعث نقل و کرانی
 گردد و قابض است و بسبب ترشتری منقبض کننده بود چون بر قدری نمک لاهور می شپد در میان
 طرفی بخیانند باعث صلاح او بگوید جامی بحیم الف و کسر بار فوقانی و سکون یا تختانی
 هم خسیل است جامی پیری بحیم و الف یا تختانی و فتح بار فارسی سکون یا
 فوقانی و کسر بار جمله و سکون یا تختانی نانی و حیوض یا تختانی اول ناز فوقانی و در با
 سنسکت نیز آمده یعنی جات پیری گرم و سبک و قاتل گرم شکم و دفع فساد
 بغم و بر هم رسد است جامی سهل بحیم و کسر یا تختانی و فتح بار فارسی خفا و سکون
 لام و بعد الف ناز فوقانی نیز اضافه کرده اند یعنی جامی سهل و بحیم فارسی هم اله است

سر خط آن درین نفعیات
 فصل بیان نفعیات
 استعمال و طبیعت
 و نفع که در طرف استعمال
 نفعات است
 نفعات طبیعی است
 اول نفع طبیعت است
 کافه اندکی از آن
 بکار می آید
 و باطل از آن نفعی ندارد
 سازند و باطل از آن نفعی ندارد
 اول گفته بودند نفعی که بطریق
 نفع آرد مانند بوی خوش
 جهت آنکه نفعی که بطریق
 بطریق زیاد از قدر مطلوب است
 آید و همین که نفعی که بطریق
 از اطراف نفع است و هم اضافه
 غلظت میکند پس مسافر
 طلب و سالک و روح
 در نفع نوزادان برود
 طلب حاصل نماید
 باعث زنده ماندن می باشد
 باشد از نفع نوزادان
 در نفع نوزادان برود

زاده سپاه کانی باشد
 از آنجا تا قار از این معلوم میشود
 از آنجا سر زمین بقار آب شور می باشد
 از آنجا سر زمین بقار آب شور می باشد
 از آنجا سر زمین بقار آب شور می باشد

بفتح جیم و سکون لام و کسر باه فارسی و سکون باه تختانی و فتح باه فارسی ثانی و سکون لام و
 کاف و الف **جل** نیز گویند بحد ف کاف و الف یعنی فضل آلی سرد و خشک است و
 سبک و قابض و منوی دل و مری منوی جسم و دافع فساد خون سوزش سینه و دمایمل و شور
 که زرد و زرد و لثه دیگر از و سبک است و خشک و دافع فساد باد و بلغم و قابض شکم و مری
 و دافع رکت پت و سبک محل کثیر الوجود است **جل** نسبت بفتح جیم و سکون لام و کسر باه و حده
 و یار تختانی و خاندون نادر فوقانی مسمی نسبت است **جل** تیس بضم جیم و سکون لام
 و فتح باه موحده و کسر باه فوقانی و سکون باه تختانی و سکون سین هبله و قافض شکم
 و باد انگیز است **جل** سبب بفتح جیم و سکون لام و کسر نون سکون باه تختانی و باد موحده
 هم رویدگی است شاخهای بار یک دارد و برگ کوچک مثل ساگ لوبیا و بر زمین افتاده
 می باشد و نزدیک دریا و جل زبان هندی هم است و فتح جیم بسیار است جهت مسمی
 بجل سبب سهیل است و اوراد آری سببیده بقدر شمشاد که توله نوزده اسهال بسیار
 از حرب خارش است که رافع میاید انوار با بداد و ضعف را نباید و **فضل** المیم
 جماله کوه بفتح جیم و سیم و الف و لام و ضم کاف فارسی و دا و مجهول و فتح نادر فوقانی هندی
 و اسم دانون است **فضل النون** جنهیری بفتح جیم و خاندون و کسر باه موحده و
 سکون باه تختانی و کسر باه هبله و یار تختانی ثانی مریس درخت هند است و دافع خلط و سار
 بلغم و باد و بگیری و مری و سینه و کمی شته و گرم شکم و ترشده او خارش اند و مزاج وی سرد است
 و اگر شیرین بود اندکی تلخی دارد جوهری با ایست بگری نسبت بفتح جیم و نون نادر فوقانی
 و ضم سیم و سکون کاف اهنندی بطعم شیرین و خاصیت مساوی باهی لیکن کوشن و
 در جمیع اقسام خود بهتر است و شالی که در زمین آتش زده و سوخته برود سبک است و

دو زمین بن کلام هندی است
 بندگی از تختانی و نسبت
 مریس اسهال مریس و سبب
 است و مریس و نسبت
 بخ جیمی زده بعد از سبب
 از درخت تختانی جیم و سبب
 از سبب فضل یافت بکاف و سبب
 یافت چون از دارو ای دیگر
 کمان نشسته از این پنج بخورد
 ۸۳
 باغی که در کوه چون شوره
 بلا بعضی قوتی که قوت اخضر
 بسیار ضعیف میشود خصوصاً که
 بسیار گند شده باشد شاید جهت
 بد هم نفع آن باشد که مقدار استخوان
 در آن بسیار زیاد بوده است از این
 بن نایب او شسته باشد قوت
 اخضر توسته که در مقدار این
 در آن با بزرگ و عاقل بوده

از درخت سبب اولی
 اسهال میکند و اگر بسیار
 کوبند و اگر در آن کوه
 کوبند و اگر در آن کوه
 کوبند و اگر در آن کوه

دافع فساد و بلغم و آنچه در کشت در او میرود گرانست و دافع فساد و باد و صفرا و آنچه از جای کشیده
 نهال گندبک است و در بول و سوسن و زنجبیل و چوبان و فنج و خندان و فنج کافور
 و کسر لیم و سکون یار تختانی و ضم جم فارسی و سکون و او و الف فارسی قف و گوین
 گوشتش دافع سرفه و تنگی نفس و فساد خون و خشک است و دافع فساد و اخلاط ثقیله و گوشت
 او و سی فو نیز از زراعت جنگیه و فنج جم و خندان و سکون کافور و یار تختانی و سکون
 نهال هم جاگیری است جنت فنج جم و خندان و سکون مار فوفانی هم در سخت کلانی است
 مثل میل برکتش شایر برگه الهی و خار و روپوست آن سفید جنب و فنج جم و سکون و ضم
 باد موحده و سکون و او هم جامن است و در فصل الف گذشت فصل الواو و جو
 فنج جم و او و الف و سین و او و الف و جم فارسی خاشر کوبید شیرین و تلخ است سرد و سبک
 سهل و دافع فساد و صفرا و خون و در آن بر جوی و ضم جم و سکون و او و کسر و سکون یار
 تختانی و قسمی از زرد است و در دهنش آورده که سه قسم است یکی آنکه کل سفید و هم آنکه کل در زرد
 کل مایل به سیاه کل نهایت که چاکست خوشبو و بعضی نوشته اند نوعی از باسین و شمشیر
 دار الخلاقه بجای جوی و نیز جای هم کل و یک است و جوی هم کل و یک چنانچه حسب احتیاج است
 فاسمی خاص سرد و علی بن نوشته و بیشتر که کور میشود با بجمه سرد و دافع درد سرد و چشم
 و آینه باد و بلغم نوشته اند جوار ضم جم و فتح و او و الف و رار جمله عربی ذره گویند بطعم شیرین
 و سرد و باد انگیزد دافع فساد و بلغم و صفرا و درد است را هم طبعی الحضم و مقوی باه و چون
 زیاد خورده شود باعث سردی و بچین کم قسم دوم است که از آن کمی گویند جو و فنج
 فنج جم و سکون و او و فتح و الف و الف و سکون هم در آن است چونک ضم جم
 و او و جوار خندان و سکون کل و هم زراعت و نیز اسم نهال نهی است جدر یک گز

دو شقال دو زردیگر
 دو شقال چهارده گز و نیم
 دو شقال پنج گز و نیم
 دو شقال و چند روز به سوزان
 چهارم بعد از آنکه فوت زیاد شود
 فنج جم زیاد کرده تا آنکه در زرد
 و یکم پنج شقال رسیده بود درین
 و شقال نفع یافت و ششها
 فوت اخلاطش زیاد شود قبل
 خوردن این فو که بیان شده
 دو میان ششها است در این
 ۸۲
 بعد و بعد از آن بیان شده
 و ششها و صفا و وقت نظر طاهر است
 و هر علی کل ششها در این
 در آن نجاری که در عینه است
 بجمه از این است که در شقال
 و نهان است نهال می باید
 طبعی و بعضی میوهها
 بلکه بجمه سرد و
 هر روز زیاد شود با سردی
 در آن که در شقال است
 در شقال و شقال
 در شقال و شقال
 در شقال و شقال
 در شقال و شقال

دو شقال دو زردیگر
 دو شقال چهارده گز و نیم
 دو شقال پنج گز و نیم
 دو شقال و چند روز به سوزان
 چهارم بعد از آنکه فوت زیاد شود
 فنج جم زیاد کرده تا آنکه در زرد
 و یکم پنج شقال رسیده بود درین
 و شقال نفع یافت و ششها
 فوت اخلاطش زیاد شود قبل
 خوردن این فو که بیان شده
 دو میان ششها است در این
 ۸۲
 بعد و بعد از آن بیان شده
 و ششها و صفا و وقت نظر طاهر است
 و هر علی کل ششها در این
 در آن نجاری که در عینه است
 بجمه از این است که در شقال
 و نهان است نهال می باید
 طبعی و بعضی میوهها
 بلکه بجمه سرد و
 هر روز زیاد شود با سردی
 در آن که در شقال است
 در شقال و شقال
 در شقال و شقال
 در شقال و شقال

الف باء و گواران
 و در کتب قدیم با ب که
 در بعضی کتب از این سخن
 در بعضی کتب از این سخن
 در بعضی کتب از این سخن

کم و زیاد از آن برگ خرد و پهلپها بقدر نمک شل چونک آویزه میباشد شیرین سرد و گران نافع
 برای سوزاک گرمی و دافع باد و کف و صفرا و استعمال برگ او لعابیت دارد و اطفالان با
 بازی میکنند در موسم برنگال اکثر میشود و بر دیوار او بر زمین در خرابها بسیار برود و جو گو
 نفع حیم و واو و الف و ضم کاف و سکون و او یعنی هرگاه برنج را در شش برابر او از آب و اصل
 کرده پیزند تا آنکه برنج حاصل شود با هم یا نیزه بطبع قابض شکم و دافع تشنگی و تپش و صفت
 کننده مثانه از یک سنگ جو مار ضم حیم و سکون و او و الف و در جمله قسمی از اجزای
 است مشهور به اجزای کرمانی خواص او در اجزای گذشت جو که الف ضم حیم و واو و الف
 و فتح کاف و خفاء و واو و الف و در جمله اسم نظرون فاشته اند نیز و گرم و سهل و دافع باد و بلغم و استسقا
 و در شکم و مثانه و تقطیر البول چو بهنگا ضم حیم و سکون و او و سکون و ما فوقانی
 و خفاء و فتح کاف الف هم جوی است **فصل الهاء الهو جهول** ضم حیم خفاء
 و او و جهول و لام و فتح بار فارسی و ما فوقانی شده و سکون و در جمله قسمی از اجزای
 سرد و سبک و نفوی دل و دافع فساد و بلغم و صفرا و مقل خون **جهو جهو** ضم حیم
 و خفاء و سکون و او و فتح حیم و واو و جمله مضموم و سکون و او و ام
 سیر بهنگا است جهنگا کبیر حیم و خفاء و سکون یا در تخانی و خفاء و سکون کاف فارسی و الف
 گرم و خشک است و بهترین اوزاره است بهی طبع و عند اصلاح است و اصل آنکه خلط بزرگ
 تولید میکند و نمک سوزش مولد سودا و اصلاح آن روغن بادام بغاری ملجوم در باغی و جوی جهو و بعضی را
 اعتقاد آنکه در بیان جبارت از همین است جهنگا بفتح حیم و خفاء و سکون کاف الف و در جمله
 باه سنگها است جهنگا کبیر حیم و خفاء و سکون یا در تخانی و خفاء و سکون و فتح کاف فارسی
 و سکون و در جمله قسمی از اجزای ضم حیم و خفاء و الف و ضم حیم و سکون و او و ام

و جهت انتقال ضم حیم و الف
 از تپش با عالجون اینکلام
 و شستن با این مملد بود
 رساله ای دیگر دیده نشده و
 بگویند علوم بلکه عواص و در نحوه
 لهذا بالاستفسار اتفاق
 نقل آن شد مطر سیوم
 این سخن را تا آنکه در کتب قدیم
 با آنکه در متن با و سبب است
 بگویند و با و سبب است
 از بابی نقلی کرده باشند
 که بگویند در دیگر طلا یا نقره
 بکار برده اگر بطور شفاف یا چون
 یا غیر آن استعمال سازند خاصه
 مطلوب از این سخن بود و می آید
 و چنین آب سطله مایعات از بهر
 است که آب قابل بهر قوت
 است و منافات با هیچ قوتی
 ندارد و الف هم بطریق است

فصل الف باء و گواران
 و در کتب قدیم با ب که
 در بعضی کتب از این سخن
 در بعضی کتب از این سخن
 در بعضی کتب از این سخن

بجانب غلام و نام و وقت
 بنظر از زیاده از حد مطلوب
 ای ای افلاقی است
 که در این اوقات
 باید در این اوقات
 که در این اوقات
 ای ای افلاقی است

طرف است جهتی مدیه بکسیرم و خفا و کسر از فوقانی بندی یا تخانی و فتح میم و و ال مطلق
 هم چشم است چهار سیری فتح هم خفا و سکون را از جمله کسر بار موحده سکون یا از تخانی
 و کسر را جمله سکون یا از تخانی و ویم هم نهال کنایه صحت است و هم بر کن از اطلاق سکون
 ترش و بود و دفع صفراء و متوی سده و قاضی چون او را خشک است کوفه سفوف سازند
 بر چرخ گویند بکسر بار موحده و سکون یا از جمله کسیر فارسی سکون و آن دیگر گویند بسنور لا و قرض
 افرو و فصل الیاء التختانی جیا هم فتح و بار تخالی و الف و ضم با فارسی سکون
 و بود فارسی نانی و هم بگز رسند بیارنی نام کلیت که از تخم او تسبیح سازند و سب
 جیا نیز گویند قاضی شکم و متوی می سر و سباه کنند و انبات نماید آن حیوک بکسر هم
 و سکون یا از تخانی و فتح و او سکون کاف بر و است و همی در آینده می بلغم و دفع فساد صفراء
 و باد و نورش شده و لاغوی به نون حیومی بکسر هم و سکون یا از تخانی و فتح و او صفراء
 نون و کسریا نه خانی و سکون یا از تخالی و حیومی بخرد تا و حیوا با صاف الف بعد
 از او و حذف حروف آخر بنزله شیرین سر و بود و تر و سبک متوی عضوا و فرایند هم
 و قاضی شکم و دفع فساد و بلغم و صفراء و اجله سایر است و حرارت نپ زایل گرداند اول
 بند ساگ او را که در اول زمستان می آید بخورد نهسته بخورد و در تر کارها حیومی
 نورد حکم باد شاه دارد و بار بزرگ نسبت بار خورد بزرگ و بیاره حیومی بسیار بود و
 بطریق بوده باشد و کویا کس بود و نیز حیومی هم کلوی است و در دهنتری آورده که آواز
 کلوی صا کند و سکو گرداند و متوی باه است حیون تک بعضی یا تخانی کاف هرگاه در هم
 مذکور بیازند هم هم باشد که ساق سرخ شسته باشد حیومی کن با صافه کاف مضموم
 دنون ساکن هم اول عبارت از ترکیب حیومی با کس که کول بزرگ کول هر کس که میده و هم با

بجانب غلام و نام و وقت
 بنظر از زیاده از حد مطلوب
 ای ای افلاقی است
 که در این اوقات
 باید در این اوقات
 که در این اوقات
 ای ای افلاقی است

عقلش غوطه بود و آب زیاد و سبازند
 و کسرت خوشا شده اگر این بیخ دارد
 قدر همین زیاد و کسرت نماید را
 نیز هم زیاد کند و هرگاه اگر
 عطش و طعام کفایت سازد و خورد
 از زیاده نماید و این چنین
 عمار الدین محمود در بیاد این
 بر عطاء خود آورده است با کلام

بجانب غلام و نام و وقت
 بنظر از زیاده از حد مطلوب
 ای ای افلاقی است
 که در این اوقات
 باید در این اوقات
 که در این اوقات
 ای ای افلاقی است

در این خط و دست است
 فایده الی سبب کمال
 بیار طریقی بیان کرده اند
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد

و همی و چون است سر و گردان همی و بیغم افزا و موله منی و نیز زمان پرورنده لفظ در
 رحم زمان جالس بول فافع ضرب و نقطه و دافع خشک هفت دات و لاغوی رکبت
 و سوزش عضا حیال بکبریم سکون یار تخانی و فتح یار فارسی سکون الف و لام
 اسم مهال گوته است چیا بفتح جیم و یار تخانی و الف هم هلیه است یعنی غالب آینه
 بر زخمها حیور و همی بکبریم سکون یار تخانی و دو و فتح یار موحده و سکون
 راز مهله و فتح ال مهله و جفاره و کسرون سکون یار تخانی هم حیوتی یعنی آوانده جان
باب الحیم الفارسی فصل الالف چارجات بهم فارسی الف و ضم
 مار فوقانی و سکون راز مهله و فتح جیم و الف و سکون مار فوقانی عبارت از ترکیب
 الایچی خورد و برج و سج و ناکیه و در خواص مثل زر سکنده که مذکور شد چاب
 بفتح جیم فارسی الف و یار موحده چیست چارچرا بفتح جیم فارسی سکون الف و
 راز مهله و فتح یار فارسی مار فوقانی شد و فتح راز مهله و الف هم چارچرا که در بیان جیم
 که نمت چا سگا و بر جیم فارسی الف و فتح جیم و کاف و الف و فتح ال مهله و سکون
 راز مهله و حذف هر دو الف شهرت بالبدن سخن او بر کف با باعث تقویت باوه
 و دیگر خواص در کتب بونا تفصیل مرقوم است بر بی خفاش گویند چاکسو بجم فارسی
 و الف و سکون کاف و ضم بین همی دو و او و فارسی بفتح گویند و چون بیت و یکده
 او را کوفته باب براده چندل که نسب در طرف کلی آب نا دیده زر کرده باشد بنوشند
 برای بول الدم کلوی از مجربات راقم است چارچرا بفتح جیم فارسی و الف و فتح راز مهله
 و سکون نون همی است از همین چارچرا بفتح جیم فارسی الف و فتح راز مهله و الف
 و سکون یار تخانی هم جرد و نجی است چارچرا بفتح جیم فارسی الف و ضم راز مهله و او و

کرد و بفتح سبب می باشد
 آنگه که در راز طریقی است
 همی و همی که در خشک و نرمی و
 بودگی و کجکی مثل همی است
 می یغورن تغیر بچنانند و سلم
 سازد که از جیدین می که کج
 باشد تا ب تغیر طلبی است
 بعد از آن می روزی می که
 بیان آن از این می چنانند

در این خط و دست است
 فایده الی سبب کمال
 بیار طریقی بیان کرده اند
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد

در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد
 در این فواید که در اختیار
 و انچه سبب می باشد

باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود

لام و یا تختانی هم جزو بی است چاکوت بفتح جیم فارسی سکون او و نادر فوقانی هم مالک است
چاکگیری بفتح جیم فارسی الف و سکون لام و فتح کاف و کسر راه جمله و سکون بار تختانی
اسم فوه است فصل الباء الموحده حکه بفتح جیم فارسی مفتوحه و با موحده ساکنه و فتح
کاف و لام کسوره سکون یا تختانی هم مشکی است چپ بفتح جیم فارسی سکون با در حه
و مشهور حباب با ضافه الف بعد جیم و کج پیل تراوت و افع پو ایر و منافع او موافق
پیلاملول است حیک بفتح جیم فارسی ضم با موحده و سکون کاف قسمی از کهنی است
فصل التاء الفوقانی چتر چاکت بفتح جیم فارسی نادر فوقانی و سکون راه
مهمله و فتح جیم فارسی ثانی و الف فتح نادر فوقانی دویم و سکون کاف هم چهار چات است
و با ضافه الف بعد جیم نیر آمده است یعنی چتر چاکت هم اصل بفتح جیم فارسی نادر فوقانی
شده و در جمله و الف و فتح جیم و سکون لام عبارت است از ترکیب ترک و اما ترش و
دکته چه و کهن بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی شده و در جمله مضمومه و سکون او و فتح
کاف فارسی او سکون دون هر گاه بر ترکیب پیلاملول اضافه نماید باین اسم میخوانند
در خواص موافق تر کتا است که مذکور شد چتره بفتح جیم فارسی سکون نادر فوقانی و فتح
راه جمله و سکون او در حاله هم گم مثل آتش کرده و خارش را نفع کند و درد و نفخ شکم
دور کند چتر پیل بفتح جیم فارسی و نادر فوقانی و سکون راه جمله و فتح با فارسی و خواد
و سکون لام هم سینه است که نوعی از خوپوره میسینند فصل التاء الفوقانی
هندی چتر چاکت بفتح جیم فارسی نادر فوقانی هندی سکون کاف هم چتر است چتر چاکت
جیم فارسی و سکون نادر فوقانی هندی و فتح جیم فارسی ثانی و در جمله و الف و حره بی حرف
تا و شد به جیم دویم و بعضی الف و حره با ضافه راه جمله در میان هر دو جیم نیز

باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود
باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود

باید تمام آنکه بنده این را با کمال احتیاط و در حفظ نام خود بنویسد تا از یاد نماند و در هر وقت که بخواند بر او برکت و رحمت الهی نازل شود

بازمان نهند و از هر جا که خارج بگردان افازند بیجا وقت نیند نمایند با بخار کثرت بیج جنبی در وی بسیار است بیرون زنده بخت نقصان وقت این علاج بیست و یک مرتبه در روز

آمد که بفارسی ها و از گنده گویند تر است و سهل و مستطعم و دافع فساد باد و بلغم و
 خواب و هوس و بوی و جوب و حکم و خاله شکم و اشتقار و و باسل و شور و قسم دوم از دسرخ است
 و هر دو خشک و قابض شکم و غمزش و دفع رکت پت مرغ گل بسیار است و سفید گل یکباب
 هر که بیخ سفید گل با خود دارد در خم نیر و ضرب بر و کار کند برای خون فاسد بخش باب
 ساییده بخورد و دفع کند و اگر زن با جنوات و سکرتری بخورد خون حیض بند شود
 هر روز از جوب چیزی اسواک سازد و جاه او را بد و در دندان برود و بوی درین خوش
 کند و آب برگش در چشم چکانند تا یکی چشم پرده برگ نمخش کوفته با یک سیر سیر
 بخورد و بی بسیار آرد و تخم و بیج و برگ با کاجی هر روز چهار توله نایست و بگردد بخورد
 بود و بیخونی را نافع بود و نیز بیخ و برگ آن کوفته گرم کرده بر بوی سیر خونی نه خون
 بندد **فصل الحیم الفارسی** حجره بکبر حیم فارسی و تشد بکبر حیم فارسی و ویم فتح
 را و معله و سکون و اتم چیزی است چندان بفتح حیم قار و کبر حیم فارسی نالی یا یا حشا
 مجهول و خاد نون و ال معله و الف چندان بکبر حیم فارسی سکون نون حیم قار
 نالی مقله و لام الف سکون نون و ال نندی نمره نندیت طولانی از آن
 نان خوش می سازند و مجرب است جهت دفع ریست و لاغری بدن شیرین و ضم و سگ بود
 صنفاوی مزاج را نافع آید و ششها را یاده کند و برگ او بلغم زج و صنفاوی ناید و بیج او سهل
 و قسم بکرا و نفع بود گرم و در و سهل صنفاوی بلغم و حرارت و خون فاسد و بیسی رکت چندی نفع
 حیم فارسی ضم حیم فارسی نالی و خاد و سکون و او و خاد نون و فتح دال معله و سکون
 را و معله حیوانی که کور موش نماند چون گوشت آن بر خازیر نند نافع آید و در غش
 بر و عن کیده اخته بر سر و ص مبهوت نماند نند بود **فصل الالهله حجره بکبر حیم قار**

بازمان نهند و از هر جا که خارج بگردان افازند بیجا وقت نیند نمایند با بخار کثرت بیج جنبی در وی بسیار است بیرون زنده بخت نقصان وقت این علاج بیست و یک مرتبه در روز
 بیجا و بیخونی نفع میکند
 شش هم با کبر حیم فارسی
 که در صبح پنج نام خوردن است
 نند و آب وقت خوردن است
 که در وی باید که در آب است
 نیکو ناف برده در آب است
 و گفته بود که اول بخار است
 به سیر و بکبر حیم فارسی
 رسیدن چون آب بنفشه و
 ۸۹
 فارسی بکبر حیم فارسی
 که ششها و بیخونی و تشد
 را بکبر حیم فارسی و مقله
 در چشم کند و در چشم
 و قدرت بر خوردن این
 سوار نندت چون بکبر حیم
 بود از سالی در چشم
 ملاحظه نمود چشم کرم چون

دستور عمل بود در حق ده روز در روز باین نام رسد بعد از آن که کنی چنانچه بخار آن بیخ را دارد و نوزش با بخار این بیخ دارد آن نفس را در حق

هندی ازین باب نفی ...
 آنرا از زنده باز ...
 از آن بعد که بخار آید ...
 این را فاعل شرط است

این آیه در جوف بینی از جمله این
 تا ترکند و در جوف بینی از جمله این
 شود و فاعل شرط است
 در جمله از جمله آیه جوف بینی
 و جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این

و سکون را جمله کسریم فارسی دویم و فتح را جمله ثانی و سکون کسریم است چو یو تا فتح
 کسریم فارسی و سکون را جمله دوم فارسی و او و مجهول را فوقانی هندی و الف و او و است
 سرفه خشک و بلین و دافع تکی نفس سرفه چو یو کسریم فارسی و فتح را جمله سکون و او و
 تون کسریم و سکون بار تختانی و جاری نیز گویند و جاری هم آمده و آن است سرفه
 بقدر فلفله و نبات او بقدر درسی و شیر در درگش سفید و اخیر از و او از معرسته
 او و معرسته عربی نسبت و به فارسی نقل خواهد گویند شیرین چرب و کران بلین و دافع
 فساد و صفرا و بلغم و خون سوزش اعضا و ضرر و سقطه و بهی چرایی یا کسریم فارسی را و
 جمله و الف و کسریم تختانی و فتح را فوقانی و الف و قسم دیگر نیال است هر دو تلخ و سرد
 و خشک و سبک باد آنکه در دافع سرفه و فساد و صفرا و سوزش اعضا و تپ هم
 الزیره است چو یو فتح کسریم فارسی سکون را جمله و فتح او سکون لام هم سبب است
 چو یو کسریم فارسی و او جمله و سکون او کسریم فوقانی هندی سکون بار تختانی
 هم خیارند که است در عوف کور که گاری گویند فصل الراء للمهله هندی چرایا
 کسریم فارسی سکون را جمله هندی و یا تختانی و الف و در زبان سنسکرت چنک
 شامل سنسکرت فانی و صحابیت گوشتش بطعم شیرین سرد و سردی است و دافع سنسکرت
 و بلغم او الیکین کج مخصوصه است فصل الکاف چکاره کسریم فارسی
 کاف الف فتح را جمله و بد فضیه قسمی از آیه است که در مش سیاه باشد گوشت آن
 بطعم شیرین سرد و سبک قوالب شکم و مشتت طعم و مقوی دل و دافع فساد و صفرا
 و بلغم چو یو فتح کسریم فارسی ضم کاف و سکون و او و جمله گوشتش گرم و تر و دافع فساد
 باوست به فارسی که گویند چکو یا فتح کسریم فارسی و سکون کاف و او و الف گوشتش

۹۰

این آیه در جوف بینی از جمله این
 تا ترکند و در جوف بینی از جمله این
 شود و فاعل شرط است
 در جمله از جمله آیه جوف بینی
 و جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این

این را فاعل شرط است
 در جمله از جمله آیه جوف بینی
 و جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این
 در جوف بینی از جمله این

بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 اینها را در بعضی کلمات
 بعضی از اینها را در بعضی کلمات

بطوریکه در این سرودگان منوی اجزاء و حاسب لیل برار و دفع فساد با و صفراء و خون
 بفارسی سرخاب و چکاوک و روکک گویند و عربی فزه و ماده او را در هندی چکوی
 گویند تبدیل الف بیار تخانی چکند در نهم فیم فارسی و فتح کاف سکون نون و
 فتح وال ممله و سکون را در ممله هم سلق است چکر کاف فتح فیم فارسی و کسر کاف شد
 و سکون را در ممله و کاف ثانی و الف قسم بعد از عین الالب است که در هندی گویند چکی گویند
 در خواص مثل سرخ است چکر کاف فتح فیم فارسی و کسر کاف سکون را در ممله و سکون کاف ثانی
 و بعضی کاف کاف مضموم و لام الف و لام مکس و بیار تخانی ساکن یعنی چکر کالی
 آمده هم کلهی است چکوند فتح فیم فارسی مضموم کاف و او مجهول ساکن و خفاز نون و
 وال ممله هم پوار است چکر و ج فتح فیم فارسی و شد بد کاف و ضم را در ممله و سکون و او
 و جیم در عرف چکوست چکو تره و فتح فیم فارسی و ضم کاف و سکون و او و فتح آ و قوا
 و در ممله و سکون امیوه بند است درخت او شاخ درخت که در هر دو یک در برگ بود
 اول برگ که چکس یا خورد چون او نامند بفاسله اندک بر شاخ برگ کلان مثل برگ
 که در بر تو چون بر درخت که بود چکو تره و بند چکو تره بیداش امیوه بند و در پوست
 و آن خورد و در و مثل کنجیت سبز و بعد از بر خورد از درون مغز او سرخ در میان فاشها
 زبره زبره بار یک شیرین ترش و فتح بر افکد و قند سائیده بتوان خورد و مالیت زیاده
 و در مغز او سرد معلوم میشود و سکون کشنی و صفراء و شتهاء آورد و در کتب بند به حوال
 این نظر را هم نیامده چکر و انده فتح فیم فارسی و کاف و شد و مضموم و سکون او و فتح وال ممله
 و الف و نون مضموم و هم و از است انجیر یک صلبر و از و نون او مغز بار یک می آید
 شاخ بیستمان بود و اندکی از و کلان لیکن در حب بلسان میش و پس آمده بار یک

شیرین و در میان نون این
 پنج نموده اند و چون در بعضی کلمات
 و بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 خود و الاصل است می گویند
 تا حال و از او و چهاره شده چکوی
 و بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 جان و شایسته و در بعضی کلمات
 و در بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 91
 صفات زکانه همان لحظه او را
 و قبل شروع نمودن استعمال این
 باید تا آنکه وقت شروع نمودن
 و بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 بگوید و بعضی از اینها را در بعضی کلمات

بیش از در بعضی کلمات
 است و در بعضی کلمات
 و در بعضی از اینها را در بعضی کلمات
 و در بعضی از اینها را در بعضی کلمات

درین بود زمان شایعان آبادانه مذکور را در سهیل اطغان داخل میکنند فصل
 اللام چچم کبرجیم فارسی و سکون لام و کبرجیم فارسی و ویم و سکون یم هم سازند فساد
 اخلاط غشه و بدترین مایه است چلی کبرجیم فارسی لام شده و سکون یا تحتانی است
 شهبوب ساک چیل کبرجیم و سکون باد و لام سرد و خشک و سبک و ملین شتهی طعام و خردا فرا
 و تقوی اعضا و دافع امراض سبز و فساد خون و اخلاط غشه و قاتل کرم و قسمی از قلفه
 منی تپه فصل النون چنبیلک فنجیم فارسی و خندانون کسر با موحده و یار
 تحتانی بچول و کسر لام و سکون یا تحتانی و این را جاتی نیز گویند و قسمی از آن زرد است
 هر دو گرم و سبک و دافع درد سرد چشم و دندان جو مایل و شور و فساد خون و برگ او
 جوشانیده مضغه میکنند برای درد دندان سفیدی آید راقم هم در میان شایع نموده
 و غیره بیخ او را چون شیره بادکوبه و بخورد جنس بول را برود و درین امر مجرب نوشته اند
 چیا چنیک کفستجیم فارسی و خندانون و باد موحده فارسی الف و بعضی الف
 کاف هم تیره است کل بندیت صنوبری شکل رنگش مرکب از زردی و سفیدی بسیار کفست
 زک مشوقان را این شبیه داده اند چنانچه چنیکی برن گویند در دار الخلافه حرهها الله
 تعالی کثیر الوجود است و دافع دشواری بول و فساد بلغم و خون غشبان تر و تلخ سرد
 بود حرارت و خارش منی در شهارا نافع است و قسمی از دست که از باک چینه گویند
 گرم و زرد شتهها بر آرد با صره راقوت دهد و باد و بلغم و ریشهارا دور کند و با بلغم
 مغوی ل و دافع است چون از ایوبید چنیک بضم جیم فارسی و خندانون و فنج
 باد موحده و سکون کاف سرد است و صلح و بی افراط و دافع فساد زهر و بول حج
 مقل پس گویند چندر کانت فنجیم فارسی خندانون و فتح دال مقله و سکون را

درین بود زمان شایعان آبادانه مذکور را در سهیل اطغان داخل میکنند فصل
 اللام چچم کبرجیم فارسی و سکون لام و کبرجیم فارسی و ویم و سکون یم هم سازند فساد
 اخلاط غشه و بدترین مایه است چلی کبرجیم فارسی لام شده و سکون یا تحتانی است
 شهبوب ساک چیل کبرجیم و سکون باد و لام سرد و خشک و سبک و ملین شتهی طعام و خردا فرا
 و تقوی اعضا و دافع امراض سبز و فساد خون و اخلاط غشه و قاتل کرم و قسمی از قلفه
 منی تپه فصل النون چنبیلک فنجیم فارسی و خندانون کسر با موحده و یار
 تحتانی بچول و کسر لام و سکون یا تحتانی و این را جاتی نیز گویند و قسمی از آن زرد است
 هر دو گرم و سبک و دافع درد سرد چشم و دندان جو مایل و شور و فساد خون و برگ او
 جوشانیده مضغه میکنند برای درد دندان سفیدی آید راقم هم در میان شایع نموده
 و غیره بیخ او را چون شیره بادکوبه و بخورد جنس بول را برود و درین امر مجرب نوشته اند
 چیا چنیک کفستجیم فارسی و خندانون و باد موحده فارسی الف و بعضی الف
 کاف هم تیره است کل بندیت صنوبری شکل رنگش مرکب از زردی و سفیدی بسیار کفست
 زک مشوقان را این شبیه داده اند چنانچه چنیکی برن گویند در دار الخلافه حرهها الله
 تعالی کثیر الوجود است و دافع دشواری بول و فساد بلغم و خون غشبان تر و تلخ سرد
 بود حرارت و خارش منی در شهارا نافع است و قسمی از دست که از باک چینه گویند
 گرم و زرد شتهها بر آرد با صره راقوت دهد و باد و بلغم و ریشهارا دور کند و با بلغم
 مغوی ل و دافع است چون از ایوبید چنیک بضم جیم فارسی و خندانون و فنج
 باد موحده و سکون کاف سرد است و صلح و بی افراط و دافع فساد زهر و بول حج
 مقل پس گویند چندر کانت فنجیم فارسی خندانون و فتح دال مقله و سکون را

سبب خوردن کاف در میان این که در بعضی کاف سرد است و صلح و بی افراط و دافع فساد زهر و بول حج
 مقل پس گویند چندر کانت فنجیم فارسی خندانون و فتح دال مقله و سکون را

مباحثه از مرض و دیگر
 خرد بهمان مرض عودت
 و در بعضی شبها و بیدار
 فیه بپزند این کباب
 ریخت است از پی افاله
 و بعد از دو یا بعین کار
 ابتدا خوردن و بعد چینی
 بکنند خوردن و بعد چینی
 سازد و علاج جدا هم این پنج
 حضرت نذر و بعد از سه بعین
 ز شیباه سنبلها و لبنیات
 حضرت نذر و اما هر خید از بیجا
 کند به شمال نماید از این پنج
 بنشیند خواب بود می با بر سر
 بنشیند و هیچ عبادت خود
 کند و بدن را از سردی و خفگی
 دارد و خصوصاً در وقت که
 بدن از باعث سوزن تنگی شده
 بشکند که درین هنگام سردی خواهد
 افاضی بدن نماند خواهد شد و غلظت
 و غلیظت که علت غائی این پنج
 است و خود خواهد آمد و دیگر آنست
 در خواب نمود و خواب را اضداد بر بدن
 از غلظت و کثافت جهت حرارت
 بخار این پنج در برودت و غلظت
 عظیم در بدن اصدان خواهد
 کرد یعنی که یا قوت در
 این مصلحت چون در
 از آن که در این کباب
 که در این کباب
 که در این کباب
 که در این کباب

مبله کاف و الف و خا نون نادره فانی بلغم شیرین زخمت و سرد و ملین و نفوی چشم و مصلح
 نفوی مفراطه و واضح و مایل و ثور و فساد زهر برین حجر القهر گویند چند کوه بفتح جیم فارسی
 و خا نون و ال مبله و ضم سین مبله و سکون داد و در مبله الون است دور ایام چندی
 بفتح جیم فارسی خا نون و فتح و ال مبله و سکون نون نانی لغاری صندل سفید گویند
 اندک تنخ و سرد و خشک و سبک و نفوی دل و دفع و دفع هر اض دل و فساد زهر و بلغم
 و صفرا و خون و سکن تشنگی و سوزش سینیه و برافزنده رنگ روی چیدن سار با
 بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح و ال مبله و سکون نون و فتح سین مبله و الف
 و فتح را مبله و باد موحده و الف هم قسم سفید کالیست فصل الواو و چوک
 بفتح جیم فارسی و شهبه بضم آن و او مجهول کاف تنخ و ملین و مخدر و نفوی و دفع فساد
 خون و زهر و کرم و تشنگی و جزام چورامی بفتح جیم فارسی و سکون و او در مبله
 و عیوض را مبله لام هم آمده است و الف که سبز و سکون یا تجمانی و نسبی از و بلغمی کند
 است رتینی است که از زمان خورش می سازند و سرد و تشنگی و سبک و دفع صفرا و
 بلغم و خون در بل سبیل آمده نام و شته بی و ضم و دفع رکت پت و قسم با بر سار است سرد
 کران ملین و دفع بر سود فساد اخا و ناله بعربی جمله یا نیه است چون که بضم جیم فارسی و سکون
 و او و فتح کاف و در بند می سست است که برکش ناما پیرک پاکک و اندکی قصیر بود بلغم
 ترش که اهل هند به آن خورش سازند چون بضم جیم فارسی سکون و او نون جیم فارسی
 و و قسم بود بزرگی و کوچک نیز و کم و زخمت و شیرین و قابض و شته و قولنج و درد سپرز
 و درد شکم را دفع بود و از جمله ساین است و تخم می نیز برین خاصیت داد چول بفتح جیم فارسی
 و سکون و لام هم فیه است فصل الهاء الهوز و حنون کبر جیم فارسی و سکون

و تا فوقانی و فتح و او و سکون و نون و رخی است هندی طین و دافع فساد بلغم و باد و جدام و
 و اسیل و شیر و حیر کا کولی که جسم فارسی خفاده و سکون باد تخانی و در اول و کاف و فتح و
 الف و ضم کاف ثانی و سکون و او و کسر لام و سکون باد تخانی شیرین سرد و کران و همی و دافع فساد
 خون صفرا و سوزش سده و خشکی جان و شنگی و تب نهال مغوط و استفا و در نهتری آورده
 که هم و کورنده و موافقت کننده بدل است و صین و ل و دفع نماید و در سینه دور کند چکنی
 که جسم فارسی خفاده و فتح کاف و کسرون سکون باد تخانی و دافع عطش نه دیت و دافع فساد
 بلغم و جدام و گرم شکم و صفرا و کثیر شوی و چکنی چون اورا بویید عطسه یا آید چه در زمان
 ضمیم فارسی خفاده و تشدید دال مصلحه مفتوحه و سکون راد مصلحه و فتح دال مصلحه و خفاده و لطف
 و نون و جود و نیر گویند قسمی از زنج است که از ارکت شمال گویند چه سری که جسم فارسی خفاده
 و باد تخانی و کسر راد مصلحه و سکون باد تخانی و جود راد مصلحه لام نیر آمده یعنی همی که شش است و کران و
 هم کام بلغم و شک و دافع فساد و اخلاط و تشدید سوزش سده و همی او را بویید و دافع بطلان قوت تمام
 بکری نیر گویند یعنی نه است چه همی که جسم فارسی خفاده و فتح هم فارسی و خفاده و فتح باد تخانی
 و الف و فتح کاف و دال و الف و راد مصلحه فارسی شوره یعنی البقر گویند و صاحب دار اشکوبی و جود
 خود نوشته که یکدام شوره پنجه قلم ساییده و و کبک را باین بر نموده بصاحب سوز و باد گویند
 در سوز بیماری مطلقا زایل گرداند چه از ضمیم فارسی و خفاده و مفتوحه و الف و راد مصلحه و جود
 و الف بگذار خردنک شکن گویند بهی خاصه چون شهر خورند و نیز چون خردار کوفته تنه یا
 با شعل مصری امثال آن در میان شیر بچشانند تا که ثلث بار مع با نصف سوخته گردد پس آنرا
 استعمال نمایند و قوت باه و صین بدن شرط ضمیم بسیار است و چون بر این کرده بخورند
 حابس اسهال است خصوص با افیون در قطع آن از مجربات است چه فقهیم فارسی و

از کبک بگردای آوردند
 از نوار و حرارت و در وقت
 و شیب با این صفت
 پس آن از باد با آوردند
 و پنجه از بوییدن بمانند

لطافت که دارد بگوید
 این انسان باین
 بگویند این بگویند که گاهی بسیار
 گم و گاهی بسیار
 سودگر و صفت بسیاری در
 اجزایش با هم خوانند بسیار در
 است که بعد از تفریق قوت تمام
 کند تا بدن بحالت اصلی برود
 نماید پس از آن اگر اندک بزرگ
 است و مانند است که استعمال
 چو بچینی نماید لازم است که کج

زود و تبدیل جانند
 عرق که در جسد با و در آن جان
 انوف از شنگ نماید و از بخار
 قوت در جسد و بدن است
 از دوام ماست از خطیم
 چهل بگوید پس هر جا تبدیل
 کرده شود و با بدن شست شود
 از باطل خواهد شد و چون
 قوت این بچ بسیار است پس
 از این بچ خواهد شد و از
 دوام ماست از خطیم
 خا که در جسد با و در آن جان
 عرق که در جسد با و در آن جان

از این بچ خواهد شد و از
 دوام ماست از خطیم
 خا که در جسد با و در آن جان
 عرق که در جسد با و در آن جان

زینت خلیل بود یکی از کتب که در این کتاب مذکور است
 و نیز در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 و نیز در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

خفا و سکون را در جمله هندی می است از و سیاه هر دو در دفع فساد اخلاط ملته و خون
 و سوزش احضا و جذام بغدادی سهل لطیف گویند و شهور است چهار مایه فتح جیم فارسی خفا و سکون
 گویند و شهور است چهار مایه فتح جیم فارسی و خفا و سکون و او در دفع دال سکون را در جمله هندی
 است از عمل که بزرگ است و با خاصیت دفع بر پوچهره سکا که کبر جیم فارسی خفا و سکون
 و سکون یا در تختانی در راه جمله و ضم شین مع و سکون کاف و فتح لام الف هم که کولنی
 است چهار مایه در این گویند بضم هم و سکون دال و وقف و فتح راه جمله و الف چهار مایه
 بضم جیم فارسی خفا و سکون دال جمله و فتح راه جمله و شین جمله و و الف هم که برنی
 است چهار مایه کاکا کبر جیم فارسی و خفا و فتح کاف شده و فتح کاف نانی و الف هم
 که بکنند است چهار مایه کبر جیم فارسی خفا و سکون یا در تختانی و در راه جمله و فتح کاف و
 سکون نون دال جمله قسمی سفید از بداری کند است چهار مایه کبر جیم فارسی و خفا و سکون
 یا در تختانی در راه جمله و فتح با فارسی نادره فغانی شده و در راه جمله و الف را چهار مایه در جانت
 مذکور شد **فصل الیاء التختانی چنینک** کبر جیم فارسی و سکون یا در تختانی و
 نون کاف فارسی درخت هند است گرم و دافع دمایل و سوز و بیماری دل و فساد با درخت
 اسهال چیده کبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و دال هندی و در هندی یعنی صنوبر صنوبر
 شیرین و نیز و شکم بنفهم گرم و تر و سبک و دفع فساد با در راه امرض خشم و کله و کوش چیا کبر جیم
 فارسی خفا یا در تختانی و فتح نون الف بغدادی اندک و معرب و در جیم نید در خواص قریب به
 کاکلی است چیتیل کبر جیم فارسی سکون یا در تختانی و فتح نادره فغانی و سکون لام قسمی است از او
 سیاه و سفید و ابلق و گوشتش مطابق است در منافع گوشت چکا و چیتیا کبر جیم فارسی

فاما اولی است که پیش از خوردن
 این پنج جامه را در آب جو چینی
 خیسانند و در سهان آشک
 نمایند پس در وقت خوردن این
 پنج این جامه بپوشند و تبدیل
 سازد و بعضی از شسته آنرا که
 در وقت و رایم استعمال

۹۵
 باشد و از بداری ای بسود
 بکود باشد و از او فغانی
 در ایندن و علاج و غیره ای
 استعمال این چینی است از نافع
 که خیار حضرت است و در
 در راه حرکت آورد در جیم
 که خیار حضرت است و در
 در راه حرکت آورد در جیم

دندان و طعم از او بی تلخ
 و در وقت و بخت با زمان
 اوقات شبانه روزی استعمال این در
 بسیار استعمال این در
 بسیار استعمال این در

دفعه اولی بسکون بلاد
 و بلاد و بلاد و بلاد
 و بلاد و بلاد و بلاد
 و بلاد و بلاد و بلاد

وسکون یا تختانی و نادر فوقانی و لطف گوشتش گرم است و گران و دافع فساد و باد و امراض
 چشم و صاف کننده آواز مگوست بربی فید و نیز اسم دعائیت که زو قسم بود یکی سرخ
 دوم مایل تیرگی و از اندون مایل زردی و هر دو چوبها بار یکت بود هر دو نیز و تلخ
 و خشک و سبک قابض شکم و هضم طعام و دافع سنگی و چون جناسخ را بهر که نیز و
 تدریس آید بر برص عالیه تا اگر آبله شود هر گاه آبله بظهور رسد ضاد کند و بگذارد تا از زیر
 آبله پوستی بر آید پس بر اول موضع برص را از پا چکانی بختی بخورد خوب مالتس در بر
 شیطیح گویند چیل کبرجیم فارسی سکون یا تختانی و لام گوشتش گران و هم رساننده
 فساد اخلاط نشه بفارسی غلیظ و بر عربی عده گویند چیل کبرجیم فارسی سکون یا تختانی
 زو قع نون و سقح باد موحده و الف اسم بلدی است چیل کبرجیم فارسی سکون یا تختانی
 همون نادر فوقانی و کسکاف سکون یا تختانی نامی هم بلدی است باب الحار المصل
 کبرجیم الحار چرخ نفع خار میزند چیل کبرجیم فارسی سکون یا تختانی عربی بل و بفارسی ستر گویند
 گوشتش منوی عضار و همی و او زاننده بلغم و حضرت فصل السین المصلح
 خار بجمه سکون سین مهله اسم شریست باب الدال المصلح فصل الالف دار بله بدال
 مقوق و الف ضمیر و مصلح سکون آن و فخر و لام و شهبو سکون لام سکون ال المصلح است که آنرا
 بلد و گویند تیر تلخ و گرم و خشک و دافع فساد بلغم و صفرا و خون جو شیدگی و پر پیرو و اس
 و زردی بدن و هبا و ثور و دافع امراض چشم و درد گوش شکنده سنگشانه و مجلی و مدلی
 جراحات و قروح و اتون نفع دال مهله و الف ضمیر نادر فوقانی و داور همون و دانست
 نفع دال مهله و الف و خار نون سکون نادر فوقانی و نامی با ضافه یا تختانی بعد از
 فوقانی نیز آید و پنج حب السلاطین است که پسندی جمال گویند تلخ و تیز و گرم و صاد و ضم

طین یا بولور کباب
 و فقیه تناول کند و اگر در
 از آن گویند که یکسوی او را
 گوشتش پخته تا خواه در بنیاد
 یا گوشتش کبابه فقه و فقه کباب
 تا خواه در بنیاد و اصل کباب است
 که در طعام کند و اصل کباب در
 گوشتش پخته و غیره یا همان بزرگی کند
 کند و از عطوبات خصوصاً آب است

استعمال با بیکر و اگر
 و غیر آن رود و باد و
 این صفت بلغم است
 با پیوند و بعد از آن
 پنج کبابه در دهن

فصل در بیان علاج چشمی چشمی که در سالیان اخیر در میان طبیبان مشهور شده است

عوض برک او برک و عوض کل کل خاصیت او بیشتر در پنج او نوشته اند اگر پنج او را که سیاه باشد در خانه نگاهدارند باعث از دیاد محبت و آبادانی است و نیز اگر او را خشک ساخته هر روز ششدهم باب پنج بخورند تمام سوسو سفید بریزد سوسو سیاه برآید و پنج او خشک کرده و ساییده صد و شصت درم و هشتاد درم روغن کاه و در ظرف پاک بچون کرده و سرش محکم و سوار کرده در شالی و پنج نهد چهل روز بعد از آن غسل کرده و قدری تصدق داد و از میان شالی برآرد و هر روز بقدر که بدو انگشت برآید ناشتا تا چهل روز بخورد و خدایم و پنج سازد و از ترشی برپیر کند قوت احضاد هر سوسو سفید نشود و مپی شد و مسک بود و اگر دهنوره سیاه نیکو ساییده با شیر بز و پاره نبات با شکر تری انجبه بچوشاند و صورت خمیازه در حالت کرد و کل دهنوره در عفران ساییده بار روغن کاه آمیخته و قدری خون خود در و کرده از آن در میان دو ابرو خود بمالد هر کس او را ببیند از فو کور و انابت طبع او گردد و اگر بیابان پیشانی کشد شوهر او را دوست دارد و نیز اگر زن خمیازه در سوره سیاه را با میگرد با شبد روغن کاه هر روز بخورد و حاله گردد و دنیا افتخ دال مملو خفاد او سکون یون با و تحانی و الف زخت است و هنگام هضم شیرین و سرد و متدل در خشکی تری و سبک قابض شکم و در بول و مقوی الی مشتبه طعام و گوارنده آن دفع فساد باد و صفرا و بلغم و خون و حتی نفس سرد و تشنگی و بوسه و قاتل گرم شکم و متقل می هم کشنیر است و ببول که مضم دال مملو خفاد او سکون و او دلام و فتح کاف و دال مملو سکون هم قسمی از کم است و هماسه فخر دال مملو خفاد و فتح هم و سکون الف فتح سین مملو سکون او و پنج نیز گوید بعد الف او در کنار آهار وید نباتی است بزین افتاده میباشند خار و ازل چون سه و کلها بر خار میروید در ابتدا از سبز که حک از غلث خیار و در بعد از آن شکف

روزنامه انیت که بکینه
 جوید چینی صد و پنجاه تنقال
 میری که بر تنقال از آن شش
 و آنکند صد و بعضی رسا
 اعیان و رنگ صد و شصت
 تنقال و بعضی ششده
 ز قوت است پس علاج چشمی
 رایت و کبک با پیر
 و هر روز یک حصه از این
 هر روز در ستم اول بچوشاند
 در سلاطین تنقال و بچوشاند
 شش با فله خود و کویک
 در یک نیم انداز آب بوزن نیم
 بچوشاند تا نصف بکورد و در
 زخا و کوریت کرده دو انار
 آب کبک شاه بچوشاند تا پیچام
 حصه بوزن و عمل بعضی طبیبان
 بر آنست که کله انداز آب
 بوزن تریزی بوشاند
 با نصف آب این

بهر یک بر دار و با فخر
 با غلث از کبک ساییده
 در سلاطین تنقال
 در یک نیم انداز آب
 بچوشاند تا نصف بکورد
 زخا و کوریت کرده دو انار
 آب کبک شاه بچوشاند تا پیچام
 حصه بوزن و عمل بعضی طبیبان
 بر آنست که کله انداز آب
 بوزن تریزی بوشاند
 با نصف آب این

آنکه نام کند... زمان صافی نموده... غایت از آن است... کاف و کسیر... لغز را در آن...

در دهنی نکرده طعم رخت و نیز دارد و گوش سروپ اثر زهر و باک را دور نماید و استسقا
زنی و سلبان می و بهوشی را دفع آورد و در اقم اکثر ادویه تصفیه خون استعمال دیده بعضی در حوض
شاه پوراسا نوشته اند و قسمی از او بیاید بعضی سگها و باد آورده نوشته اند و بعضی گرم و
خشک در دیم و بعضی سدن می نویسند و چون اس کرده گرم نموده طلا کنند بر دهنها رخت
تحلیل آن نماید و مو ففتح دال مبله و ضم او سکون و او هم اکست و دهنی اصل ففتح
دال مبله و خفا و الف تشدید باه فوقانی و کسر لاه مبله و سکون یا تختانی و ففتح باه و کسر
و خفا و او سکون لام هم اکست و او فی ففتح دال مبله و خفا و الف و ففتح و او و کسر
تفین سکون یا تختانی هم بست برنی است و همی ففتح دال و سکون او کسیریم و نون و سکون
یا تختانی هم کفای خورد است و میرا ففتح دال مبله و سکون او ففتح را مبله و الف هم مید است
در میرا کسر دال مبله و خفا و او سکون یا تختانی در مبله هم رکبه است و دهنی ففتح دال مبله
و او الف و کسر باه فوقانی و کاف و سکون یا تختانی و او فی ففتح دال مبله و الف و یا تختانی
بزرگی میدهد است و فنه فتح دارد و سکت تشکی بر باد و سهال باز دارد و زهر گرم دور کند
فصل الیاء التختانی و یو و الی کسر دال مبله و سکون یا تختانی و خفا و او و ففتح دال
مبله و سکون الف و کسر هم سکون یا تختانی و یو و الی کسر دال مبله و سکون یا تختانی و خفا و او و ففتح دال
مبله و الف و خفا و او مبله و بعضی یا تختانی بعد از راه مبله اضافه نموده اند می و یواری هم
در خست و اطلاق بر چوبی کند فتح و جرب بود گرم باشد با دو بلغم و قبض بود و سیر و تب
دفع نماید و دیگر مولا کسر دال مبله و سکون یا تختانی در راه مبله و کاف فارسی آخر آدم هم
د سکون او و ففتح نام الف هم سال بسنی است و چون این دو را بج دراز و بزرگ داد و بلند
این اسم گشته و یومن کسر دال مبله و سکون یا تختانی و او و ففتح هم و سکون این اسم

بقول بعضی یک پیاده
بقول بعضی دیگر دو پیاده
بم نوشته و هرگاه بیت و بکورد
نام شود فتل این بیخ را که از یکبار
و شایسته آن حال شده است
بدر دیگر نوشته اند و نوشته اینچنین
نام شود و در دستور العمل چوبی
از موفعات حکیم علام الدین محمد
مردم است که هر روز شش شال
ففتح چوبی و در کسیر آب بوزن
۱۰۲
کبریا در یک سگین
کریب نموده باشد و بیک بود
چون جایز غار شود است
بوشانده با بخت سیر و نیم
آید بکار بر در انکه در کوزه بود
سبیل سنان است عالی طریقی
سعدی خادان خود که جناب
غوث آب حضرت خاضع
قبله و کعبه جدا مجاد و هم در علاج
الامراض و عجاذ را که بدین
ففتح زوده از نقل سکنجبین
و ففتح آن است
از کار در زینا زیاده
در کسیر آب
فصل سبب است

بم نوشته و هرگاه بیت و بکورد... از کار در زینا زیاده... در کسیر آب... فصل سبب است

در زمانه اندیشه در قیاس و سیر فیض در آداب باشد
 سر فیض در آداب باشد در هر شب زمانه باشد
 در زمانه اندیشه در قیاس و سیر فیض در آداب باشد
 سر فیض در آداب باشد در هر شب زمانه باشد

همایست ویر کهای کبر وال جمله سکون یا تختانی در راه جمله فتح کا و فاسی خداداد
 و الف یا تختانی بنی بزرگ کننده حیات هم همایست ویر که مول کبر وال جمله سکون
 یا تختانی و فتح راه جمله سکون کاف و خفاء او ضم هم سکون داد و لام هم جو است
باب الدال الملهندی فصل الالف و اب بفتح دال مهلهندی الف و فتح
 با موصده و اد هندی قسی از گاه است دافع و شراری بول پس گشته و دافع و صاف
 و بلغم و خون و در شانه و تشنگی و امراض نفوس فصل النون و نرس کبر وال هندی
 و خفاء نون کبر وال هندی ثانی و سکون سین سحر در شکل شایه بی و پوست او سر و اول
 بند بر راه گوشت و بی گوشت نخته میوزده بهتر از کدو بداند دافع صفرا و سریع الهضم است
فصل الواو و ووی بضم دال هندی و او مجنون کبر وال هندی ثانی و سکون یار
 تختانی بی حب اللیل دافع فساد صفرا و بلغم و بواسیر و کم شکم و معتد و با کوله و فساد زهر
 و وود کا بضم دال جمله هندی سکون داد و فتح دال هندی ثانی و فتح کا و الف هم و وور
 است بضم دال جمله هندی و سکون داد و کبر وال جمله سکون یا تختانی غلبه بلغم و کف و نحه
 و بواسیر و کم شکم و کوله و اثر زهر را دافع گرداند **فصل الهاء الهوز و دال** بفتح دال
 جمله هندی و خفاء و الف و فتح دال هندی ثانی و خفاء و سکون داد و نون نام فزحی است
 دافع بلغم و با و زهر و خدام و بواسیر و سنپات و کاف بفتح دال هندی و خفاء و الف و کاف
 ساکن هم پلیم است **باب الراء الملهندی فصل الالف راب** بفتح راه جمله الف با موصده
 هندی هم سکونیت که هنوز تر باشد و آبش بخش که گرایده باشد که ان متوی احضا است
 و مد عوق موله اخلاط ثلثه و مضمضه بول است راج انبر بفتح راه جمله الف و جیم و مد عوق
 و خفاء نون مستح با موصده و سکون راء جمله سوه هندی سین سر و فاض شکم و دافع

و چنانچه بخواهم وقت صبح
 بنشینم کرده بطریق نوبه
 بخورد باقی بجای آب کشیدن
 صرف نماید و دیگر چهار شقال
 خوب چینی بپزند و از سکه
 زیزه زیزه کرده و در یک انگشت
 سده آداب آب بطریق سابق
 بپزند تا نصف بماند
 و قوت نماید و درین طرف
 ۱۰۳
 درین کار فوری است و این صبح
 خوردن و خوردن آن تا بندد قدری
 این گرفته جاسد و کلاه پای جام
 و خوردن آن رنگین نمایند و بعد
 روز یک یک باشد هر روز هر دو
 با افزوده باشند و آنچه از پوری
 اول نوبت در سیاه شده باشد
 در کباب چینی دوم که برای استعمال
 نیاز میشود افزوده بپزند

انجی مقل جوی افزوده است
 درای بطریق است
 لاف بر او نون
 زاده و کم
 لای خوردن نوزاد
 الالای از نفعش
 و اینها هم

مذام صافی بوده
 الف نام کند بود
 کاف در کس
 است پیش قوه
 باغی در او
 باغی در او

در دهنی نوره طعم ز غمت و نیز دارد و گوشتش سرد است از زهر و باک را دور نماید و استسقا
 زنی و سیلان منی و پیشانی را دفع آرد و در غم اکثر دارد و به تصفیه خون استعمال و دیده بعضی در حواس
 مشایخ و جوانان نوشته اند و قسمی از او میدانند بعضی سگها و با او در نوشته اند و بعضی گرم و
 خشک در رویم و بعضی منحل میشوند و چون اس کرده گرم نموده طلا کنند بر دهنها سخت
 تحلیل آنجا بد و هویت دال هبل و ضم او سکون و او هم کت و دهنی سهل نفع
 دال هبل و خفا و الف تشبه پدانه فوقانی و کسر را هبل و سکون یا تختانی و فتح با او کسر
 و خفا و سکون لام هم کت و دهنی نفع دال هبل و خفا و الف و فتح و او کسر
 نون سکون یا تختانی هم بست برنی است و همنی نفع دال سکون او کسر هم و نون سکون
 یا تختانی هم کتای خورد است و پیرا نفع دال هبل و سکون او فتح را هبل و الف هم میدار
 هم پیرا کسر دال هبل و خفا و سکون یا تختانی را هبل هم کت است و دهنی نفع دال هبل
 و الف و کسر را فوقانی و کاف سکون یا تختانی و دهنی نفع دال هبل و الف و یا تختانی
 نیز سکون نیز سوت و فزه فتح دارد و کت تشنگی بر باد و اسهال باز دارد و زهر و گرم دور کند
فصل الیاء التختانی دیو والی کبرال هبل و سکون یا تختانی و خفا و او و فتح دال
 هبل و سکون الف و کسر هم سکون یا تختانی هم کت است دیو و کبرال هبل و کسر یا تختانی و خفا و او و فتح دال
 هبل و الف و خفا و او هبل و بعضی یا تختانی بعد از او هبل اضافه نموده اند یعنی دیواری است
 در خست و اطلاق بر چوبی کند فتح و جرب بود و گرم باشد و او بلغم و قطنی بود و سیر و تب
 دفع نماید و دیگر که مولای کبرال هبل و سکون یا تختانی در او هبل و کاف فارسی آنرا هم هم
 و سکون او و فتح نام الف هم سال برنی است چون این دو پنج دراز و بزرگ و اوله
 باین اسم گشته دیو من کبرال هبل و سکون یا تختانی و او و فتح هم و سکون نون هم

و قول بعضی یک پیاله
 هم در نعل بعضی دیگر دو پیاله و
 هم نوشته در هر گاه بیست و یک روز
 عام شود نعل باین سخن را که از بجزار
 و شایسته نعل حاصل شده است
 به دیگر بگویند و نوشته اند
 هم شود و در دستور العمل چنین
 از مواعظ حکیم علامه الدین محمد
 مرقوم است که هر روز نعلت نقال
 پنج چوبی صد کسب بزرگ
 ۱۰۲
 کبری در دو کسب کسب
 کسب نموده است و بزرگ بود
 کسب نعلت نقال
 بوشانند نعلت سیر و هم
 او بکار برند آنکه بکشند و نعل
 سایل نعلت نقال
 عملی خادان خود که خباب
 نعلت آب نعلت خاف حساب
 نعلت سیر و هم در علاج
 قبله و بعد از نعل
 الا ارض و جهاز ناهه باین
 نعلت نقال
 نعلت نقال
 نعلت نقال
 نعلت نقال

نعلت نقال
 نعلت نقال
 نعلت نقال
 نعلت نقال

اختیار یافتن در روز افزون
 و اما قیاس سابق اگر روز افزون
 بود چنانچه درین طریق خبر است
 طبیعت اولت با اینست بخواند
 شد بلک هر روز از پیش جدید
 بود بخلاف سابق دیگر فصل
 در میان آنچه بعد از افزون
 خوردن چوب چینی بملی باید
 آورد هر گاه از خوردن این مرغ
 افزون دست در طبیب حاذق

فساد بلغم و صفرا رسن ففتح راه همله و الف و فتح سینه همله سکون نون رو اسن باضافه
 واو بعد راه همله نهالش بقدر سخت کناره زیاد از ان و در پانیت مدوسه سئل
 ضایع شود و اگر نهالش جای نشاند زود نشوود نا پذیرد و برکش بر شاخهای باد یک او
 از هر دو طرف روید مثل برگ اعلی و از و اندکی دوازتر و در خشن است رو و اسن حساب
 تمغه نوشته که پنج است و در هندی بعضی در میان اسن و اسن فرق میکند در ظاهر
 حال آنکه هر دو یک اند و با همله رو اسن که شش پرده او نوشته شد و بهی اول مثل بهی لوبیا
 دارد و کل او از بالای نفسش از درون سرخ و زرد و سفید و برکش بوقت صبح شوند و
 صبح جدا کردن بعضی سرد شیرین نوشته اند سفید و زرد و سرخ و کبود چهار نوع مرقوم شده
 اند و ظاهر این انواع بسبب اختلاف کل است و بعضی گویند قوت انسان کم کند و بهار
 طهارتی او خالی از کیفیت نیست همچون برگ لوسا بیده بر او را م نغزده ضا د نماید
 جذب ماده را تقویت نماید و بیرون آورد قلیح و کران و دفع فساد با و و بلغم و اما اس
 اعضا و تنگی نفس و باد و رکت پت و خله و استسقا و واضم ماده خام را سی نفتح راه
 همله و الف و کسین همله و سکون یا تختانی اسم رسن راج جا که را بی همله
 مغز و الف و جیم ساکنه و فتح جیم ثانی و الف و فتح کاف و از هندی بطغم زخت
 و خشک و کران و قابض شکم و باد آنکیز و بعد از زخم فاصله بیشتر و در ششها کم کند
 و شیر خراید راج هر تسن ففتح راه همله و الف و سکون جیم و فتح او و خاد نون
 و بین همله پس یادشان است را می نفتح راه همله و الف و کسینه و سکون یا تختانی
 مذبت و قلیح و گرم و خشک و دفع فساد بلغم و جوب و جدام و جوشید کیها قائل
 گرم شکم و ششها و بمرسانده رکت بت بر بی خمول گویند را کک نفتح

دور زوده هر وقت بخوان
 داخل سازد و بجان
 در میان هر دو فصل
 در وقت که چوب چینی
 در وقت که چوب چینی

در وقت که چوب چینی
 در وقت که چوب چینی
 در وقت که چوب چینی
 در وقت که چوب چینی

بسیار است که در او اختلاج
 بیق کردن غار و در
 یا چاق بکنند و نوبت می
 بر چرخ اندازند این
 در غیا بنفشه استعمال تمام
 سال نفع می یابد و اگر
 چه که نفع بسیار در عروق
 ایشان هم بسیار است
 در غیا بنفشه استعمال تمام
 سال نفع می یابد و اگر
 چه که نفع بسیار در عروق
 ایشان هم بسیار است

را و مهله و الف و خفا و نون و کاف فارسی در انگلیک نیز گویند بعد از نون
 و کاف فارسی گرم و خشک سبک ملین مقوی نظر و دفع کرم شکم و زردی بدن و
 تنگی نفس اندک صفر آرد و بحر بی رصاص گویند رال بر او مهله و الف و لام تلخ
 و زخم سرد و گران و قابض است دیو و جن جو شیرگی اعضا و دمایسل و شوز و
 و ترقیدن پاشنه دفع نماید و حالبس عرق بر سبب قار گویند نزد بعضی الکتری قیر
 گویند ظاهر همین معلوم میشود در اج فیو پهل بفتح را و مهله الف و سکون نیم کسرتو
 و سکون یا ارتحانی و ضم بار موحده و سکون و او دفع بار فارسی و خفا و سکون
 لام اسم بیوشیرین است گران دفع فساد صفر و باد و زردی و مسموم و سکون حرارت
 و تنگی و مقوی دل و مفرح آن را می پیل بفتح را و مهله و الف و کسرتو و ارتحانی
 و بار موحده و سکون یا ارتحانی و لام اسم پیل است و گویند اسم می پیل بر است
 را می پیل بفتح را و مهله و الف و خفا یا ارتحانی یا کسرتو فارسی و سکون ارتحانی
 و فتح تا و فوقانی و سکون لام را سکون پیل بفتح را و مهله و الف و فتح سین مهله
 و سکون و او و نون از پیل اند که فارسی برنج گویند و در بار کشت را ششما
 بفتح را و مهله و سکون الف و شین معجمه و فتح نون و سکون الف گرم و تلخ و در ضم بود
 و زهر و باد و خون و سرفه دور کند و استسقا و بلغم دفع نماید و باضم باشد و در ششما لوم
 بود یکی آنکه برگ بود و در مخرج سوم گیاه و نوع آخر بکار نیاید را هم مسموم بفتح را و مهله
 و الف و میم و فتح سین مهله و سکون و مهله قسمی از سر کنده است که شاید بیشتر در صورت
 و برگ بود بسیار سخت است را می دور می بفتح را و مهله و الف و سکون ارتحانی
 و فتح دال مهله و ضم آن اقرب و سکون و او و کسرتو و مهله و سکون یا ارتحانی اسم

اینجا بنفشه تجلیل بر او میگیرند
 ازین بنفشه و شل با قلاخه کرده
 در آب بیان نسبت کرساق کرده
 شد چو شانه تا نصف آب پیا
 آن آب را بنوشند موهوبه بگرم
 فکند و از علویات برکوه
 در سبل روز کنند و از علویات برکوه
 که ای تا اول سینه تا نوبت آب
 بر رخا نوبت که ای چند می افتاد تا
 بسیار است و کبوتر با این نشود
 علی کند درین طریق افضح
 بن که در طعام و تزیین آب چو پیل
 داخل کنند و درین وقت طعام را
 و کسرتو سازند و در نیمه اول و نوبت
 و کسرتو بنام جماع و نباتات افراشته
 و در روز طعام را نام این بنفشه
 و از بود از نوبت نیمه اول و نوبت
 و از نوبت نیمه اول و نوبت
 نفع بعد از خوردن
 اینها هم کسرتو
 از نوبت نیمه اول و نوبت
 از نوبت نیمه اول و نوبت
 از نوبت نیمه اول و نوبت

اینجا بنفشه تجلیل بر او میگیرند
 ازین بنفشه و شل با قلاخه کرده
 در آب بیان نسبت کرساق کرده
 شد چو شانه تا نصف آب پیا
 آن آب را بنوشند موهوبه بگرم
 فکند و از علویات برکوه
 در سبل روز کنند و از علویات برکوه
 که ای تا اول سینه تا نوبت آب
 بر رخا نوبت که ای چند می افتاد تا
 بسیار است و کبوتر با این نشود
 علی کند درین طریق افضح
 بن که در طعام و تزیین آب چو پیل
 داخل کنند و درین وقت طعام را
 و کسرتو سازند و در نیمه اول و نوبت
 و کسرتو بنام جماع و نباتات افراشته
 و در روز طعام را نام این بنفشه
 و از بود از نوبت نیمه اول و نوبت
 و از نوبت نیمه اول و نوبت
 نفع بعد از خوردن
 اینها هم کسرتو
 از نوبت نیمه اول و نوبت
 از نوبت نیمه اول و نوبت
 از نوبت نیمه اول و نوبت

صفت مزاج تقویت ۱۰ بنامه و در حال اقوم فارس از فقه بیاورد و در هر روز از آن فایده بسیار است و از غلای مزاج

جیوتسی است راشق کاکولی بفتح راه مهله و الف و خفا شین معجمه و سکون
 تار فوقانی بندی و فتح کاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او مجهول و کلام
 و یار سخا اسم بر شاست را کسی بفتح راه مهله و الف و فتح کاف و کسرون و سکون
 یار سخانی اسم مرکب است راج بر چه بفتح راه مهله و الف سکون جیم و کسرون و جده
 و راه مهله و تشدید جیم فارسی و باغی بهترین اشجار با اسم اتماس است راج نمیک
 بفتح راه مهله و الف و سکون جیم و فتح نون و سکون میم و فتح بار موحده و کاف
 اسم راج بیو پهل است راج امر بفتح راه مهله و الف و سکون جیم و دهمزه و تشدید جیم
 و سکون راه مهله اسم انباره بزرگ است سرد و شیرین و قالیض و دفع تلخ و کف است
 راج کوشاکی بفتح راه مهله و الف و سکون جیم و ضم کاف و سکون او و فتح شین
 معجمه و الف و تار فوقانی و کسرون و سکون یار سخانی اسم بزرگ توری است فصل
 التار فوقانی رتن جوت بفتح راه مهله و تار فوقانی و سکون نون و ضم جیم
 و سکون و او و تار فوقانی اکثر اطلاق رتن جوت بر دو چیز است یکی که بر تره که آن
 بیاره می دواند و دل نهود اکثر آنرا پنجه بخورند عا بیت بسیار دارد و دوم تنجی است که
 بهال آن کوچک دو دراد و استعمال میشود و نیز بنانی است که از طرف کوشان می آید
 از ارم رتن جوت گویند و او ای بند است برگ بنر و شاخ سرخ و زرد و آنرا آورده
 و سوخته بار و عن کنبه منیجه بر سر بالند سفه را در دو هفته سیر و گو کهنه باشد گوئید اسم
 ابو خلسا است که بفارسی هو جوب نامند و بالفعل عوض ابو خلسا همین استعمال میکنند
 رتالو بفتح راه مهله و سکون تار فوقانی و فتح نون و سکون الف و ضم لام و سکون او و
 بخذف نون شهر است یعنی رتالو در نزد تعارف است و خالی از مزه نیست

بضم و درین و سایر قوی بنمایند
 از کار و ترشیده و جای خطا
 خطای نیکو فتنه و یک نمیشال
 در کلاب کلب تر نامند و با
 کسین شامه آتش هم گشتان
 که عذرا از معده نهد شده باشد
 ۱۰۶
 بجز در و خندان بکسیر بنمایند
 در خنده و فتنه و کسیر بنمایند
 اگر خوابند نبات هم تقدیر نماید
 باله و بنمود و طبیعت اقبال نماید
 و باین نام بنشیند و در بیان
 فصل
 کسین سر اصل در آنها چو بیخ
 کسین بر شاخ بسیار و بیلی
 بنشیند و عرف چو بیخ غنچه
 بنشیند از آن کسیر که درین
 فصل بیان کسین بنمایند
 و معنی آن کسیر است
 غایب بود با او و بنمایند
 غایت نافع است کسین

باید کرد و در هر دو حالت نهایت منفرد است و بی نهایتی و گاهی که بی نهایت و بعضی اوقات

شیرین و سرد و در بضم بود کوفت بدن و صفر از حرارت را نافع است و می بیند و
قوت بدن بخشد و فریب سازد در تن بفتح را در مصلحت و تا فوقانی سکون خون هم جوهر است
و از مطلق او مراد الماس لیس جامع هر شش ماده فصل الحیم الفارسی چه
بر او مهله منقوحه و تشدید جسم فارسی و خفایه بود فتح یا در تخانی و الف یعنی گاه بر زنده
از زحمتهای آنست است فصل الدال المهله رد و کبیر از مهله فتح دال مهله
که بزبان سنکرت راسی گویند سرد و گران و مقوی اعضاء و دفع فساد و صفر او بضم
و افزاینده منی در حالت بضم نیز و شیرین میگردد در رویتی بضم را در مهله و دال
و سکون او و خفایه نون کسر تا فوقانی و سکون یا، تخانی از رتبی عظیم است
پکه پنجم در زکشیته واقع شود رفته و سایه نمود بر و نینداخته با بیخ و کل و شاخ بر کند و بیخ
در ششم گاه در دو در سایه خشک کرده تا یک طماک نبات یا عمل اینچه هر روز بخورد
تقویت باه نماید و اگر در شیره درخت کیده است و یک نسجه داده که ل کفایت نسجه
در عرق مندی بدیند و باد و بر نبات در شیره نیم کیده بگویم آورده جلاب از زرد
نه کورد در قدری روغن کاورشته در جلاب مذکور کنند و الاچی و قمر فعل از هر کدام
یکتوله و نیم نیم توله مشک کافور اضافه نموده بقدر سه تا ناکگی ل بسازد و با شیر که او را
بوشانیده باشد هر روز بخورد در تقویت باه فایده نمایان است و نیز اگر در باشد با شکله
اینچه هر روز بخورد همین فایده دهد و در او چه بضم را در مهله تشدید دال مهله و فتح
مهله ثانی و سکون الف و جیم فارسی و بار مخفی شهرت و نبود از وی تبیج بسیار
و او را تبرک سید اندک تلخ و گرم بود در کم معده و زیادتی خون با صفر او بضم
هر روز بر و امراض طفلان نافع است فصل الیمین المهله رسوت بفتح را در

سرد و با کلاب و دید شک و تن
کلا در زبان و دم نبات مور با قمر
و قدر نور آن خوب چیزی در سخن
چند روز بدین زیاده از دو دانگ
و نیز شغال نبات و بند پیچ اضافه
نموده از شغال کافور نماید
در بین متوسط این است
از کافور نام شروع باید رویت
و شغال و نیز سران و نبات
کون دوازده یا نوزده روز است
و گاهی نیز کمتر از این است
باید بعد از این مدت احتیاج است
شود و نیم است که بر سوراخ اول
بگذراند تا بقدر اول یا کمتر از این
دقی که نیمه از سوراخ اول
بگذراند تا بقدر اول یا کمتر از این

۱۰۷

بعضی اعضاء را باید
از ان دو لاکر
بافتنی بیازن
از کافور
بک آن از این
بک آن از این

در بیان جوب است
 سوزن کرده تناول نماید بعضی از
 بخت است در زمین سوزن را
 خورد مرض او را بکشد و در وقت
 ای مایه پس ای جمله مایه درین
 بنویسد که نشود در نه بر مایه در
 نه از این مایه به خورد مایه در
 عیب مینماید چه اکثر اطباء و تجربه
 نفع نومی بطرف سوزن در مایه
 پس انظار حکیم در کورده که بیان
 ۱۰۸

در سکون بین جمله و مشهور فتح آن و فتح و او مشهور سکون آن و سکون تا فوقه
 تلخ و تیز و گرم و دافع فساد و ملغم و امراض دهن چشم و در مایه و شور بعبری میگوید
 رس نفع را در جمله و سکون بین جمله یعنی شیر است و شیطانی او شیره نیک است که عمل
 مخصوص میگیرند گرم و تر است و باضم و نفاخ شکم بر اندرس بخون نفع را در جمله و سکون
 بین جمله و فتح الف مدوده و سکون نون فتح جیم و سکون نون سم رسوت است
فصل الکاف رکبیهک کبر را در جمله و کاف و خفا و با و ختم با و موحده و خفا
 تا تانی و سکون کاف ثانی رکبیه بحد کاف نیز آمده و با ضافه با بعد کاف هم
 یعنی رکبیه که در معنی در او با ضم است سرد و مقوی اعضا و مولد منی و اخر اینده ملغم
 فافع فساد و صفرا و خون سوزش معده لاخری بدن و در وقت کف پیدا کند رکت
 چندین نفع را در جمله و کاف و سکون تا فوقانی و فتح جیم فارسی و خفا و نون
 و فتح دال جمله و سکون نون یعنی صندل مرغ شیرین تلخ و سرد و گران و مقوی صبر
 و مولد منی و عابس غشایان مانع تشنگی و فساد خون و صفرا و سردی و مایه و شور
 رکت شمال نفع را در جمله و کاف و سکون تا فوقانی و شبن معجزه مفتوحه و الف
 و لام یعنی بر نم مرغ بگ است و بسیار نافع و مقوی اعضا و بر افروزنده رنگ و دافع
 فساد اخلاط تشنه و مقوی و در بول و صاف کننده آواز کله و مایه دافع سوزش اعضا
 رکت هب نفع را در جمله و کاف و سکون تا فوقانی و ضم با و فارسی
 و خفا و سکون با فارسی ثانی قسمی از کبر نوشته اند و قسمی بسکه این نیز مینویسند ظاهر
 لفظ مشترک کبر هر دو اطلاق میکنند و کمال نفع را در جمله و کاف و تا فوقانی
 و الف و لام و رکت کند نیز گویند نفع را در جمله و کاف و سکون تا فوقانی

در بیان جوب است
 سوزن کرده تناول نماید بعضی از
 بخت است در زمین سوزن را
 خورد مرض او را بکشد و در وقت
 ای مایه پس ای جمله مایه درین
 بنویسد که نشود در نه بر مایه در
 نه از این مایه به خورد مایه در
 عیب مینماید چه اکثر اطباء و تجربه
 نفع نومی بطرف سوزن در مایه
 پس انظار حکیم در کورده که بیان
 ۱۰۸

مشقه شغال زرد
در شغال نبات سفید
شی شغال محبوبه شصت
شغال میشود نقد
جویش ضعیف دارد و بستند
سکون بدین آرزو
زین بوی او است که در حیات

درفح کاف و خفازون و دال مهله و فسی از پند الوست فصل النون
که نکتی بفتح را در مهله و سکون و خفاز کاف فارسی و کس نون و سکون یا در
تخانی تیز و گرم بود و اشتها طعام بازر و دُر فقه و در مهله و پنجهای طبعی و باد
دور کند و رنگنی سفید تیز و گرم تر بود با صره را در شمس زوین بند و اشتها آورد و باد و
بنغم قطع نماید و کثره بفتح را در مهله و خفاز نون و سکون کاف و فح تا رفقانی و را در مهله
و سکون ما اسم نکتز است این میوه را با دشتاه فردوس آرام کاه بسیار تناول میفرمودند
که گذشتن نقطه سنگه بر زبان اقدس نقل داشت و شایان آداب حضور نبود که بر میوه
مربوب حضرت او این لفظ اطلاق کرده شود لهذا تبدیل اسم او نمود نام نکتی بسوی زکون
عطا فرمود **فصل الواو و رواسن بفتح را در مهله و او و الف و همین مهمله و سکون نون**
اسم راسن است رو پا بضم را در مهله و سکون و او و با فارسی و الف و ب و تن الف کاف
هم می آید می رو پاک ز نحت و ترش و سرد و لیلین قینه مقوی لب و میوه و حاح
توت جوانی و گوشت و پید و مغز استخوان و منی و مصلح فبرسی نقطه و واقع معاد با و صغیر
و از جمله استخوان شسته و در رو پیاس گویند و در نواید مذکور ه اتومی از دیگر فله استخوان
هم حکم مصالح طلا است رومی بضم را در مهله و او و مجهول و کس هرزه و سکون یا در تخا
هم سخن است روس بضم را در مهله و سکون و او و فح میم و سکون بین مهله نوعی از
پند الوست و در با گذشت رو و چپه بضم را در مهله و او و مجهول و فتح جمیم و با رنده
بقارسى نيله کاه گویند و اغلب بقروحشى همین باشد بطعم شيرين و گرم تر است و صفرا و
بنغم آزار و هو بضم را در مهله و او و مجهول و ضم با و سکون و او ثانى میگویند اسم بندى
شبه است بطعم قدری ز نحت و سبک ماندى صفرا آگیز و بسیار مقوی را تم هم

بجاریت مسده و حیات
بجاریت طبع که با فح و او و او
بجاریت و نون با او باشد بسیار
بجاریت است و محبوبه نون
صفت آن عود و خاص
فاصله کبار قافله صغار است
بجاریت است از بیفتل کسرخ
بجاریت نون زیر آگه راسن
بجاریت کند و سبک و شغال
۱۰۹
بجاریت چینی است شغال پنهان
بجاریت ساقه قدر خوب چینی در
بجاریت شغال بغم شغال است نوانون
بجاریت قدر شربت و دمن نمون نون
بجاریت رزقها ۱۰۹ با رنگ کلاب
بجاریت چوب چینی
بجاریت صاب رنگ بکوفت بود
بجاریت که بر رسیده صفت
بجاریت چینی و در کبر و
بجاریت صاب پوست کلاب

بجاریت شغال زرد
بجاریت شغال سفید
بجاریت شغال محبوبه شصت
بجاریت شغال میشود نقد
بجاریت جویش ضعیف دارد و بستند
بجاریت سکون بدین آرزو
بجاریت زین بوی او است که در حیات

قوله من قوامه... قول من قوامه... قول من قوامه...

در تعویب باه و مزاج و دماغ و اکثر منی مجرب یافته و منصف معده و چون غم
خوب شود بغم بسیار از و توله کند و مصلح او او رک و غسل و دیگر ادویه گرم و خشک
رویس بضم را بهله و سکون و او و کسر تا سکون بین مهله کند بل است و در بحث
کاف بیابدر و هندی بضم را بهله و سکون و او کسر تا سکون بیابدر و هندی
بود هر دو زخم و سرد و دفع گرم معده و امراض بجز باک ساز و فصل
الظهار الیه و ترسیرا بضم را بهله و کسر تا سکون بیابدر و هندی در از بندگی مجبور و الف
دو از بندگی سهل و دفع با گول و امراض جگر و سپرز و استقره فصل
الیار التحتانی ر یوح کسر را بهله و سکون بیابدر و هندی دفع و او سکون جیم نام
رستی است سرد و دفع دشواری بول سوزش اعصاب و فتلا و اختلاط ثلثه و خون
و در خوشی ز غم گرم و دفع امراض من فساد زهر و زرب گرم شکم و دلهای جراحی
و فساد خون و بلغم و دفع سبب جن دیور یچمه کسر را بهله و سکون بیابدر و هندی دفع جیم
خاری و در بندگی بطعم شیرین گرم و تر و کران و هندی و دفع فساد باد اسم خرب است
ر شکا کسر را بهله و سکون بیابدر و هندی و ضم نون و کاف الف گویند اسم با را
است اشتها آورده و سقط حمل و قرانده خورد و مولد صغرا است ر شکا کسر را بهله و
سکون بیابدر و هندی دفع تا رفوقانی هندی و خفا و الف گرم است و دفع فساد و اختلاط
ثلثه و خون و مجبل و گویند مسقط است و در تجربیات قمع ازین دو امر نیاید است
و دفع آسب جن و پیری است بعبری بندق هندی گویند ریوند کسر را بهله و
سکون بیابدر و هندی دفع و او و خفا و نون و سکون ال مهله شکم براند چون با لاطحا
قدری از ریوند آب گلاب ساییده بجز همضم طعام کند و قوت شکم دهد هم معده را از

صلا و هوب هندی که در دنیا
نشکید حاصل تجربه در باره
صفت آن بجز زنجیر هندی
در سه و چهارم دارد گندم اند سکا
ر دهن بادام با لاد و نبات با
شکر قنقال و هر چهارم طلا ساز
بنیم بوم بنوشند مایه و هوب هندی
سیک از ستانورین نوشته که کس
یک خوراک و بیغ ازین بیغ وادم
۱۱۰
پاسله آنک دفع بسیار است
ابا بکلید جرات بر طرف نش
چچ هم دفع کس و جگوش با
آمده بود در کوشی از وی آن دفع
از روی نیاس این است
کردم بعد از دو سه مرتبه کس
جرات با صلح آمد و بکلید
بر طرف نشد صفت آن
نوره بجا ایک را در کوشیان
کند بیک شبان روز و...

در این آب جالب است... این آب را از زهره... این آب را از زهره...

زین در دو غایت زین در دو غایت زین در دو غایت زین در دو غایت زین در دو غایت

پاک نماید باب الزار المبعوضه فصل الزار المبهله زر کی کبیرا همجه
 و سکون رار مبهله و کسر کاف و سکون یار تخانی اسم زر شکست فصل المیم
 زمین کند کبیرا همجه و سکون یار تخانی و نون فتح کاف و مشهور بقاف و
 خفاز نون و سکون دال مبهله اسم سکون است فصل الیاء التخیالی زیر ا
 بکسر زار همجه و سکون یار تخانی و رار مبهله الف گرم خشک بیک مشتبه طعام و
 قابض شکم افزاینده خرد و متقی رحم و واقع امراض نفع شکم باد گوله و حابس
 باب السین المحمله فصل الالف ساینر نفع سین مبهله الف و خفاز
 نون و فتح باء موحده و سکون رار مبهله اسم سنبلی است ساینر نفع سین مبهله و سکون
 الف و خفاز نون فتح باء موحده و خفاز باء و سکون رار مبهله کتد چون است
 لام در اشار ذکر لون بیاید سار با بفتح سین مبهله و الف و کسر رار مبهله و باء موحده
 و الف نانی دانه دیت دو قسم است هر دو شریک تر در گران و بنوبله کتدی و
 و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و حابس خون حیض اسهال کوبان باشد و سار با بفتح رار
 محمله اسم کالیست سار اکل بفتح سین مبهله و الف و رار مبهله و الف و فتح نون
 و کسر میم و سکون لام و با ضاف کاف نیز آمده است ای سار اکلک حذف میم
 از نفع اول نیز آمده یعنی سار اکل صاحب اشکوهی نوشته دوا بندیت و در کتاب دیگر
 که مترجم از کت بند بود دیدم که سنگنه است بطعم ترش و گران و دافع فساد باد و صفرا
 بلغم و صفرا سالیکت بفتح سین مبهله و الف و فتح لام و سکون کاف و بعد از لام
 هم اضاف نموده اند یعنی سالوک در کله اند کورش ساگون بفتح سین مبهله
 و فتح کاف فارسی و سکون داد و نون ساگ بفتح و داد و نون نیز آمده است

کمال نفع ظاهر بود خصوصاً در
 جو اختیای آنک اگر احتیاج
 به هم کارهای با هم با هم
 به هم رسیده باشد هیچ چیز
 با هم رسیده و کسر و کسب
 داخل کنند مردم و کسب
 زیاده زایل است صفت
 نوتیا در رنگ سفید غلیظ
 یک سه شقال خوب چینی و هم
 زرد و صندل و شقال و هم
 ۱۱۱
 مالونم در شقال و کسر و کسب
 به آن کسب خوب و کسب
 از هر کسب که بعد از کسب
 فال کسب خوب و کسب
 سنگون شقال و کسب
 به هم رسیده و کسب
 بسیاری چینی کسب و کسب
 کافور شیری و کسب
 بر یک دو یا سه سفید

کافور شیری و کسب کافور شیری و کسب کافور شیری و کسب

صفحت آن

درخت بند بست کوهی که سطح برگهای او درخت است چون سوزان و بعضی
 دانند قیلگوش همین است زیرا که برگهایش در پهنای چون گوش قیل است
 و واقع فساد بلغم و باد و خون در مجمل است عالی بفتح سین جمله و الف و فتح لام
 و سکون یا در تخانی درختی است کوهی که قبل او را دوست میدارد و فربه شود
 و واقع و با میل و شور و فساد و صفرا و خون و بلغم و حالبین سیال و هر جاشاخ و ساق
 او بنشانند زرد و بنفش شود حتی اگر ستون سقف سازند نیز گردد و سالی
 بفتح سین جمله و الف و فتح لام و کسر تار فوقانی بندی شده و سکون یا در تخانی
 شهریور به کپور کپری سرد است و سبک حالبین شکم و دفع ماده خام و سرفه و فساد
 خون سیال بفتح سین جمله و الف و سکون جیم اسم سرج است ساوان بفتح
 سین جمله و الف و او و الف دوم و نون تلم علیست اکثره اقیب میخورد از
 باجره خورده و براق و لو که در و صحرای خور و نیز باشد و او را اول هم کوپک سرد و
 خشک و واقع فساد بلغم و خشک کننده هفت دوات سائیمی بفتح سین جمله و الف
 و کسر تار فوقانی بندی و یا بندی سکون یا در تخانی بفتح شیرین سرد و سبک و
 حالبین شکم و دفع فساد و باد و صفرا و بلغم و حافظ صحت از جمیع انواع شنالی
 نوشته اند و شنالی سرخ موافق است در خاصیت بسائیمی سار و فتح
 سین جمله و الف ضم را و جمله و او و جدول گوشه شش معتدل در تری خشکی و قدر اینده
 خرد و شتره طعام و مقوی اعصاب و قابض شکم و نافع ضرب و سقطه و واقع کف و
 سرفه و وق لعری زرد و کونید و پاری سار و شهر شارک سا بفتح سین
 جمله و الف و فتح با و مو صده و سکون را و جمله جانوریست اکثره از پوسیدن شیر

عرفت خوب و بعضی
 که کیفیت رفتاری گردان و نون
 در آن اسازد و وقت با چندین
 کند که در شمار و مانع یا مزانی
 مفید بود و سبک است از آن این
 بیار کرده بود و بیست و پنج بود
 بود و نفی کرد که از بیط نمود
 مقرون است و بدانند
 ۱۱۲

در بیگان نشین است
 در بیانی از تری بر سبک است
 اخلاط آن خوب است
 که در غنی پانزده آثار است
 خوردن یا بختی و نقل دروغ
 که کس از سفوف بندی خود دروغ
 بین سرخ است به بنغی است
 با در تری و نولجان سبک است
 استند کا و زبان صندل
 در دروغ غلبه است غلبه

بست با بیست و یک
 بست با بیست و یک
 بست با بیست و یک

غلبه سینه سرد است که در ریه و سینه است
سینه سرد است که در ریه و سینه است
سینه سرد است که در ریه و سینه است

سازند و شکاربان و غراب از پوستش زیر جامه کند گوشتش بطنم شیرین و کام
بمضم و مزاجش سرد و گران و تر و بطنم افزا و دفع رکت پت سارس بفتح بین مهله
و الف فتح را مهله و سکون بین مهله ثانی طایر بست در از گردن و پا و خاکستر
رکت زیر حفت خود عاشق به کمال گوشتش شیرین و سرد و تر و گران و مقوی
حالبس لول غلیظ و دفع فساد و باد و صفرا و خون سامپ بفتح بین مهله و الف حفاء نون
و سکون باه فارسی اسم سر پست سال بفتح بین مهله و الف سکون لام اسم درخت
تعارف است و چوب در مصاب است سرد و قابض شکم و دفع فساد بطنم و زهر و مال
و شور و شوخی آتش عبرتی شایع نامند ساسر مولی بفتح بین مهله و الف فتح بین مهله
و سکون ا مهله و ضم میم و سکون او و کسر لام و سکون باه تخم است اسم سبزه است
سایلیه بفتح بین مهله و الف بین مهله ثانی مفتوح و سکون لام و کسر او و نوخده سکون
یاه تخم است و دال مهله بعضی اسم شاد بفتح نوشته اند ساندل بفتح بین مهله و الف
و حفاء نون و کسر دال هندی و سکون لام و نشد بدان فتح این اسم سلاب حفت
ساکه بفتح بین مهله و الف و سکون کاف باستی گر بست غلبه کف و غلبه او بر بایر و چشم
منفیت نخشه و عقیان آورد ساگ سریشا بفتح بین مهله و الف و سکون کاف
فارسی و کسر بین مهله ثانی و راهمه و سکون تخم و شین معجون فتح تا قوقاسه هندی و الف
اسم حیوانی بعضی در و نیک ساگ آن بهترین گهاست سامللی بفتح بین مهله و الف و لام
منقود و میم ساکن و کسر لام ثانی و سکون باه تخمانی اسم سینیل است سارن بفتح بین
مهله و الف فتح را مهله و سکون نون قیمی از همین است ساتون بفتح بین مهله و الف
و ضم تار فوقانی و سکون او و نون اسم سین که است فصل البار الموحده

صف باه رانهاست سفید است
تغویب حواس اند و خروج
قلب تحسین لون نماید و سده
نموده و در طعام را سفید کند
بیت گفتنگ خاطر فایده مند است
اجزاء آن دار چینی سفید
سیان از سبب در او تینیل
سازند هندی نقل میل باه
بود سبب میل کازبان او سبب

۱۱۳

از این یک یک بود در این
سند منزل خود بند ی است
از این یک یک بود در این
عسل دودم شک خالص بطنم
علی غرض یکصد و پنجاه مثقال
سبب بر ن به سبب و پنجاه مثقال
کلاب در در عمل بنات سینه دو
او در چوب چینی را بهرم بود
چون خود در راه دانه

انهم ان مضطرب ان بلک سینه
کلابین نوزید
کافور علی کلابین
ادویه لاله از افی ز کسره
آده و بر

اول سهار پاره پاره شود
 در غایت خوش طبعی و بزرگی
 در امراض سوداویه و صفراوی
 غلبت غلب بعد از غیره نهایت نافع
 است و معنوی است و در بعضی از بزرگان
 در حرارت غریزیه است و در بعضی
 و لطیف خون غلیظ نماید و با صفت
 و ای اگر روانه شود در بعضی از بزرگان
 معنوی باه است صفت آن
 خوب چینی اعلی از سینه منقل
 ۱۱۴

سبب اسهال بضم سین هبله و با موصوفه و الف و سین هبله ثانی قسمی از کپور است که
 بر سبب کافور گویند فصل الیاء الفارسی سبب کسریین هبله و سکون با وفار
 و فتح کاف و کسر لام و یاء تخانی بعربی سام ابر صفت چنانچه در خانه که زعفران بود
 از آنجا بگریزد و اگر در اشکافه در حضور کیمیکان خار خلیده باشد بند بند به آسانه
 بگوید سپاری بضم سین هبله و با وفارسی و الف کسر را هبله و سکون با و سکا
 رحمت و سرد و خشک و گران دافع فساد بلغم و صفرا و در بعضی امراض بقدری سکو
 شسته طعام و دافع بزرگی و هنج تازه آن بسیار گران و نافع و عرق آورد
 مقلل اشتها و طعام و نور چشم در شیر آب جو شایند دافع فساد صفرا و بلغم و با
 پاک که ترکیب بسیار عمده است در علاج الامراض عجماله نافه بر قوم است
 سیت پر سنی بفتح سین هبله و سکون با وفارسی و تار فوقانی و فتح با وفار
 و سکون را هبله و کسرون و سکون با و تخانی اسم چتون است ساون نیز گویند
 فصل التاء الفوقانی بضم سین هبله و تار فوقانی
 و الف و کسر را هبله و سکون با و تخانی آب درخت ستاری است معنوی دندان
 و معده و مضیق فرج زنان و معطر آن و گویند سته با فرط آرد و سبب او
 بکسر سین هبله و فتح تار فوقانی و سکون الف و فتح و او و سکون با هبله بعد از راز
 یا تخانی نیز می آفریند شهر سین هبله است لیکن اصل لغت سین هبله و در بحث سین
 هبله یا بکسر سین هبله و فتح تار فوقانی و الف هبله و با و صفت او و معنوی و
 با موصوفه و کسر لام مشدد و با و تخانی ساکن نیز گویند اسم شرکرا است و در باب
 سین هبله یا بکسر سین هبله و ضم تار فوقانی و او و مجهول با موصوفه

در روز جمعه و در فغان کاسه
 بنات سفید شیرین کرده و کاسه
 نغیب شیرین بنفشه
 سر شاه از زینت چیدن
 کیمیکان و صفت
 سبب از زینت چیدن
 سبب از زینت چیدن

نیکار دیده اند

و از سبب این

تغذیه اعضا

به سبب است

تغذیه اعضا

تغذیه اعضا

فارسی و لام الف قسی از شکر است که بخاری نبات گویند گران است و سرد و
 دافع فساد باد و صغیر اولین سستو الفخ بین مبله و سکون تار فوقانی و اولی
 اسم زنجبیل است که بی ریشه باشد فصل البجیم سخی بفتح میم و کسر
 و سکون باو تخمیناً اسم سحر اکهار است فصل البجیم الفارسی سحر اکهار
 بضم سین مبله و سکون جمیم فارسی و راء مبله و الف و فتح کاف و خضار با و الف مبله
 و سکون راء مبله مشهور به سخی قسم سفید رصاص نوشته اند و در پاره که خورا
 ک است و داخل میشود اگر بقدر پادام در یک قمع و وضع حل کرده بصاحب قمع
 دهند مسکن و است و اگر اوراد آب لیمو حل کرده با قلم بر اجاق نقش کنند و آن
 سنگ را در آتش انحر نهند بقدر آنکه صد بار هر دو دست هم زنند قسی سفید
 بروید اگر دو که به آب شسته شود و حکیم نور الدین محمد بن نوشته فصل
 الدال المبهله سده بار ته کسر بین مبله و فتح دال مبله شسته و خضار با
 و الف و فتح راء مبله و تار فوقانی با رنده اسم سفید سر سون است سده انبها گن بضم سین
 و دال مبله و الف و ضم سین مبله ثانی و فتح با و الف دوم و فتح کاف تار و سکون نون است
 سده با کسار بضم سین مبله و فتح دال مبله و خضار با و الف و فتح کاف و خضار با
 الف ثانی و راء مبله نگهبای گیاه بسیار گرم و در جلا و چرک ریشه با یکباراید و کشانید
 جواحت با و مضعف اعضا سده اپیل بفتح سین دال مبله و الف و فتح
 با و فارسی خضار با و سکون لام و بوض الف با و تخانی نیز آمده یعنی سده اپیل
 اینهم اسم اپیل است سده انلاب بفتح سین مبله و دال و الف و ضم
 کاف فارسی و لام الف و سکون با و موحده کلی است مشابه به کلاف و خشت

تغذیه اعضا
 سوزنده و خفیه
 و شک
 زیاده و او را برین
 خواب بسیار دارد اخطا
 خوب چنین قسم اولی
 متعال ریزه نموده در چاه
 عمل آب صاف غنی نماید
 سخی عمل نماید پس بسیار
 زربا و اگر از سخی
 ۱۱۵
 کا و زبان از غشک با و بجز
 فاقه سان اعضا در است
 سافج بندی کیا و غار شک
 بر یک نیم شغال با و بیان
 تا غوازه در چینی از غل جزو
 بسیار تخم زردک بهمین
 بن سرخ شغال خسته بخل
 بر یک به شغال سده
 است زربا و اگر از سخی
 عا و زربا و اگر از سخی
 سخی سخی سخی سخی

تغذیه اعضا
 سوزنده و خفیه
 و شک
 زیاده و او را برین
 خواب بسیار دارد اخطا
 خوب چنین قسم اولی
 متعال ریزه نموده در چاه
 عمل آب صاف غنی نماید
 سخی عمل نماید پس بسیار
 زربا و اگر از سخی
 ۱۱۵
 کا و زبان از غشک با و بجز
 فاقه سان اعضا در است
 سافج بندی کیا و غار شک
 بر یک نیم شغال با و بیان
 تا غوازه در چینی از غل جزو
 بسیار تخم زردک بهمین
 بن سرخ شغال خسته بخل
 بر یک به شغال سده
 است زربا و اگر از سخی
 عا و زربا و اگر از سخی
 سخی سخی سخی سخی

عبدالغنی بن حسن بن علی بن محمد بن ابی حمزه رازی راجع الی ابن سینا و در باب لغات غیر لغت رازی در لغت رازی و در باب لغات غیر لغت رازی

بفتح سین مبدل و سکون باء مبدل و باء موحده و فتح باء موحده ثانی و خاء باء و فتح ال شده
 و سکون را و مبدل اسم کثیر است معنی لفظ آنست که همه اجز از خوب است که مبدل
 سین مبدل و سکون را و مبدل و فتح کاف خاء باء و سکون باء موحده اسم سرن است مبدل
 بضم سین مبدل و سکون را و مبدل و فتح واو و الف لام الف اسم گیاه مشهور شکار سرب
 جن پر یا بفتح سین را و مبدل و سکون باء موحده و فتح حیم و فون و تشدید باء فارسی و کسر
 آن و سکون را و مبدل و فتح یا رتخانی و الف تیره است و اسما و رده بر پرده نیز
 اطلاق کرده میشود فصل ال سین المبدل اسم الفتح هر دو سین مبدل و الف اسم
 خرگوش است گوشت وی لطیم شیرین و سرد و سبک و عالج شکم و شسته
 طعام و واقع تنگی نفس و سبکات و عالج سہال و خون از جمله غذا و پوست افضل
 الفارستری است بفتح سین مبدل و سکون فاء و کسر را و مبدل و سکون باء رتخانی
 و در سز و خفای فون و سکون باء موحده اسم مرد است فصل الکاف سکندره
 پہلا کبیر مبدل و فتح کاف خاء فون و فتح ال مبدل و سکون باء و فتح باء فارسی و تحاء و اولام
 نسبی از کبیر است سکوه بفتح سین مبدل و سکون کاف و فتح واو و سکون اسم سینه است سبک
 ماس بضم سین مبدل و سکون کاف و فتح فون و الف سکون مبدل اسم از دست فصل الکاف
 الفارسی سگین سد بضم سین مبدل و فتح کاف فارسی خفاء باء و سکون فون کبیر مبدل و تشدید
 و ال مبدل یعنی بسیار و افق بود اسم رده است فصل اللام سلا بیت کبیرین
 مبدل و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون باء رتخانی و ثانی فون قافی و سلاویت
 نیز آمده است بعوض جیم و ال مبدل نیز و قلم است بسلام بضم تند و نرم و فتح پر میو و بو اسیر
 باہمی و جذام و استفاء و زردی بدن و تنگی نفس و تنگی و ضبط و الماس و خفا و بسیار لغت و غیر
 ال لافست

بسیار است از این خوب است
 صفات ان خوب است
 بیشتار مبدل و سکون
 خود بخوان ساونج زبانه
 در و پنج و خلیل عاق و زبانه شک
 از بسبب و رتخالی زمین
 در بین غنم و سبک و راسی
 در تنگی و رتخالی جوزی و
 بسیار در قافی و رتخالی
 از خوان از بسبب رتخالی
 114
 خود فون و سکون فاء و کسر را و مبدل و سکون باء رتخانی
 از کبیر مبدل و فتح کاف خاء فون و فتح ال مبدل و سکون باء و فتح باء فارسی و تحاء و اولام
 نسبی از کبیر است سکوه بفتح سین مبدل و سکون کاف و فتح واو و سکون اسم سینه است سبک
 ماس بضم سین مبدل و سکون کاف و فتح فون و الف سکون مبدل اسم از دست فصل الکاف
 الفارسی سگین سد بضم سین مبدل و فتح کاف فارسی خفاء باء و سکون فون کبیر مبدل و تشدید
 و ال مبدل یعنی بسیار و افق بود اسم رده است فصل اللام سلا بیت کبیرین
 مبدل و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون باء رتخانی و ثانی فون قافی و سلاویت
 نیز آمده است بعوض جیم و ال مبدل نیز و قلم است بسلام بضم تند و نرم و فتح پر میو و بو اسیر
 باہمی و جذام و استفاء و زردی بدن و تنگی نفس و تنگی و ضبط و الماس و خفا و بسیار لغت و غیر
 ال لافست
 خود بخوان از کبیر مبدل و فتح کاف خاء فون و فتح ال مبدل و سکون باء و فتح باء فارسی و تحاء و اولام
 نسبی از کبیر است سکوه بفتح سین مبدل و سکون کاف و فتح واو و سکون اسم سینه است سبک
 ماس بضم سین مبدل و سکون کاف و فتح فون و الف سکون مبدل اسم از دست فصل الکاف
 الفارسی سگین سد بضم سین مبدل و فتح کاف فارسی خفاء باء و سکون فون کبیر مبدل و تشدید
 و ال مبدل یعنی بسیار و افق بود اسم رده است فصل اللام سلا بیت کبیرین
 مبدل و مشهور فتح آن لام الف و کسر جیم و سکون باء رتخانی و ثانی فون قافی و سلاویت
 نیز آمده است بعوض جیم و ال مبدل نیز و قلم است بسلام بضم تند و نرم و فتح پر میو و بو اسیر
 باہمی و جذام و استفاء و زردی بدن و تنگی نفس و تنگی و ضبط و الماس و خفا و بسیار لغت و غیر
 ال لافست

بفتح سین مبدل و سکون باء مبدل و باء موحده و فتح باء موحده ثانی و خاء باء و فتح ال شده

در کتب لغت و معانی که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

وقائل کرم شکم و مفت شکم از واکنش مغز و معده که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

در کتب لغت و معانی که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

در کتب لغت و معانی که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است و در کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله

و خفا با وسکون لایم و با بند نیست زیاد از پیلک سیاه و چهار سهلو سرخ رنگ چون کهن
 شود سیاه میگردد و با شیر و خزان یعنی سوط کفند همه بلمنم از سر فرو و کرد و باب کوفه در د شقیفه
 بر روی پوست و بخش در دست و پا در اناغ با جنرات بخورد شکم بندد و با ناکت و این
 سازد همراه آب نیم گرم بخورد و ناف در شکم است و بعضی گفته اند حب لیس است و این قول
 از صواب بنظر می آید سحر پیرین نسیج می بیند و ضمیم و دال جمله مفتوحه و سکون جمله
 و کسر باو فارسی و خفا با وسکون یا نختانی و نون هم گفت در ایست فصل التوت سنگتره
 بنسیج می بیند و خفانون و سکون کاف فارسی فتم تا فوقانی و با و جمله سکون با حساب
 آیین کبری بخورد کاف اضافه و اهلینی سوزنده است بیوه بند است و لال لطافت
 مایل بزدی و در شکل قابل سبب سکون در مقدار زیاد پوست آن با یک گرم مسوی است
 کولاز سبب یکی پوست و ملاست آن استوار آن کلانی و رنگ آن فرق در میان آن کولانیتون
 کرده در کلا سرخی زیاد میباید هرگاه بر درخت لیمو ترش پخته نکرده پخته شود اگر
 پونه کولانیتون کولانیتون پیم سکلان شیرین ترش و پوست تنک آن کولانیتون و پونه بسیار
 ترش پوست سبطرانگی چون درخت کلان باشد اگر قسم اول بداشود و چون
 خورد بود اگر قسم دوم و اگر تخم شکره و کولانیتون میکند ثمری آر و لیکن کوچک است و تخمها
 در قاشها بسیار دارد و در قشها هم قریب یکدگر اند لیکن رنگ سنگتره آنکس حریص و سبزی مایل
 بسفیدی و برگ درخت کولانیتون یک طول و سبزی در و بسیار و رنگ آن کولانیتون با یک
 درخت سنگتره کلانیتون درخت کولانیتون از درخت نارنگی و برگ سنگتره بعد نصف برگ کشته
 طول و عرض بالجدله تراش نزد رانم سرد است در ادم مقوی اول و مغز و سکون جرات و نفع
 شکل و سبب هر دو قاطع صغیر و بطنم مقوی معده و ترشی و با عسل و اینو بسیار مرغوب طبالیح

در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله

در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله
 در این کتاب
 جلاله

نصفه خردن چای برین خضر خردن سفید
 خضر خردن سفید خردن سفید
 خضر خردن سفید خردن سفید

و بالجملة استعمال او در بیماری بسیار کم از آنجا که چنانچه در او ضرر زیاد در استعمال نمود بسیار
 قوی اند لهذا بعضی تراکیب دهند که ایشان بر استعمال مسوم بسیار جزی اند قوی تاثیر کم
 می شود و ازین قسم است فلزات کثرت را تم در او مذکور در ارضه و طلبه فوت باه بسیار استعمال
 کرده و بجهت خوردن بسیار کم داده چنانچه در چند ام که نسخه آن علاج الامراض قوم است فایده
 مینماید بعضی از ایشان بآن که میل نمودن قنبر تخم تاوره و جز آن نهنگ کند هر گاه این
 ایشان در سردی آوردند با استعمال او از مذکور مبادرت میکردند سردی مضر نمیشود و گمانیکه
 استعمال میکنند بگونه نفوس و مساک هم نماید و احتیاط در استعمال این صواب است
 سنگهای نفع مینماید و خاندون کاف خنار با و بار خنار فایده مینماید سنگها
 کبریتین و خاندون سکون کاف فارسی و خنار با و الف بعضی از ایشان نیز آمده اند
 سنگی اسم برین است سنگه جوته که کاف نفع مینماید و سکون کاف کاف خنار با و بار خنار
 اسم جوی که کل سفید داشته باشد سنگه کبریتین و خاندون کاف کاف موصود و سکون
 مار فو قانے و فتح کاف اسم است سنگ بصری نفع مینماید و خاندون
 سکون کاف فارسی فتح با موصود و سکون کاف کاف موصود و سکون کاف کاف فارسی اسم بسیار
فصل الواوسون تره بضم مینماید و سکون او و نون فتح مار فو قانے و موصود
 و سکون اسم سنگه است سورن بضم مینماید و سکون او و فتح مار فو قانے و سکون نون قسری
 بجز کند است نجیب است اکثر آن بصورت کشف که از درند چار سازند و پنجه مینورند
 همراه گوشت و بی گوشت هر دو خشک بک درشتی طعام و فساد بدم بود و بایر فتح نماید
 درکت پت از دانه کند و بعضی در بضم نوشته تا قبان ضعیف المده از یاد (زیت ام
 نخورند برای اصلاح بواسیر در زمان بسیار استعمال است بجهت قوی و در شکم نیز سفید نوشته

نصفه اشک بسیار استعمال
 با جیل نفع مینماید
 از زردی بود استعمال عدس
 بر شکر بود در وزن ادویه
 نفع مینماید بوزن ادویه کلاب
 دوازده دام بطرفین شکر
 سازد شربت از شکر
 همه باشد از جویضات بسیار
 بجزین و کبریتین و نفعات
 ۱۲۵
 آنرا از الکلیات شکر بسیار
 فایده مینماید بوزن ادویه
 آن را بوی مینماید از کان
 بکنود در جوی نفع مینماید
 کور بخان بوزن ادویه
 در کور شکر از شکر
 بکنود در جوی نفع مینماید
 برین ادویه بطرفین شکر
 بکنود در جوی نفع مینماید

نصفه اشک بسیار استعمال
 با جیل نفع مینماید
 از زردی بود استعمال عدس
 بر شکر بود در وزن ادویه
 نفع مینماید بوزن ادویه کلاب
 دوازده دام بطرفین شکر
 سازد شربت از شکر
 همه باشد از جویضات بسیار
 بجزین و کبریتین و نفعات
 ۱۲۵
 آنرا از الکلیات شکر بسیار
 فایده مینماید بوزن ادویه
 آن را بوی مینماید از کان
 بکنود در جوی نفع مینماید
 کور بخان بوزن ادویه
 در کور شکر از شکر
 بکنود در جوی نفع مینماید
 برین ادویه بطرفین شکر
 بکنود در جوی نفع مینماید

سینه زنده در سینه چار
 نیکان زنده در سینه چار
 در آن است خالص خواص
 در آن است خالص خواص

رسان است و چون او را با اعمال مخصوصه کشند نمایند از امر گانگ گویند سولفت
 پنج سینه و سکون او و خندان سکون سکون فار و بعضی ظاهر با فارسی نیز آمده یعنی سوا
 قسمی از دست بیستکالی یعنی با دیان کلان هر دو تلخ و شیرین و گرم و سبک و شسته طعام و
 دفع فساد باد و بلغم و تولنج و دماییل و ثبور و جین امراض چشم و صفرا و کثیر در قسم دوم خاصه در خارج
 زمان است امرونی رازبانه گویند سونطه بضم سین و دو او مجهول و خندان سکون دفع
 تا رندی و های بندی نیز و سبک هنگام بضم شیرین گرم و شسته و با نم طعام
 و حالبس قه و دفع تنگی نفس و سرفه و خله و امراض دل و آانس و حبه و حجاج اعضا و
 در ردل و مثانه و بوا سیر و دفع شکم و مصغه آواز و هرگاه ادرک بطریق مخصوص خشک گردد
 باین اسم سیمی میشود و خوب است که بسیار تخمه مجرب است در مجاله نافع و علاج الامراض
 مذکور است سوا بضم سین و دو او مجهول و نمره مدوده و غیره مدوده و در اسم مثبت است سوا با
 اسم والان خورد است سوا خشکی اسم پت پت است سوچر بضم سین و سکون
 و او و خندان سکون فتح جیم فارسی و سکون با اسم تک سنج است و حوض با اسم تک سنج
 است ای سوچل سورج که بضم سین و سکون او و فتح زو بهای و سکون جیم بضم سین
 و کسر کاف و خندان سکون با انتخابی اسم آدت است سوم و فی بضم
 سین و سکون و نیم فتح او و کسر او فوقه و سکون با و تخانی اسم بسیار است سو ویری
 بضم سین و سکون او و کسر ال ممله و سکون با و تخانی و کسر او ممله و سکون با و تخانی بوی
 می مانند بوی فیل است بود و گرم باشد و باد و تب نافع بود و او از صاف کند
 سویری سباه از رسان است سونکلی بضم سین و سکون او و خندان سکون فتح کالی
 فارسی و کسر هم و سکون با و تخانی اسم علفی است که ضرر و در بیوانات سوال بفتح سین

صاف نموده با عمل
 از آن چون قوام نیاید بود
 آتش زود آورده و جین
 نمایند پس زعفران و کلاب
 سوره اندازند بعد از آن
 نغز با مخلوط کنند پس سیم
 او به سوا می شکافند
 چینی داخل سازند بعد از آن
 شکاف با قدری نبات بنفشه
 ۱۲۶
 کاده اندازند و بخلوط
 نمایند و در ظرف صافی بگذارند
 قدری از آن شکر بخت مانند
 است خدایا او ز جیل که شایه
 این مطالب در آن کتاب
 با نامی که غایت شای دلی و نبات
 و بصری است و در آن کتاب خندان سکون
 سونکلی بضم سین و سکون او و خندان سکون
 سونکلی بضم سین و سکون او و خندان سکون
 سونکلی بضم سین و سکون او و خندان سکون

سینه زنده در سینه چار
 نیکان زنده در سینه چار
 در آن است خالص خواص
 در آن است خالص خواص

فصل اول در بیان غایت این کتاب
 فصل اول در بیان غایت این کتاب
 فصل اول در بیان غایت این کتاب

و هر دو در اقبال بعضی باقی در جمیع افعال سیاهی عمل آن گران قلیض دفع نموده علم و این
 اعضا پاد انگیزه و نبود از گل در چاره در میان سخن سیاه می سازند و الله ماجد و خدایه دوام ارض بار
 اجازت خوردن گل او را بطریق چاره جز آن میدادند و آچار این منظر چشم پوشش اندر
 طریق و چنانست که او را که در آب گنبد اشتر بشویند و قدری خوردن افسانه نموده در وقت
 شرف اندازند تا ترش گردد و گرمی آچار کم میشود و آچار پنجم وی جمله باره دفع کند
 برگش ناساییده رقره شایسته طلا کنند و در کند و اگر برگ را پنجمه بخورد در دل امفید
 سیدی می نفیج سیدین و خوار باد کسر ال هله و یا تختانی بچول و کسر نوره و یا تختانی
 ثانی بچول بنهال بقدر نیم گرم در یاده از آن برگ آن مشابه برگ تلی سرد و تزو افم
 و شواری باد و نافع است در دست و پا و خلق بکایدن خوردن سرخ و سفید میشود
 رجه قتل سباب بکار آید و غیر ساییده بر غضب مالیده بهر زنی که جماع کند فریفته شود
 کسر سوسه نفیج سیدین و یا تشدیه سیدین ثانی سکون باهله و ضم جم و سکون او و
 کسر لام و سکون باهله سوسه سوسه است یعنی پنج بسیار دارد و ستاره را چون پنج پندار است
 باین اسم می گفته ساسر سوسه نیز آمده است ابو نصر الف دست مولی زیر سخا که نفیج سیدین
 پهل و فتح او الف فتح کاف فارسی و فتح او اسم نکهار است فصل ایثار الی سوسه
 سیمیل کسر سیدین و یا تختانی بچول و خفا و لون فتم باد موصوفه و سکون لام دست
 بنه است کلاست برگش مشابه برگ جاسن لیکن در طول عرض باد از آن و از برگ
 پیل در عرض بقدر نصف در طول و در برابر آن در سطرری و رنگ ظهیر و گیاره ماشلی
 و گل او در ابتدا چون بکاین در وسط مشابه گوارد در انهار و بقدر لیون کلان و
 از آن بهار کند سرخ شود مشابه گیاره کاغذ سرخ که بر سوسه آنگذای میگنارند بعد از آن

از بیان غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب
 از بیان غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب
 از بیان غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب
 از بیان غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب

کسر سوسه نفیج سیدین
 کسر لام و سکون باهله
 کسر سوسه نفیج سیدین
 کسر لام و سکون باهله
 کسر سوسه نفیج سیدین
 کسر لام و سکون باهله
 کسر سوسه نفیج سیدین
 کسر لام و سکون باهله

علم و این غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب
 علم و این غایت این کتاب

شکر خوردن بیغذایان شکر خوردن بیغذایان شکر خوردن بیغذایان شکر خوردن بیغذایان

دلبندان گزید گفت زوجه من سینه زن دیگر ازین جوان تر دارم محشر خواستم و گفتم
 هر چهار زن میرسی گفت آری لیکن هر شب ده مرتبه که هشت مرتبه باشد من متخیر شدم
 سال عمر من بیدم گفت صد و سه سال پس حیرت بر حیرت افزود و او تخیر من شایه کرده گفت
 و قتی که نچاه ساله شدم پس ضعیف ناتوان گشتم و کام بر آشتن بقدر نبود که در مقام دارم
 بر حال من مطلع گشت و در از فرمود من این عمل نمودم پس تعالی این قوت مرا عطا فرمود
 بعد التماس حکیم مذکور دارو را آن بیان نمود و گفت بیخ در خسته سنبل جوان تازه که سفید
 و مانند گندم از کت دیر آورده پارچه نموده در سایه خشک ساخته سفوف کرده از پارچه
 گذرانیده بر این شکر تری اصل نماید و چون سازند هر روز ناشتا مقدار چندم تا دهم
 بخورند و از ترشی پرنیز نمایند و نیز آن پیر بعد قسم یاد کرد که پسری دارم هشتاد و پنج سال
 او در جواده سال متواتر این معجون را خورده است او هم قوت جوانی و دلد و بکرمی سفید
 در ریش ندارد پس هر خود را طلبیده پس حکیم ملاقات نمود و همچنین حال بیان نمود و اعلام
 بحقیقه الحال سنبل بکسر سیرج و یار تخمانی مجهول منخام زنون بار بوجیده و عرض کردم
 نیز می آید یعنی سیم رتنی مشهور است ریشه میدواند و برگ بار او نیز خورده و از وسط
 عریض بعد از آن عرض کم شود تا آنکه بانتهای رسد در انجا بر کج کل پیدا کند و کل کوه
 دارد بخش رنگ مایل بسفید و تخمهای او مثل پسته در طول عرض زیاد و دهانه
 سینب کینوخ به پهلوی املی و با قلابندی نیز گویند سرد است و گران قابض نفاخ و چون
 اندکی غموصت دارد لهند مقوی معده نوشته اند و واقع فساد صغیر و فرزند طعم دهند بیان
 واقع باد نوشته اند و این خلاف مشاهد است در تولید نمودن او با درج سلی نیست و آنکه گفته شود که
 بند با واقع با دارا گویند که از خوردن او با واقع شود نهاده باشد با واقع با واقع است گویند که
 آن را گویند که از خوردن او با واقع شود نهاده باشد با واقع با واقع است گویند که

بندی از کرم باشد و نه
 زیاده هر زیاد است مقدار
 موجب عجز و کمی آن
 باعث ضعف میشود فاما
 بیش از حد است
 نسبت به شخص
 است بواسطه تخلف
 و بعضی
 قضا می نمودن حکام
 با کسر ایشان
 ۱۳۱
 چنین در اولی که از
 این استنباط زما سنبل
 یا به نیرا که از باد و گرم از لوازم
 طبع است که مبتالبت است
 که جمع طعم زیاد خواهد
 شد ضلعه سرد را گنجایش
 آن نخواهد بود و غلظه خواهد
 نمود و در زیاده

آن را گویند که از خوردن او با واقع شود نهاده باشد با واقع با واقع است گویند که

بافت بسیار بافت
 از فاسد بود
 از فاسد بود
 از فاسد بود
 از فاسد بود

سینه که از کوشن پهلوانی از پهلوانی باسی این درازتر و بزرگ تر و گرم و گران و واقع فساد
 باد و صندل و بلغم سینه که کبیرین و باه تخانی مجبول و ضم با شهور خوار آن مضافون
 سکون آل هندی درخت صحرانست خاردار گویند لبرنی زقوم است لیکن زقوم را مثل
 بیله نوشته اند و سینه را نمی شود و تیز در گران سبیل و سینه طعام و واقع مستفاد فساد باد
 و زهر و بیکار پر و جذام و خط و زردی بدن و خط شکم و نفع و باد و گول و آمان شکسته سنگنا
 قسم اصلی سرخ است و گلگون و شیر او نیز سرخ باشد و اگر رجا باشد و شکم اندازند سفید گردند
 و در کجای تر و خشک و سبز بکار آید بعد از آن زرد است و دیگر تدهار او ازین برد و قسم بر
 و سیاق قیام میشود بعد از آن بی خار و ازین سنبل کبار قیام میشود و ادنی او خار و است
 شیره او در رساین بکار آید سیو کبیرین و مشهورترین مجرب و سکون است و نفع و قیام
 نانی و مشهور مجرب و ضم آن سکون او و بیوض او بیم هم آمده است یعنی سیم عظیمین و همچنین
 فسی است از که سینه درخت هندی بسیار شهور از درختهای عظیم است بعد از آن
 میشود و چوبش بیهارت بکار می آید و گرم در دمی افتد و کینه نمیشود مگر بعد از مدت بسیار
 اگر در نقصان باه بر بند برکش خود در وایل بطول اندکی و نوک بسیار کوچک دارد و صاف
 برک هم و پهلوانی بسیار قلیل الرخاست در دو سه دانده باشد و طول آن نیم گره و گرم
 از آن هر دو گرم و صلیح قرصی منقرط و مسقط حمل و واقع جذام و برص و قابل گرم سکون و واقع
 در رشانه و در مایل و شوره سوزش اعضا و فساد خون بلغم و حابس نفع او در اصلاح جو
 و شوره بنیاید و راقم نیز آمده و اهل فرنگ این چوب را بسیار استعمال میکنند و این باد سایه و کوبند نفع
 باد فاری او و واقع سینه و او سکون تا راقم قالصیفه جو بنیاید و بر آن کوبند و نفع میکند
 راقم نیز آمده و طریق استعمال آن بدین طریق است بکبر نبر براده چوب ششم که از اباد سا گویند نقد

بافت بسیار بافت
 بسیار پیدا کند نباید خورد
 در گاه اشتباه صادق
 غلبه نماید دیگر سینه از آن
 حاجت نباشد باید که
 بنایبست اشتباه از دور
 طعام خوردن با وجود اشتباه
 صادق در صورت دفع کردن
 اشتباه و خوردن طعام
 ۱۳۳
 از اشتباهیان و از اشتباه
 بطن سینه و سینه و کوبند
 از فاسد است بسیار بافت
 و غیره
 کازب است بسیار بافت
 بافت بسیار بافت
 خارج است بسیار بافت
 کزب است بسیار بافت
 بافت بسیار بافت

بافت بسیار بافت
 بافت بسیار بافت
 بافت بسیار بافت
 بافت بسیار بافت

روز پنجشنبه بیست و یکم ماه رجب سنه ۱۰۳۳

نیم جام لیکن باید از در میان چوب و که مرغ می براید گیرید در کیم پا و آب بچوشان تا نصف
 باشد صاف نمود و شربت ساده داخل نموده بخوراند و بمقدار شام بخوراند و بعد از شش روز
 میداده باشند هفته دو هفته بست و بگر و چهل روز استعمال باید کرد مفوض براسی طبیب است
 ترکیب بست ششم ساده بگیرد براده چوب ششم نیم انار و در شش آن آب پاست پاست
 بچوشانند هر گاه نصف یا فرود آورده صاف نمایند و باشد ظل قند توام آورند و در
 گلاب ازند و شش قند صبح و شش قند شام همراه جو شانه مذکور خورده باشند و اگر خواهند
 در قوای مذکوره قوی گردد هر گاه در نیم انار یا بنز چهار توله شانه پیش از قند داخل کرد
 بچوشانند ترکیب بر سهیل هر گاه او در شربت لقمه هم بر سوخان کس از خرک یک توله
 جدا بعد از وقت پنجم قدری در وقت مذکور داخل نمایند و قیلکه بقوام برود آورده و در
 تا یکی ده توله یا یک تخته اضافه نمایند و از ترخوانند تقویت و تصفیه خون فرغ آنک
 درین بست باید که چهار توله شانه پیش از قند در محنت بر اندازند بعد از این در میان
 و غیره داخل نمایند و ده توله از همین قشق صبح با جو شانه مذکور بخوراند غذا و چوب استعمال
 این ترکیب و نان بجا و از مجموع قنات بر سینه نماند در روز استعمال شربت مرکب نام
 هم جناب است اعلم سیمال بسیرین و یا بختا و الفم گوشتش معوی عفا
 سوله می و افع بار بهار بادی دوق بربی این می گویند و بقار کس خالی نماند سینه
 بکسر سیرین و سکون یا بختا و خفا و نون بدون نون و ما نهی بقاری شیر گویند
 در لفظ با که گذشت سینه است بکسر سیرین و یا بختا و نون و نون قانی و قهریم و خفا و نون
 و نون قانی نماند معوی و در آن جنم از بار سینه می بکسر سیرین و سکون یا بختا
 نون کسر ال و سینه و سیرین یا بختا و نون از ناری و از دست که بجز نزدیک است و در

بست ششم ساده بگیرد براده چوب ششم نیم انار و در شش آن آب پاست پاست
 بچوشانند هر گاه نصف یا فرود آورده صاف نمایند و باشد ظل قند توام آورند و در
 گلاب ازند و شش قند صبح و شش قند شام همراه جو شانه مذکور خورده باشند و اگر خواهند
 در قوای مذکوره قوی گردد هر گاه در نیم انار یا بنز چهار توله شانه پیش از قند داخل کرد
 بچوشانند ترکیب بر سهیل هر گاه او در شربت لقمه هم بر سوخان کس از خرک یک توله
 جدا بعد از وقت پنجم قدری در وقت مذکور داخل نمایند و قیلکه بقوام برود آورده و در
 تا یکی ده توله یا یک تخته اضافه نمایند و از ترخوانند تقویت و تصفیه خون فرغ آنک
 درین بست باید که چهار توله شانه پیش از قند در محنت بر اندازند بعد از این در میان
 و غیره داخل نمایند و ده توله از همین قشق صبح با جو شانه مذکور بخوراند غذا و چوب استعمال
 این ترکیب و نان بجا و از مجموع قنات بر سینه نماند در روز استعمال شربت مرکب نام
 هم جناب است اعلم سیمال بسیرین و یا بختا و الفم گوشتش معوی عفا
 سوله می و افع بار بهار بادی دوق بربی این می گویند و بقار کس خالی نماند سینه
 بکسر سیرین و سکون یا بختا و خفا و نون بدون نون و ما نهی بقاری شیر گویند
 در لفظ با که گذشت سینه است بکسر سیرین و یا بختا و نون و نون قانی و قهریم و خفا و نون
 و نون قانی نماند معوی و در آن جنم از بار سینه می بکسر سیرین و سکون یا بختا
 نون کسر ال و سینه و سیرین یا بختا و نون از ناری و از دست که بجز نزدیک است و در
 ۱۳۳۳
 بقول و فاکر که خورد
 علی و القاسم خورد
 که نفس در بزرگین فاد
 کسیر نفوس بیام با علم بطن
 و آنکه برون و از برون است
 بکسیر از بار نورد در بلاد
 که خوردن آن در دس
 پنج است و از اطفال
 خوردن هر روز

بست ششم ساده بگیرد براده چوب ششم نیم انار و در شش آن آب پاست پاست

داوست در میان فرس
بسیار گزیده در کشته
اشتها آورنده کسل
داوست در زین با بزر
ضعیف از بر هم از در حفا
راشک یکند و او است
معا بهاسام در کسل
و ضعف ساسام در کسل
داوست کسیرین
مده است
۱۳۳
اشتهای با ضعیف
و بین با گرم بسیار و در کسل
نخسین چشم و کسل
ضربان انگشتی در کسل
داوست طفاک استک
نوت را ساقل و کسل
فاصله و طفاک استک
فصل
فصل که ام غذا است
در عادت عادت مقدم
است و آنچه در آن

تقریری خراشیده و آب عامی تا نما نفاخ بعد از آن در زمین رسوب آن مقوی باه است
سیلیکتری کبیرین و سکون پنجاه مجول و لام و فتح کاف و کسیرین و کسیرین
پارچه اسم سر کولاست در فارسی کجاست گویند و در فصل را به کور شد سنید و کسیر
سیلیک و پارچه نامی مجول و خندانون فتح و ال مهله پارچه اسم است و کسیرین
سینک کبیرین و سکون پنجاه و خندانون کسیرین و سکون پنجاه
تسمی از جمله است که در میان این اسم صا و را اشکوی نوشته و در حرفه موجود و کسیرین
گذشت سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
سوار از کسیرین سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
مثل قلمی است و بر بی سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
پارچه نامی تا سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
شمی است و در زمین به سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
در با ضافه یا تا سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
و بدن قوت دهد و هر انافع آید سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
و لغت سیک گویند و خواص قفاخ و لاتی در کتب قوم است و سیک کبیرین و سکون پنجاه و فتح تا فوقانی و کاف و اسم است
نیز گویند نیز خالی از تقویت دل نیست خصوص بر بازان مقوی باه است و قفاخ و حلام
که ترش فرغت بود و هر بعضی نفس آرنده هر فرد قلط صفا و صلح آن نمک

فصل که ام غذا است
در عادت عادت مقدم
است و آنچه در آن

حرف اند ... عادت مستعمل ...

سیت سار ضم سیمین و خوار باو تختانی و سکون تا رفوقانی و فتح سیمین علی و الف در اول
 و کبریا باید سیمیا کبر سیمین و باء تختانی مجهول مخار باء موصوده و فتح یا تختانی و الف
 سیمیا کبر سیمین و یا تختانی مجهول و فتح واو و الف اسم بیله است یعنی لاین نیست که
 خدمت این باء کرد و معنی هر دو لفظ یک است سیمیا پس کبر سیمین و سکون یا تختانی
 و فتح تا رفوقانی و الف و فتح باء فارسی و خوار باء سکون لام مشهور به شرطی میوه نندست
 تخارف شیرین و معتدل و مولد نمی و مغز و مقوی فی و دفع خفقان بابتین
المعجم فصل الالف شال و مان بفتح ثبین بعد الف و سکون لام و فتح
 وال همایه و خوار باء و الف و نون قسی از برج است و در خواص مثل ساشی شاخل
 بفتح ثبین مجده و الف فتح خازر و سکون لام اسم هر است شمالی بفتح ثبین مجده
 الف کرام و سکون یا تختانی اسم همان است یعنی برج شالو کبک بفتح ثبین مجده
 و الف کرام و سکون او و کاف یعنی نج کول در کلهار باید شال بر بنی بفتح ثبین مجده
 و الف و لام و فتح باء فارسی و سکون اهل و کرون سکون تختانی مشهوره شاکون
 بفتح لام و سکون واو و نون ارنه است گران و دفع تب و تکی لغز و فساد باء و صغره و بنیم
 عقیان حایر اسهال و نافع خشکی هرغت و هات را و مقوی اعضا است و سپی از زبان
 است و درد تبری آورده که فرّه تیز دارد و نپس و سیلان نمی و اما س بر این کرام
 شالا کبره بفتح ثبین مجده و الف ضم سیم و کاف و یا بندی قسی از برج است که بز
 آب آن روید و مطابق ساشی و در منافق کمتر از آن **فصل الیاء الموصوده**
شبت بفتح ثبین مجده و سکون سوجه و ضم باو تختانی و سکون او اسم گلست مشهور که
 قسی از آن شبت دهد و آن سفید و زرد و سرخ و بخش بود و گرم و خشک و دوم خوردن

پس هر ماضی از ضمیمه
 آورد باء که عادت دو باب
 خوردن چندان از اختراعات
 برکت بخصه با عادت
 کجوت بوده باشد و بیت
 خوردن نیز بخت و سبل
 و بجز افات عادت و سبل
 آنکه ندید هیچ عادت در وقت
 خوردن نامبر کسی که حالت
 خوردن گشت و مان دارد
 داشت و مان در حق او پسر
 است و ستادین باز اینها پسر
 گشت همون گوشتها
 داشت پیش یک از دیگر
 یا یکسان است بلکن ماده
 یا یکسان تا که میضه نماید و با شد
 و زاو تا که با یک ماده باشد
 بهر سبت و نیکو زمین از کبر
 خوردن گوشت همان

۱۳۵

گوشتها از زبان ... کله از زبان ...

ساده و نان غیر بسیار
 در کوه زود دریم
 بهر کسی در سینه دان
 که از این علم نان گدازد
 نان گدازد نان با ناس

سه توله از آب تازه وی یا از خشک سبده او در بول و حیض و فرج جنین مرد و شیر است
 و جمول از تازه او همین عمل کند بویید او محلول بنم و مانع و ریح و غلیظ مصدق درین صبح و عصر
 روغن گل و سرکه روغن کبک بسور گل ساخته باشد بجایت محلول بود شراب و نماد او در بول و حیض
 جفتین عاقر قرحا و تخم طائر در کبر برای نمونط سراج الاثر و برای مرم مایید و خورد و مفید
 همچنین برای مخرج مفاصل فصل التاء الفوقانی شست پتری بفتح شین مسجد
 و سکون تار فوق الفوق با فارسی و تار فوق باشد دو کسرا جمله سکون یا شینا که چار و در کا
 بیاید شتا و ریفتم شین و تار فوق الفوق و فتح و دو سکون جمله اسم شین نهال صحر ا حار و از آب
 شاخ و شاخ بار یک تنه او و شاخها دیگر بسیار بار یک بقدر رو دگره و کم و زیاد بر و روید
 برگ بسیار بار یک یزه مثل تار بر شیم وار و در مجموع بر کها او کیو ع شایست بر و وار و
 درخت او بقدر سه گز کم و زیاد از آن و در القدر دانه غلبه و در زیر درخت بقدر یک
 پنج بود سفید رنگ بار یک نیم گز کم و زیاد از آن شیرین و سرد و تر و در او دفع فساد باد
 و بنم و صغرا و خون اسامی اعضا و بهی و فرایده شیر زنان از جمله ساین است و بجهت تقویت
 باه غلظت سینه و معالجه سرفه استعمال باقم آمده و قسمی از کلنگها بهمانا است سرد و دفع فساد
 و سکر تری امراض چشم و مقو دل در او خرد و در او از جمله ساین این اسم نوشته اند شست مو
 فتح شین صمغ سکون تار فوقانی ضمیم و سکون او و کلام و سکون بار تخانی اسم سرد است
 شت کرمان فتح شین سکون تار فوقانی فتح کاف سکون او جمله فتح شیم او اسم سهل است بسیار کار
 فصل الراد المصله شریفه بفتح شین صمغ و کسرا جمله سکون یا شینا و فتح فاء خضار نام استیا سبل است
 شکر کرمان فتح شین سکون او جمله فتح کاف او جمله کاف اسم شکر است و از تمام بود شکر و دفع
 برکت است و پسته و بهر و غلبه و کسرا و شکر او و کسرا و فتح فاء و سکون او و کسرا و سکون

در کوه زود دریم
 ساده و نان غیر بسیار
 بهر کسی در سینه دان
 که از این علم نان گدازد
 نان گدازد نان با ناس
 در کوه زود دریم
 ساده و نان غیر بسیار
 بهر کسی در سینه دان
 که از این علم نان گدازد
 نان گدازد نان با ناس
 در کوه زود دریم
 ساده و نان غیر بسیار
 بهر کسی در سینه دان
 که از این علم نان گدازد
 نان گدازد نان با ناس

نان گدازد نان با ناس
 نان گدازد نان با ناس
 نان گدازد نان با ناس
 نان گدازد نان با ناس

مسام بس با زبان کس
بکشاید از افرا
بن با بر
بن با بر

نسخ شین و خوارون کاف فارسی کسر او و یاد تخالی ببول او اسم است که مشهور
به ادک است شنگه پس یعنی شین و خوارون سکون کاف فارسی و خوار و قسم فارسی سکون
شین و کسر و کاف سکون با و تخالی شنگا بولی است یعنی کاف مثل شنگه است شنگت
نسخ شین و خوارون قفم کاف فارسی و سکون با و جمله و خوارون قفم است شین و کاف سکون
با معنی صغیر و شین کف یعنی شین و خوارون قفم با و سکون سکون اهد و فتح کاف و سکون
نون ال نه اسم بار آگند است شنگا بولی شین و خوارون قفم کاف خوار و
ضم بار و سکون او و کلام سکون با و تخالی اسم بار آگند است فصل الواو و شولی بضم شین معجم
و سکون و او کلام و سکون با و تخالی اسم زر و جو بجر است شین و سکون بود و اشتباه
درین بی آورد شور ه بضم شین و سکون او فتح با و جمله و سکون با اسم البقرات
لمین طبع بود و صغیر از یاد کند و چون با زوم کرده بر دانه او ایسر متصل شده بر
انبار با بگند و با جمله بجه او یا روزا ک استعمال نموده شده گویند که حکیم می ساجه
اکبر با و شاه در حسن لعل که هیچ دو آگنده نیست بخورند شور و محلول در آب
نموده بود شوناک بضم شین و سکون و او فتح نون الف سکون کاف اسم او
فصل الیا الهوز شین بضم شین و سکون با و سکون با و عوض تا و فوقانی شود
وال است یعنی شیدا اسم عمل است شین بضم شین و خوار و ضم تا و فوقانی
و سکون او و تا و فوقانی ثانی اسم نوت است فصل الیا التتانی شیوناک
شین معجم و سکون ببول و فتح و او و نون الف کاف فارسی ساکن اسم او است سیاما
که شین معجم و یاد تخالی قفم و الف و فتح و الف و سکون کاف اسم ساوان است شینیا
که شین معجم و یاد تخالی ببول قفم تا و فوقانی و الف قسمی از دو پست شین و سکون

بسته ماند از سبیل قوی
علاج باید که فصل
از بیان اگر اطمینان
مع کردن بنامین کلام افند
تختلف اهازت داده اند
و در کلام کافست ساخته
اند بر آنکه خوردن طوم
بسه طوم که هنوز طوم
اول بنفسم زنده
۱۳۸
است منوع است
ازجا که زعم اول
انوار فراج بود
تا بسبب
بسیار است
صورت بند و مشه
بسیار است
بسیار است
بسیار است

بسیار است
بسیار است
بسیار است
بسیار است

اندرود بنام شریک بر سر نام پدید آمدن از آنست از شبنم لطیف و پاکیزه از آن پدید آمدن پدید آمدن

هندی و سکون یار تختانی اسم کجلا است کاپهل بجاف الف که بخره و خفانولون فتم
باز خاری و باد سکون لام نام است فرخت و تیز و واقع فساد باد و بلغم و تب تکلی نفس و تیز
و بواسیر و سرفه و امراض کلوت است کاپهجه لفتح کاف الف و خفانولون فتم خیم فار و باد
و بدون نون یا نیز آمده است یعنی کاح بست و صلح فریبی و واقع و مایل و شور
و مقوی چشم و آن اسم زجاج است کالیریزی لفتح کاف الف که لام و سکون است کاح
وزار و مجرب و سکون یار تختانی ثانی در راه مبله و سکون یار تختانی ثالث و از ایت سیاه رنگ
و در از بقدر دو برابر زیره و کندگی اسم قر و مانا نوشته اندونی لاصل غیر است سیاه آ
اگر استعمال است گرم و محلل معلوم میشود برای اورام طبعی و غیره مفید کاشت
فتح کاف و الف و شین سنج و تار فوفانی هندی همی ازیست که است کربا
خت باشد کار پاسی لفتح کاف الف سکون راء مبله و فتح با و فارسی و الف
و سینه کسوز و سکون یار تختانی اسم درخت خطن است کالند بجاف و الف
که لام و بگون نون ال هبل اسم تربوز است که تخمش سیاه بود کاربرد لفتح کاف
و الف سکون راء مبله که بار موجه و سکون یار تختانی و لام اسم کریده است و در باره
مفوحه و لام شده و سکون یار تختانی کار ملی اسم کوبله جنگلی است کال سینه
بکاف و الف سکون لام و کسین مبله و خفانولون بار موجه و کسوز و بار تختانی و عی از
سیاه است گرم و ثقیل و واقع باد و بلغم است کانسال فتح کاف و الف خفانولون و سینه
و الف شهور عرض الف یار تختانی کانسلی در فارسی دمی گویند کران گرم و بلغم و مقوی
چشم و واقع فساد بلغم و صغرا است کاسه مانده لفتح کاف الف و فتح نام هندی و باد و الف
و خفانولون و ال مبله هندی و الف میگوبند اسم لسان الثور است کالاکو لفتح کاف و

و فخر سکه مقوی دل و عینه
صفت و خفان است از نوزه
را باید که آب بنویسند و نوشند
بیکدم در نهند دو قط در آن
نوشیدن نماید و هنگام وقفه
و در زدن ظرف را کنار کند
و از شکر بسکه در عوام مروج
است که گمان است
۱۳۲
باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه

باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه
باید که در سینه از نوزه

عاجت ان در علم نجوم و حساب نجومی و حساب نجومی و حساب نجومی

والف لام الف وضم كاف و او مجهول و فتح راه هندی الف هم کثر است کاچه لون
بفتح كاف الف فتح هم فارسی با فتح وضم لام و سکون او نون اسم سخته نباست که کف آکینه
است بله الرجان نیز گویند اندک شور بود و خون صغیر او مرارت زیاده کند لغیر کم نماید و قوی و قوی
را نافع است و اسهال پیداورد و سفید چشم زایل سازد و چون طلا کند خارش و جرب نافع است
و بغایت صفت طوبات معدیه است کاشته با اول بفتح كاف و الف شین صفت و فتح نادر
خوقانی بنده هندی و با فارسی و الف فتح دال هندی و سکون لام قسم دوم با اول است
که شست کاشته با اول بفتح كاف الف فتح شین صفت و نادر خوقانی هندی و الف لام ضموم
و او ساکن همی از بنده است کاشته همی با کاف الف فتح شین صفت و سکون کاف فارسی و نادر
و کسرون و یار تخانی اسم کشای خورد است کامیو چی الف کاف الف سکون هم هم
با موصوفه و او مجهول و کسر هم سکون یار تخانی اسم بالیرنی است کالیه کاف و الف
و کسرام و سکون یار تخانی و فتح هم سکون او هله و کلیه خراف الف نادر نباشد خورد
بود و شاخ و برگ یک که چاک دارد و خشک است که میفرشند مکنی صفت مشابهت با مکنی
و بار او بقدر عذاب دارد و دراز و باریک اغبر زایل بسری و زردی در حالت خشکی و قسم سیاه
سفید و سیاه هر دو چرب شیرین نفعیل بود و نسی بخراده غلبه غلاط لکه را بر باید و نسی
فرج زنمان که سینه سخته و پخته باشد از او نفع کند و قابض نفع و رافع استقا و قسم سیاه
اشتباه است کاشته همی بفتح كاف الف و تخان نون و کسر کاف فارسی و نادر او سکون تخانی
سرد است و تره تره شیرین دارد و تقوی بر آن است و زنگ ن بر آن زرد و قابض است
با در نلیه و تلخه بر باید و در نافع بود کاشته الف فتح کاف الف تخان نون و دال جمله
مفتوحه و الف اسم محصل است و گاهی نفع کولی نیز اضافه نمایند کولی کاشته گویند

نوشته شده است
در این کتاب
در بعضی کسان
مقام کشته شده اند
توان آب سرد و خنک
استقامت و خنک
در بعضی کس
باید که در این
باید که در این
باید که در این
باید که در این

۱۳۳

المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر المصابر

باز در مصارف جمیع بسیار می آید لهذا این اسم نامیده شده شارب بر پاری می باشد

چون این پیاز در مصارف جمیع بسیار می آید لهذا این اسم نامیده شده شارب بر پاری می باشد
و بقدر سه چهار برابر پیاز می شود و حرمانست و خواص در غصص غصص در قوم ساخته اند
کاگولی بگاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او و کسرم و حوص لام و او هم آمده است
سکون باء تخانی در افعال مثال بگیر کاگولی که در حیم مذکور شد فصل الباء الوحده
کباب چینی نفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحده ثانی و کسرم
فارسی و سکون باء تخانی کسرون سکون باء تخانی تریخ و باضم و شتبه بخشند
و این دافع باد و بلغم بود فصل الباء الفارسی کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فاد
و سکون او و راه جهاد و کسرم باء موحده و باء مجهول و لام کلی است چرخ برگه بگل زعفران
از رنگ آبی زکته چار جک نفتح کاف و کسرم فارسی و تا فوقانی شده و خطا
با و الف و فتح باء مبله و حیم و سکون کاف نوعی از سورجان است تیز سرد و خشک و از
سوزش اعضا و صفرا و دافع قباد خون بلغم و قوبا و گرم شکم و دافع قباد زیر کپاس
بفتح کاف و تا فارسی و الف سین مبله شیرین است و گرم و سبک و دافع قباد و باد و حرمت
نظن است و بعضی سرد نوشته اند و تخم وی شیر حیوانات را از یاده کند و صفرا و بلغم
و تشنگی و تعب اعضا و صرع را نافع است و پینه چکلی سرد بود و مزه درین یاده سازد و
ریشه او در چهار نافع است کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و راه جهاد و بعضی
بعده از کاف مبله اضافه مینماید یعنی کپور سرد و سبک و معوی باء و چشم و دافع سوزش
اعضا و نیزگی در میان فریبی مفرط و خشکی و اناس اعضا و فساد زیر و مجلی مسام بعرلی
گویند و چهار قسم است پوتاس و هم است و باس و اوی بهاس که خاصیت کباب
و نیز که اسم کباب است کپور می نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و کسرم مبله و سکون

باز در مصارف جمیع بسیار می آید لهذا این اسم نامیده شده شارب بر پاری می باشد
و بقدر سه چهار برابر پیاز می شود و حرمانست و خواص در غصص غصص در قوم ساخته اند
کاگولی بگاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او و کسرم و حوص لام و او هم آمده است
سکون باء تخانی در افعال مثال بگیر کاگولی که در حیم مذکور شد فصل الباء الوحده
کباب چینی نفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحده ثانی و کسرم
فارسی و سکون باء تخانی کسرون سکون باء تخانی تریخ و باضم و شتبه بخشند
و این دافع باد و بلغم بود فصل الباء الفارسی کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فاد
و سکون او و راه جهاد و کسرم باء موحده و باء مجهول و لام کلی است چرخ برگه بگل زعفران
از رنگ آبی زکته چار جک نفتح کاف و کسرم فارسی و تا فوقانی شده و خطا
با و الف و فتح باء مبله و حیم و سکون کاف نوعی از سورجان است تیز سرد و خشک و از
سوزش اعضا و صفرا و دافع قباد خون بلغم و قوبا و گرم شکم و دافع قباد زیر کپاس
بفتح کاف و تا فارسی و الف سین مبله شیرین است و گرم و سبک و دافع قباد و باد و حرمت
نظن است و بعضی سرد نوشته اند و تخم وی شیر حیوانات را از یاده کند و صفرا و بلغم
و تشنگی و تعب اعضا و صرع را نافع است و پینه چکلی سرد بود و مزه درین یاده سازد و
ریشه او در چهار نافع است کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و راه جهاد و بعضی
بعده از کاف مبله اضافه مینماید یعنی کپور سرد و سبک و معوی باء و چشم و دافع سوزش
اعضا و نیزگی در میان فریبی مفرط و خشکی و اناس اعضا و فساد زیر و مجلی مسام بعرلی
گویند و چهار قسم است پوتاس و هم است و باس و اوی بهاس که خاصیت کباب
و نیز که اسم کباب است کپور می نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و کسرم مبله و سکون

باز در مصارف جمیع بسیار می آید لهذا این اسم نامیده شده شارب بر پاری می باشد
و بقدر سه چهار برابر پیاز می شود و حرمانست و خواص در غصص غصص در قوم ساخته اند
کاگولی بگاف و الف و ضم کاف ثانی و سکون و او و کسرم و حوص لام و او هم آمده است
سکون باء تخانی در افعال مثال بگیر کاگولی که در حیم مذکور شد فصل الباء الوحده
کباب چینی نفتح کاف و باء موحده و الف و سکون باء موحده ثانی و کسرم
فارسی و سکون باء تخانی کسرون سکون باء تخانی تریخ و باضم و شتبه بخشند
و این دافع باد و بلغم بود فصل الباء الفارسی کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فاد
و سکون او و راه جهاد و کسرم باء موحده و باء مجهول و لام کلی است چرخ برگه بگل زعفران
از رنگ آبی زکته چار جک نفتح کاف و کسرم فارسی و تا فوقانی شده و خطا
با و الف و فتح باء مبله و حیم و سکون کاف نوعی از سورجان است تیز سرد و خشک و از
سوزش اعضا و صفرا و دافع قباد خون بلغم و قوبا و گرم شکم و دافع قباد زیر کپاس
بفتح کاف و تا فارسی و الف سین مبله شیرین است و گرم و سبک و دافع قباد و باد و حرمت
نظن است و بعضی سرد نوشته اند و تخم وی شیر حیوانات را از یاده کند و صفرا و بلغم
و تشنگی و تعب اعضا و صرع را نافع است و پینه چکلی سرد بود و مزه درین یاده سازد و
ریشه او در چهار نافع است کپور بیل نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و راه جهاد و بعضی
بعده از کاف مبله اضافه مینماید یعنی کپور سرد و سبک و معوی باء و چشم و دافع سوزش
اعضا و نیزگی در میان فریبی مفرط و خشکی و اناس اعضا و فساد زیر و مجلی مسام بعرلی
گویند و چهار قسم است پوتاس و هم است و باس و اوی بهاس که خاصیت کباب
و نیز که اسم کباب است کپور می نفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون او و کسرم مبله و سکون

مصب ان فواکه زیند
 وقت خواب با بعد
 بنامتن از خواب
 ریب با بوزیند
 بوزیند از خواب
 بوزیند از خواب
 بوزیند از خواب

یا در تختانی اسم اسپرکاست **فصل الثانی الفوقانی** کتار افنج کاف و تار
 فوقانی و الف فنج راه مبلد الف کتاری از نیکرست که بار یکست سرد و گران واقع
 رکست و راج روگ فسمی است که برکش بسوزن ماند قسم دیگر پهن برک و قسم دیگر
 که خوره و بالنده است هر سه زحمت و بعد از خوردن محدث سوزش معده و باد
 واقع فساد و نفخ و صفر است و محدث سوزش سینه و نفخ و مصلح او جوشانیدن آن
 در آب یا در خاکستر گرم که آشتن و نیز از آب گرم شستن بقلیل نفخ نماید و مرغی معده
 و معنی و در و سخن آن باضم کتیر افنج کاف و کسرتا فوقانی و سکون آن تختانی و
 مبلد و الف سرد است و مغلظ منی ناف سوزاک اکثر او مضعف باد و چون او را
 بقدر دو ماثر شب آب کرده صبح مالیده یا سائیده با شربت انجیر یا تانبا بوشنیر یا
 نفث الهم بچرب است و برای جربشانه و سوزاک نیز مفید **فصل الثالث الفوقانی**
 هندی کتیل فنج کاف و سکون تار فوقانی هندی و فنج با سکون لام میوه
 بند است بسیار شهرت شکی است بزرگون شکل کنکه کو حقد به دراز می یک
 نیم گز چون بشکافند از آن دانه های شیرین عفرانی رنگت سون آید و خوش بسیار
 دارد و با گلستان چسب درخت لوبان درخت چار مغز لیکن قدر می باید در
 و برگ بزرگ تر صاحب ار اشکوی همین نوشته اما رقم درخت چار مغز مشاهد کرده است
 لیکن درخت کتیل زیاده از درخت بدیل است و برگ کتیل از برگ او خورد
 گل او میوه مانند و بو خوش دارد و خام نیز کزنده چونه و بزبان پیر ساند رسیده این واقع
 نسا و سفر او با ده متوی اعضا تو بهی واقع رکست و در قسمه با اجتناب و سینه افنج
 است و افزاید و شند فنج نماید و تخم وی زحمت شیرین بود و در زیاد کند خور و

بیشتر کسی که گرم
 با آب گرم یا بود با جفا
 از خور و با آب
 نوشیدن آب
 پیش خواب بود یا هم
 فضا نیست و بطلان است
 گلشن کاذب آب با
 نوشیدن آن
 زینت از زینت
 ۱۲۵
 کسی که زیاد میخورد
 از آب بسیار گرم و بصل
 زینت شدن آب خوراندن
 که بکین بسیار بیدار
 با وجود خوردن طعام
 بسیار بکلام اشتغال
 طبیعت میفرساید
 میشود از جیل نشنا کار
 است و اندک
 نشنا صاحبان
 که در خوردن این
 بسیار است
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل

بانی نازده در کرب
 فلان از زینت
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل
 که از خوردن او
 با سینه و کتیل

ادویه سنگین اقربان
ادویه سرد
ادویه گرم
ادویه خشک
ادویه تر

بدان در موسم گرمی آواز
در باره ویسکولها دارند
در نباتات و بعضی باران
باید در موسم باران
بیشتر و باران هر
بیشتر است چون
گازیزه آب چاه و آب
نزد آب را که آب حار

۱۳۸
ادویه سفید زرد سمنون
عاشق این بیان
بیشتر در باران
بیشتر در باران
بیشتر در باران
بیشتر در باران
بیشتر در باران
بیشتر در باران

سفید پوست بسیار سخت و در چون لوز آرتیک فلینز نرم میشود و پوست او را دور کرده
از سوان نیزه کبند بعد از آن بند در معا جبرق استعمال نمایند بدن قوت بخشند و عظمیات
با وی دور نماید و مومی سفید سپاه نماید و در امیت خوردن بسیار در باعث عشته نوشته اند
دارد و در ادوی اوقتی نمودن شیر تازه در عرق با ام خوردن است و سور یا پزیرب و مزاج
عمل کلفت و قوی با عرق النساء کاند سودمند بود و صاحب شکوی در قونچ جرب
دوزنه را قوی گرم است چون دار داولی عدم استعمال مگر عند الضرورت با اصلاحات در ادویه
مسکه نیز استعمال میشود و طبع طریقت مزاج فایده عظیم نماید چنانچه دومی داشتیم که بمرض برود
و مانع مبتلا شده با وجود استعمال افیون معاجین بسیار مرض زایل نمیشد لاچار دو اندک در بطریق
گاهی تنها گاهی با افیون گاهی با او و دیگر مناسبه مرض شروع نمود عارضه زایل گردید و در
در مزاج بطبع سرد کجوری نفع کاف و سکون جیم فارسی کسر را و سگون با تخمانی شیرین
و گرم و سبک بلین طعم و صفر از او اسم قنوبیه است با صافه با عوض با تخمانی شیر آرده
و فواید آنچه نزد راقم تحقیق گردید در بیوش نوشته است و تیر کجوری اسم میوه پیار است که اکثر
در زراعت میباشند مشابه کجوری تیز و تلخ و باضم و شسته طعام و نزدیک گرم است و نیز او را
دو حصه نموده خشک میکنند و در عرق آنز بربان کرده و نمک زهینور زیاد از آن کشید شود و در
قوی و نیز تازه او را نیز بخورند و چون گوشت مید از غذا باعث زود مهر شدن پوست در اکثر
سخت کشندی باضم و مقوی معده داخل است که چوزخ کاف و ضم جیم فارسی و سکون
در او مهله و کرح و جویص اخر را بعد از کاف همی ایدر قسم بود یکی را کچور کوچک گویند که پود
نیز در هم را کچور بزرگ نیز که کچور از مطلق او مراد کچورده است سوم کچور کجوری گویند و آن
عجارت اذر زیاد است هر کجور در خواص دیگر اندکی کچور کجوری نوشته بود و از وی

ادویه سفید
ادویه سرد
ادویه گرم
ادویه خشک
ادویه تر

بوی کافوری آید و بالجمله مزاجش گرم سبک و مشهی طعم و واقع خدام بواجب و ماسیل و
جراحیات و تنگی نفس با و گول و فساد باد و بلغم و قابل گرم شکم فصل الدال المهمله
کدم بفتح کاف و ال مهمله و سکون بهم و کد شب نیراده بعد از دال مهمله نون و
با مو حده و قوسی است از و هونت و قسم دیگر و پول کدم و هوم کدم نیز از اقسام او نوشته اند
گل آن سماعه آساورگت درخت او لبان چارغز سه سرد و داغ فساد بلغم و صفر او و خون
فصل الرابع المهمله که مزاج کاف و سکون و هله و نون الف لبیب و غوره او پس از
سه سال رسد در آغاز سبز و ترش و تلخی آید و سپس سردی گراید و تلخی آن سرد و در چنگلی سرخ و شیرین
پون بر بماند بسیری باز گردد و درخت او لبان لبو و برگش تلخی همین و عنبه او چون یکجان
خالی و گل او چار برگ سفید بود و خوشبو و عنبه بایه از و میازند و عرق از و گلاب سابر گریزند
و از عرق بهار گونید و مزاج عرق بهار گرم است و شک و جنه ضعف مال و نضج و تقویت
اشتهای بله و درد سینه و قولنج ریجی و خصال و خشی مفید نوشته اند صد است او را است
در روزی دو اوقیه باشد کرب ربع در هر جهت نفع سبز از جز نباشد نوشته اند و بای کرفش و خراج
سگتانه و کرده مفید و شراب مناسبت قطع اسهال بواجب سیری نافع و در بند و میان از شک
گلوری پان محلول عرق بهار چرخه و امثال این بواجب بماند صاحب تصفه نوشته که از شک و مزاج
که عرق گریزند از عرق بهار در میان نایج و کثیره اختلافه معلوم میشود و آنچه تحقیق نموده شد
که تا اطلاق او علی الاصح در شهر گل کثیر پس از آن بر گل لمیو شیرین است عند الضرورت
عطاران گل نایج و نایج و نازگی و میوه و چکونه و جنبه سیری عرق کشید و عرق بهار بکار
می برند و این گل باریز در عرف گل کرنا گونید ظاهر است که درین گل باینقدر فرق میان آن
نباشد و اصل بهار درخت کثیر است صاحب شکوی که نوشته است که در چنگلی شیرین سرخ

واقت آنست که در عین
بافت آب از زمین
خلائق بترک از زمین خوانده
پایه آب در عوی سرخ
که نماید آب اگر آب است
استاده بروی بوی که
از خود بیرون کند و آن باشد
و آب معاون آنست که
در معاون حاصل شود و آب

۱۴۹
عشق زار آبیست که
در آن گاه به آب است که
باید و نایج بهر گاه بر و احد
درین سال که اینجاست
دو نیز از این آب است که
درین مصالح باشد اگر آب است
دیگر آب می صالح کینف تر
و مغز در و صعب است اگر
از این است که کینف تر
و می شود با کینف تر

است و این قسم
نیز از عای آید
لایه اصل آن
باید که از این
بوی است که در

نمونه وی در آب
 مطلقا خواه چه باشد
 و بظرافت و مازا
 کند مضافه دارد
 این هم بود
 این از آن است
 بر بنابر این
 انما افلا

می شود و چون بر بماند باز نیز گردد و از باغبانان که در وقت کرده شد از کار این معنی نمودند و در شب
 هم نبوده است که به نام شمر است بفتح کاف و نشدید تا فوقانی و با همه نسبتها که مذکور شد
 نزدیک هم اند و الداعی بالصلوب که در بفتح کاف را و مهله سکون و او و خوار و
 و دال مهله و الف و ضمه کاف تا بی ساکن پس از کاف نیز آمده یعنی کله و ز او که مردی
 نیز گویند بفتح کاف را و مهله و سکون را و مهله و کسر دال مهله و یاء تخیلی و همی که در کسر دال
 است بکسر کاف و را و مهله و بین معجمه و سکون نون و فتح با و فارسی و با و سکون لام که مشهور است
 که و ندی است عوض الف تخیلی در اسم اول قسم اول سرخ سفید و قسم دوم سفید و سیاه
 و چون قسم دوم مشابهت بزرگ کشن که سیاه بوده است لهذا با این اسم هم گشته گمش
 است جوهری خام پر دوش گرم و گران و حرکت است بلغم دریده آن شیرین ترشی کم دارد
 و سبک است طعم و دافع فساد با و صفر او خشک است اگر آب داند خاصیت خام و
 که در بفتح کاف کسر را و مهله و سکون تخیلی و لام و عوض لام را و مهله نیز آمده است یعنی
 که ریخته می است که ریخته شود و شاخه او از بیخ او بر آید و بسیار دارد و طول و بقدر
 کنار و کم و زیاد آن و گل ته بر که خورد دارد و فراوان شکفته و خوشامزه و بخوردند او را و
 از چار نیز بسیارند در میان آب و نمک و در و سیاه و نمک اول سرد بعد از آن سرخ گردد
 چون بر بماند سیاه گردد و بقدر که در کم و در زیاد از آن میشود و در بود و خوشنما شود و تلخ و تیز
 گرم و طین دافع فساد بلغم و داسیل و ثور و آس اعضا و فساد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 بلغم و صفر او دال با جد آچار نمک او را برضا که امراض سرد و شسته مثل فایح و استرخا و ابتداء
 خوردن آچار درستی بسیار نمودند و اجازت میدادند و میفرمودند که بسبب گرمی اصلی حضرت
 با عصاب کمتر نماید و همچنین سبب و خج کبر که بر می بفتح کاف را و مهله و سکون با و کسر

انما افلا
 این با و سکون خوردن بر
 و اما حکام چاهها بسبب مکان
 و صرف مختلف است و
 که بکسر کاف و را و مهله و بین معجمه و سکون نون و فتح با و فارسی و با و سکون لام که مشهور است
 که بسیار بزرگ و سبک
 و با هم زیاد و صرف
 بیشتر شود و چاه فسیح
 ۱۵۰
 بود و وقف داشت
 باشد آب بعضی چاهها
 در لطافت و سبک و عادت
 و باب نوشیدن آب خلط
 تمام از آنجا است که در
 بسیار که نوشیدن آب
 چاهها خلط است و در
 بسیار که نوشیدن آب
 چاهها خلط است و در

این با و سکون خوردن بر
 و اما حکام چاهها بسبب مکان
 و صرف مختلف است و
 که بکسر کاف و را و مهله و بین معجمه و سکون نون و فتح با و فارسی و با و سکون لام که مشهور است
 که بسیار بزرگ و سبک
 و با هم زیاد و صرف
 بیشتر شود و چاه فسیح
 ۱۵۰
 بود و وقف داشت
 باشد آب بعضی چاهها
 در لطافت و سبک و عادت
 و باب نوشیدن آب خلط
 تمام از آنجا است که در
 بسیار که نوشیدن آب
 چاهها خلط است و در
 بسیار که نوشیدن آب
 چاهها خلط است و در

بلکه الاصل کادن به اسرافغ از زبان و ببلان و انزاقین خون کسان فضل ببلان برب
ان بکسان که مستعد

و ایتیم تخم یافته شود گرم است و دافع بواسیر قاتل گرم شکم و جذام و برگشت دافع فساد باد و بطعم
و خون کرون بفتح کاف و لضم نیز غم راه مبله سکون او اسم کتلی است و بعضی گویند غیر او
کرواراکبر کاف سکون راه مبله و او و الف و راه مبله ثانی و الف دوم و مشهور بفتح کاف
و بعضی راه مبله ثانی لام هم آمده است اسم الناس است و خلوس نیز گویند خواص این کتب
توانان بسیار تفصیل است و گل او را اگر همراه گوشت پزند نهایت بازه و تخمه می شود
ملین است و قش اکثر یافته میشود و اثرش یعنی پهلوی بناه و بعد یک گرم و زیاد از بد
گندگی بقدر آنچه زیاد از ان قدیمی کر سیر بفتح کاف سکون مبله و سکون و بار تخما
و سکون راه مبله و کر سیر بفتح کاف سکون راه مبله و کسراه موحده و بار تخمانی و سکون
راه مبله اسم کبیر است که جو ر بفتح کاف سکون مبله و فتم هم فارسی او در راه مبله ثانی هم
بجو ر است که لضم کاف و راه مبله و خوارنون ال مبله اسم ساج است که کت بفتح کاف
و سکون مبله و فتح کاف ثانی و سکون با و قوقانی اسم که کت است و در باب کاف فارسی
باید که بیا بفتح کاف و کر مبله و سکون با و تخمانی بچول و لام الف که کاری مشهور
ببزنگ و ن تخم باد و و بقدر دو گرمه و کم از ان بر سطح پست و بلند دارد سرد است
و بکب بجمع گرم و کران بعضی معتدل نوشته اند نیز و شکم راند و باد بواسیر غلبه تلخه و خون
برقان و پاندر و ک کف ببلان نمی و گرم را مفع گرداند و اسم قنار الحار نوشته اند و نرم
بهوست در و بسیار نسبت بحرارت او و مظهر حرارت زیاد در و نسبت تخم او همراه پلاز
و نقل بسیار کم دارد و خالی از تقویت معده باردنیاقتم و کریده جنگلی را تلخ و سرد و بک و ملین
و دافع صفراء و خون و لطم و سودا و زردی بدن باد و برقان پر میوه قاتل گرم شکم نوشته
اند و قیمی از کریده باغی است که سفید رنگ و در از اول بود پوست باریک دارد و

و بعضی راه مبله ثانی لام هم آمده است اسم الناس است و خلوس نیز گویند خواص این کتب
توانان بسیار تفصیل است و گل او را اگر همراه گوشت پزند نهایت بازه و تخمه می شود
ملین است و قش اکثر یافته میشود و اثرش یعنی پهلوی بناه و بعد یک گرم و زیاد از بد
گندگی بقدر آنچه زیاد از ان قدیمی کر سیر بفتح کاف سکون مبله و سکون و بار تخما
و سکون راه مبله و کر سیر بفتح کاف سکون راه مبله و کسراه موحده و بار تخمانی و سکون
راه مبله اسم کبیر است که جو ر بفتح کاف سکون مبله و فتم هم فارسی او در راه مبله ثانی هم
بجو ر است که لضم کاف و راه مبله و خوارنون ال مبله اسم ساج است که کت بفتح کاف
و سکون مبله و فتح کاف ثانی و سکون با و قوقانی اسم که کت است و در باب کاف فارسی
باید که بیا بفتح کاف و کر مبله و سکون با و تخمانی بچول و لام الف که کاری مشهور
ببزنگ و ن تخم باد و و بقدر دو گرمه و کم از ان بر سطح پست و بلند دارد سرد است
و بکب بجمع گرم و کران بعضی معتدل نوشته اند نیز و شکم راند و باد بواسیر غلبه تلخه و خون
برقان و پاندر و ک کف ببلان نمی و گرم را مفع گرداند و اسم قنار الحار نوشته اند و نرم
بهوست در و بسیار نسبت بحرارت او و مظهر حرارت زیاد در و نسبت تخم او همراه پلاز
و نقل بسیار کم دارد و خالی از تقویت معده باردنیاقتم و کریده جنگلی را تلخ و سرد و بک و ملین
و دافع صفراء و خون و لطم و سودا و زردی بدن باد و برقان پر میوه قاتل گرم شکم نوشته
اند و قیمی از کریده باغی است که سفید رنگ و در از اول بود پوست باریک دارد و

مناسب خواهد بود و خواه حاصل شود و خواه در آنجا به استعمال او چون نوشیدن چوب و در هر گرم
بسیار باقی خواهد ماند و در آنجا به استعمال او چون نوشیدن چوب و در هر گرم

استخوان و دندان و تقویت بعضی از ضعیف نفع بسیار و دندان و تقویت بعضی از ضعیف نفع بسیار و دندان و تقویت بعضی از ضعیف نفع بسیار

و این بهترین اقسام اوست و طریق بختن او بسیار است بکن همراه پیاز پنجه شود و در لذت و تقویت باه اقوی و آنچه بدون پیاز پنجه شود در تقویت معده و سرعت هضم بود و حرارت کمتر بظهور آرد و کپور نفیج کاف سکون و هله و فتح کاف کما و ضم با زفاسی و سکون و او در راه هله اسم کپور است که کند هله و فتح کاف سکون و هله و فتح کاف کما و خفای نون ال هله و ما یعنی کنار خورد زردگران است و شیرین دافع فساد و صغیر آید و از زمین چهره گیری نیست بلکه قسم خورد و میر با منی است زیرا که چهره گیری یعنی صحرایی ترش شیرین بود که شش اگر اکر کبیر کاف و راه هله و سکون شین معجبه و سکون نون فتح الفت کاف فاسی و سکون راه هله و الفت اسم اگر سیاه که کانو نفیج کاف سکون راه هله و فتح کاف الفت و ضم نون و او اسم که است که کشی نفیج کاف سکون راه هله و فتح کاف و کسرتا و فوقانی بندی و سکون پاتختانی اسم کلر است که کشی نفیج کاف سکون راه هله و کسرتا و سکون یا تختانی این کل بیشتر در گوشت میشود و نیز در تخم و گرم بود صغیر و بلغم و نفیج و گرم شکم دفع نماید که گوشت بلغم کاف فتح راه هله و الفت نفیج کاف فاسی سکون راه و خفای نون و سکون ال هله اسم کبیر است و گذشت که شش جوته کاکبیر کاف راه هله و سکون شین معجبه نون ضم نیم و سکون او و تا و فوقانی و خفای و فتح کاف الفت اسم جوی است کل مایل بسیار است که کل نفیج کاف سکون راه هله و کاف کما و فتح با زفاسی و خفای و سکون نام اسم شیرین است که به نفیج کاف راه هله و تشدید بسیار بود و فتح آن سکون با اسم میل است که از راه نفیج کاف راه هله و الفت سکون نون و راه فوقانی و الفت هم بر شبات که شش بر تان کبیر کاف راه هله و سکون شین معجبه و نون و با هر صفت حد و سکون راه هله و فتح نون و فوقانی و الفت اسم ماکبیر است

برود با شش و شش
 پیاز و کپور
 و از شش کپور
 سردان کما و ضم
 کسرتا و فوقانی
 معجبه نون از سیاهی
 شین معجبه نون از خشن
 و از آب ششین حاصل
 در خفای نون
 ۱۵۳
 قبض سبب ال بد آن
 میازد و صغیر و خارش پیدا
 از خوردن چوب و شیرین
 که در اما ششین بن از آب
 از آله خارش و فواید و خلیل نون
 بسته بر جله و قیل عمل نون
 نون با مراض عصبیه چون نون
 و فایده و اسسرهاست چون نون
 و از نون اصل آب آید
 کما و ضم که ماکبیر
 کما و ضم که ماکبیر
 کما و ضم که ماکبیر
 کما و ضم که ماکبیر

استخوان و دندان و تقویت بعضی از ضعیف نفع بسیار و دندان و تقویت بعضی از ضعیف نفع بسیار

استعاضه سنگه گزیده
 کاسه سبطین گزیده
 زینان و غیره غلات
 بنام اول نماز بعد از آن آب
 نوشند و در وقت

می آس کرده غلله پند کند و فرورد بعد از ساعتی استغفار بخند اگر موسی در میان
 غلله یا بصحت شود و اگر پوست بیخ کسوند خشک کند و بار یک سانه و و باشد غلله پند
 مقدار دو درم وقت نماز دیگر بخورد و یک کاسه شیر ماه گاو بالای آن نوشند و چون
 شب آید نیم غلله از آن دین گیرد و در جماعت مشغول گردد اما کاف و کسیر و
 بفتح کاف که سیدین بار تجمانی ببول و ضم را در ممله سکون و او و با کاف عرض و او
 نیز آمد یعنی سیدین استنی است سیاه پر موسی است سناش سرد و از آن و از فساد
 صخره او و از سوزش است و قافض شکم و مبولدنی و بطنم و با سناش شکلی علی الخصوص
 اگر او را معده پوست بخورد دیگر در خایند و آتش فرورد و بیگن فصل باعث برید
 عدم فصل است جاف او را سائیده در شربت کلابیات حل کرده صافی نموده
 باعث بریدت نافع سوزاک و دفع سمیت هوایه اندخضوس که همراه پوست بسیار
 لیکن بغیر پوست بلیف است و با اقبال طبع استور یا برگ بفتح کاف و سیدین ضم
 تا در خوقالی و سکون او و کسر را در ممله تجمانی و الف کسیرم و سکون و ممله ثانی و
 کاف می گوشتن نظم شیرین بک و نطاح و اشتها آورد و گوشت مده و سرد و دفع
 تپه و فو و ساد خون و نگان نفس و میگوید صاحب عجایب المخلوقات دیت و نکالای بسیار
 بشکل آهوباز یادتی و ناکب زدهش بر آن آمده بسان فیل مشک فضل است که بنا
 او و نیز چون نضح یافت خارش عظیم میرسد برنگی نو که در محل ناف بنماید از آن لذت یابد
 و آن ماده از آن منفر شود مانند ریم و اهل آن با رتبع یابند و آن نیکوترین شکله است
 ذمی شان کج را تم بوطریق ارمان راجه کوسه نان جبه سری نگاره البعد سه سال
 میفرستاد گرم و مقوی است سینه بضم کاف سیدین ممله و خفا و لون بضم بار و صده و او سینه

تواریس و در بعضی آب
 با جمیع آب بسیار گرم و
 مصابرت از نوشیدن آب
 بنام بیدین با پای کرد و اگر
 با زبانه سینه قدی آب سرد
 در وقت صبح از آن توان
 در وقت شب نوشید با چوب
 بعد از نوشیدن آب با وقت
 بنام سینه از آن در وقت

۱۵۵

سینه و سکن گوید پانی
 کند پس خواب ناپدید
 از خواب بیدار شود اگر پوده
 از طعام غلبه نباشد تا که بوی
 جمع کرده و در طبع بحال بنام آب
 بنام نوشید و اگر کسی را معده
 بر شنگ نباشد خواه در صحت خواه
 در مرض باید که بعد از نوشیدن
 آب شیر و استلا صده از آن
 کند تا از آفت آفت

نکالای بار و سینه
 نماید در ظرف
 کند و در ظرف
 آید در ظرف
 بلف از آب
 صاف از آب
 صاف از آب

دفعه پنجم از کرم
 کما القطن است
 اب که در زبان
 ناپدید می شود
 از برای بد زخم

اصلاح برای ایام
 الف است
 که آب در یک
 و یک چوب
 فاعل
 زودت زده
 نام سردی
 زودت زده
 فاعل بصوت
 فرد و فردا
 فرد و فردا
 کرده باشد
 هر گاه
 شش
 ناپدید

104

بسیار کوبیده شیرین و بسیار گرم خشک است و صغیرا کوبیده و دفعه فساد خون بلغم و کرم
 بول استوری بفتح کاف سکون هبله ضم تاز فوقانی و سکون او و کسر راره و سکون
 یا می تخمائی لغاری شکب گویند تلخ و گرم است و گر آن بهی مانع سردی و فساد باد و بلغم
 و مابین قوه و دفعه اناس اعضاء و بوی دهن بطلان حس شامه و قسمی است که از آن استوری
 گویند در مجت لام یا بکسب یا بضم کاف کسرین هبله و سکون نون و کسرین هبله
 ثانی و باز فارسی و الف قسمی از و شبوست کسین بفتح کاف کسرین هبله و سکون یا بضم
 و سکون ثانی قسمی از زباج است و سرد بود و با صره راره روشن سازد و بدن را نورانی کند
 و زهر بیسی گرم معده دفع نماید پیرا کسین قسم جدید است **فصل الشین المعجمه**
 بضم کاف سکون شین معجمه و ناهندی اسم گویند است **فصل الکاف العربی**
 کما القطن است و در اول و ضم ثانی و او مجهول و راره هبله و الف ثمر رتنی بند است از کربلا
 خورد و بر روه بسیار و بجهت کثیر دارد و در خواص موافق کربلا است و مخصوصه دفع
 جو شیدگیها که از جوانی که از همپا سه گویند و دفع تپ کفت و نا آرزوی طعام قسمی از و
 با بجهت کما است یعنی بار میگردد و تلخ و دفع فساد زهر و جوش سازی و بیخ با بجهت کما از زهر
 و تحلیل او رام غلیظه نافع خست و باز هرگز نذگانت و سرفه بعضی نوشته اند که کربله جنگلی است
 و این قول دو از صواب است زیرا که کربله جنگلی را رقم شاهده کرده است چیزی غیر کما
 و مشابه بکربلا با نسی است کما استینگی بفتح کاف سکون کاف کسین هبله مفتوحه و الف
 و کسرین هبله و سکون یا بضم کاف سکون کسین هبله و سکون یا بضم کاف سکون کسین هبله
 الف نیز آمده است یعنی کما استینگی کما می باشد شایع حیوان باریک سرخ تیره رنگ میان
 تلخ و زخمست و گرم و شسته طعام و دفع فواق و هبله مانع فی و شنگ و دفع تپ فساد بلغم

اصلاح برای ایام
 الف است
 که آب در یک
 و یک چوب
 فاعل
 زودت زده
 نام سردی
 زودت زده
 فاعل بصوت
 فرد و فردا
 فرد و فردا
 کرده باشد
 هر گاه
 شش
 ناپدید

لطیف است که نشانی از او با هم در آب است و در اصلاح آب است و در وقت که در وقت

متنگی نفس سرفه و آروغ کله بضم کاف اول سکون کاف ثانی در اول جمله و الف
 بغاری بود که بید گرم و تر و گران بودی و دافع فساد بود و مقوی مولد می و فزاینده بلغم و گو
 و یک طعم زشت و خشک گران و گوشت مرغ دریایی گرم و بوی بلغم خراش و جلاب را
 گری گویند با ضایع یا تختانی در اقم مرغ صحرای دیده است که در سرعت حرکت و پری
 خوشنمای زاید از خاکلی خشکی در گوشت او یعنی صحرای افزون گری بلغم کاف اول
 سکون کاف ثانی که در اول جمله و سکون تختانی خاش شیرین سرد و گران مقوی دل
 و قابض شکم و زرد را قلم بدین و ششبی بلغم و دافع فساد سرفه کله و نده بضم کاف اول علی
 و مشهور فتح ان سکون کاف ثانی که در اول جمله و سکون او و خفا نون و اول جمله
 در عوف کروند که بالانه کور شده نیز باین اسم میخوانند و بالجملة نهالی و بقدر نیم گزودند
 که نهایت گزود بر گش شبیه برگ تینا کولیکن از و کوچک است بوی بد و در خصوص اگر بر
 او را در دست مالیده میبندد زیر دیوار باد و در زراعت میدان موسم بر شکل سیر و
 نیز و تلخ و دافع تب و ق و خون و بلغم و چون آب کاف گرفته برگیند و آن مقبض
 اطفال بچکاند گرم با خورد که باعث ازیت الفحال میگردد و میزند و مغززی سلجنت
 اگر سه قطره از ان آب در گوش راست و سه قطره از ان چپ صاحب گرا و سر ماوار
 بود به اندازد و نفع نماید که چندی نیز گویند از برای آنکه کلج ن این بخورد و قی کند با
 اسم می گردید که کور بنگره هم گویند قسمی از بنگره است که بر کلج ن زایل بر و فصل اللام
 کله بضم کاف اول و للام شد و دافع فساد و الف را در جمله کنول صدر گ است که در
 قلیل الموق پیدا شود و بوی کم دارد سرد و خشک گران و قابض شکم و میند و زرد می
 گل روی که از آن کسیر گویند بکسر کاف سکون یا تختانی و فتح همین جمله و سکون را در چهار

در وقت که در وقت
 در اصلاح آب است
 در وقت که در وقت

بسم الله الرحمن الرحيم
 بپای بنیاس
 جلاد و عم لول که مار با زرا

دانش عقل بنظر استنداد
 شناخت هر استیاد از صغیر
 تا کبر و نظیر و تطبیق است
 و توفیق بنیاب اشک
 از مخلوب کردن اخلاق
 بسیار صفات را در نفس
 نمود تا سببه الدنیا و الاخره گردم
 با ذای همین لغای تنوا فره
 والای شکاره بیت

از دست در زبان که باید
 از غده شکر بر
 ای مان به شکر زبان
 ای مان به شکر زبان
 ای مان به شکر زبان

این عقل را
 این عقل را
 این عقل را
 این عقل را
 این عقل را

دلائل لاطنه اغناسنار الاغلبه در باره بولور المانز سوده کی نهاندر کماله در نهانم نواد فرادین

نیز گویند سرد و قابض شکم و دافع بواسیر خونی و فساد بلغم و صفرا و تخم که معتبر است به کول
 که تابستانی شیرین سرد و گران و دافع خیا و صفرا و خون و سوزش اعضاء و فزاینده بلغم
 و باد و راقم اوراد و بیماری تشنگی که باطفال در گراما حاضر میشود تجربه نموده که در طرف خردن
 آب اطفال تخم باشد در انداخته همان آب اطفال داده شد نفع کلی میرساند و نیز سبزی
 اورا که در میان دانه او میباشد در آب ساییده طفل را به بند اثر سموم و اطلاق شکم و تشنگی
 بر طرف سازد و در راه و به قلاع نیز شعل است و مال یعنی ساق گل او و سالوک یعنی سبزی
 و مرغال یعنی ریشیاخ او هر سه شیرین سرد و خشک و مبهی قابض شکم و دافع صفرا و خون
 و سوزش اعضاء و گل کول دو گونه بود یک سنگام تابش اقباب بشکند و بهر سو که ترا
 کند رو بدان جانب آرد و بشام غنچه و شقائق مانند سفید سبزی تل در گها، او ازس
 کمتر نباشد و در روز دوزخ و طری شکل که قاعده بالا دارد و چهار میوه اوست شیرین
 و سرد و بر افر و زنده و خشک و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و تشنگی و سوزش اعضاء و
 جذام و آبله و قیاز سرد و جو شیدگی ساری و دیگر چهار برگ سفید که در فروغ ماه بشکند
 و بدستور بگرد و لیکن غنچه نشود و کول سرخ و کول نیل و اگر درین اندک سفیدی بود آنرا
 کوه و کوهی گویند یعنی گل خورد که در فروغ ماه تاب بشکند این خاصیت فرود تراز
 کول سفید گل است و کول نیلی را نیلوفر گویند کلنباک بفتح کاف و لام و خفاء
 نون و فتح با موصده و سکون کاف ثانی درختی است گران وزن از جوهر آبا و
 و نیر آبا و آوند و برنجی محمود خام بنید از نسا ساید او سفید تیره بود در خوشبو میباشد
 و دافع کلف است و در خاصیت مطابق رک چندان است مشهور بلا گیر است و نیز اطلاق
 این نقطه بر اقسام لیوم بکنند کلباری بفتح کاف و سکون لام و فتح با موصده

الافلاک خصوص
 نبات اوست و طغزانی
 آنکس یعنی خلق عظیم مستفی است
 از صفات او که علی علیه
 و علی آله و اصحابه جمعین با بعد
 یسگو به فاصحی با معاصم
 غلام محمد بن حسین و محمد بن
 بن اشرف حسین و محمد بن حسین
 محمد شریف سلطان که چون نام
 حکمت علی در سانس و معاد
 نظیر آن است این کتاب
 ۱۵۸
 است العظیم نقاب است
 بنیاد علی ظاهر قاریت
 از حال حکای و بین بعض
 شاپر و دیگر نطق این حکمت
 در سینه است و فراموش
 در سلا زقیب و ادب و جود
 مطالب خود دارد و نابود و زنجیر
 اطلاق بر او شده است و سعادت
 زنی او بیوی حاصل کرده است
 نقش او در اندک و سانس
 است و نیز در اطلاق
 و سوسم است چندان
 در صفات و الا که
 در اول کتاب است که
 این اوراق است

تجدید حرف کتبی است
 بی عارضی خیر و در اندیشه
 چندی در نظر و در اصلاح
 نویسنده این رساله است
 اول در بیان حال
 در وقت اضیاج است
 خادون خیر است
 از آنجا که این رساله است

و سکون یاء تختانی اسم لاکلی است کلیم بضم کاف کسر لام و سکون یاء تختانی فتح
 جیم و سکون نون بهترین سرخ رنگ سبط کره است گرم و خشک دویم مصلح معده
 دافع قویج و در در کرده و باضم طعام و دافع عرف النساء و حالبس بول دافع صرع و صواع
 سرد و محرک باه و باضم بطنی اوق و هرگاه قدری در دهن گذارد از الرجه الصوت نماید
 و او از گلو صاف کند و تقویت باه نماید و اگر کبیرم از سوخته در شیر گاو انداخته تا
 نبوشند بسیار در باه افزاید و تقوی اعضاء باطنی و مضر بر مل مصلح آن کثیر است
 چرب کلیمی بضم کاف سکون لام و کسر تاء فوقانی و باه بندی و یاء تختانی ساکن
 چکرک نیز گویند و از اینست سیاه براق و بعضی بل سفیدی شیبه تخم کتان از زرد رنگ
 نایل بد ویر و شیرین هنگام بضم تخم زرخمت و گرم و سبک محبت صفرا و سوزش
 و حالبس حرق دافع فساد زهر و سرفه و فساد بطن و باد و فواق و گرم سگم و شکنده
 و نفع و در دافع درد شکم و شکم و شکم و شکم و شکم و شکم و شکم و شکم و شکم
 سرد و دافع امراض چشم و فساد زهر بقارسیش بندی و بربی حب لغت کلیمی
 بضم کاف فتح لام و سکون نون فتح تاء فوقانی و العسک از شاد است کلنگ
 کاف و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی اسم کوچ است و فتح کاف کسر لام و باضم
 الف بعد کاف یعنی کلنگ اسم زبور است کلنگه بضم کاف و فتح لام و فتح
 نون فتح کاف فارسی و فتح راه جمله سکون با نیز اسم زبور است کلوی بضم کاف
 و لام و سکون واو و تختان نون و کسر جیم و سکون یاء تختانی اسم سیاه و از اینست در
 تحلیل ریاح و نفع شکم و رفع قبض تخم بریده کلا قمر بضم کاف و لام الف و فتح فاو
 سکون راه جمله اسم نوک است کلدرم بضم کاف کسر لام و تشدید وال جمله بضم ن

علاقه پس یکجا خواند از این
 و نفع است
 بود که مال خود را در آن
 همید و نیت از جوشن
 خواستن دادن است
 خواستن سکافات خوانستن
 اجتنابها این است
 خیرهای ساسکم
 خیرهای ساسکم

159

کلنگه بضم کاف کسر لام و باضم
 نون فتح کاف فارسی و فتح راه جمله سکون با نیز اسم زبور است کلوی بضم کاف
 و لام و سکون واو و تختان نون و کسر جیم و سکون یاء تختانی اسم سیاه و از اینست در
 تحلیل ریاح و نفع شکم و رفع قبض تخم بریده کلا قمر بضم کاف و لام الف و فتح فاو
 سکون راه جمله اسم نوک است کلدرم بضم کاف کسر لام و تشدید وال جمله بضم ن
 کلنگه بضم کاف کسر لام و باضم
 نون فتح کاف فارسی و فتح راه جمله سکون با نیز اسم زبور است کلوی بضم کاف
 و لام و سکون واو و تختان نون و کسر جیم و سکون یاء تختانی اسم سیاه و از اینست در
 تحلیل ریاح و نفع شکم و رفع قبض تخم بریده کلا قمر بضم کاف و لام الف و فتح فاو
 سکون راه جمله اسم نوک است کلدرم بضم کاف کسر لام و تشدید وال جمله بضم ن

کلنگه بضم کاف کسر لام و باضم
 نون فتح کاف فارسی و فتح راه جمله سکون با نیز اسم زبور است کلوی بضم کاف
 و لام و سکون واو و تختان نون و کسر جیم و سکون یاء تختانی اسم سیاه و از اینست در
 تحلیل ریاح و نفع شکم و رفع قبض تخم بریده کلا قمر بضم کاف و لام الف و فتح فاو
 سکون راه جمله اسم نوک است کلدرم بضم کاف کسر لام و تشدید وال جمله بضم ن

کتاب سبب لغت کلمات و معانی
 کلمات و معانی که در کتاب
 آمده است از آنکه در کتاب
 آمده است از آنکه در کتاب
 آمده است از آنکه در کتاب

وسکون را به جمله و سیم ساکنه اسم سینه است کاسه بفتح کاف سکون لام و کسر نون جمله
 وسکون یا تختانی اسم پرشت پرنی است کاسه بفتح کاف و کسر لام وسکون
 یا تختانی و فتح سین جمله وسکون را به جمله اسم کالیبر است فصل المیم که و ضم
 کاف میم و واو مجهول سکون ال جمله کول سرخ و بی اگر درین اندک سفیدی
 از این نام خوانند که و فی بضم کاف و سیم و واو وسکون دال جمله و کسر نون
 وسکون یا تختانی یعنی گل کنول خورد که در فروغ مائات است بگفت این در خاصیت
 فروتر از کول سفید گل و کول نیلی را نیلو فر گویند که بفتح کاف وسکون هم
 و فتح را جمله وسکون کاف ثانی که مرکب اضافه را جمله بعد از کاف و سیم بعد از آن
 آمده است و با اضافه یا و الف بر لغت اول و تقدیم و تاخیر را هم آمده یعنی که کما در
 زاید از درخت بری یعنی کنار انگلی و بعضی مثل آن در گش به انبوه و نو که در و برگ
 کلان او از برگ سنگره عریض و قیصر و طلس و نیز و باریک است مشهور خار و در میوه
 ز ساینست و افشده از و لیا تخمه دست میشود در افغ صغرا و سرد و قایض شکم و افغ
 فساد باد و بغم و بزبان ترجمه گی برساند و صلح آن خوردن او همراه چونه و نکاحی
 بفتح کاف و ضم سیم وسکون واو و کسر نون وسکون یا تختانی اسم عجب الثعلب است
 فصل النون که به بفتح کاف نون و فتح با و موحد و خفا و الف و الف و الف
 شیرین و گرم و گران و با و انگیز و افغ فساد صغرا و خون و قبض شکم دست و قوی و شکر او گران
 و مقوی و بالابنده موی سرد و متول منی و افغ فساد باد و صغرا و دق و شکلی و نون خاصه
 و در بول از جمله رساین است که به ماری به از دیار تختانی در آن نیز آمده است
 بوض الف در لغت اول یا تختانی آمده است یعنی که به شکلی که کاف وسکون نون

در بیان حال شکری که بی کسی چاشنی
 شکر است بهیو باشد عفت و مکت از باقی
 است از سطر و موهه یکبار که از اف کرد
 در این است از روی این که در نون
 ۱۶۰
 پیش مردمان خود و نیز
 بزرگی فرموده است که در نون
 فاسد سازد او را و در نون
 و بفتح کاف و ضم سیم وسکون
 افغان نموده پس که استمال
 بکنند در نون یکبار که در نون
 نموده است که در نون
 و بفتح کاف و ضم سیم وسکون
 در نون یکبار که در نون
 و بفتح کاف و ضم سیم وسکون

فصل کاف و ضم سیم وسکون
 در نون یکبار که در نون
 و بفتح کاف و ضم سیم وسکون
 در نون یکبار که در نون
 و بفتح کاف و ضم سیم وسکون

در تمام اشکال و مخاض همیشه در این وسایط است از روی غایت و تسویه در اشکال و سبب فصاحت و اسان

و فتح جیم و سکون لام و کاف اسم زردی که میان گل کول میشود از اکیس تر گویند که تولا
 بفتح کاف خنار نون و او مجهول و لام الف افعال ضعیف از سنگره و در انشا ذکر او مذکور
 شد و چون رشی درین ریخته در شکستن سوره صفر او مضرت سرفه و آلات تنفس زیاد
 کند بضم کاف خنار نون و دال هله یعنی گل ای سیل بری سرد است و سبک
 و دفع فساد و بغم و صفر او در سرد و فساد هر و کند هر گاه در گل ای سیل بری و باغی
 پرورش نموده روغن بدستور مقرری کنند بکمال لطافت و عطربت بر می آید مقوی
 دل و دماغ یار و نافع امراض بار و در اقم فراج گل مذکور را گرم میداند و بدستور
 روغن او را چون او را بابت و سر که حل کرده بماند بدستور روغن جنبل نافع خنار
 بزان و نسبت بر روغن جنبل گرم لنگه ل بفتح کاف سکون نون و ضم کاف
 ثانی و او مجهول و لام دانه است مشابه بفضله دراز و کلان گرم است و شنبلی
 طعام و دفع بیماری دل و فساد باد و بغم کثاک **پهل** بفتح کاف و سکون نون
 و فتح نون و قانی بندی و سکون کاف فتح با فارسی و خنار او سکون لیم بضم لیم
 کثاک خنار گویند و پهل نمر او چون نمر خنار در نماید لهذا باین اسم گشته اند
 بضم کاف و مشهور فتح ان و خنار نون و ضم دال مظهر سکون و او و کسر او مظهر و سکون
 یا تختانی نمر بلوطی شکل است مشابه به پول از و کوچک ترش بار سبزی است که یار
 میداند و نان خوش است و دفع فساد و خنار و خون و سوزش اعضا و موی مصلح
 فزیه سرفه و قابض شکم و نفاخ و باد و گزیر و مسک است بچ او تیز و دفع بغم و سرفه و زرقم
 بار و رطب تلخ و ضعیف معده و گویند چون او را چار کنند جاوید بر اوقات و
 و بر بضم یاری نماید کثیر بفتح کاف کس نون و یا تختانی و سکون با مظهر و نیز او مظهر

تقل او از اشکال و تنفس
 است که ناشی است از اشکال و تنفس
 از او از اشکال و تنفس
 کلج آنقدر است از مواد
 نفس نور گفت یکبار او اشکال
 دلچانه و مضرع نسانه باشد از روی
 زبان آتش شویست را بفرود نیاخیز
 روغن نوح او با تمام خنار
 نرس میشود و شویست شمول
 در بازی و بجا بازی آید

۱۹۱

افست که گراماغت کنند
 نفس تو با او شویست و او شویست
 اغلب بیگانه از او شویست
 و اندازه است که با آن اصلاح حال
 آن شخص که اینها دارد از سکون
 زیاد شوند بیرون می آید
 بر می آید و سبب است که غضب
 طعام که می آید از او در آن
 مصلح طعام است و در آن

طعام را و عین است
 تو با او شویست
 از اشکال و تنفس
 از اشکال و تنفس
 از اشکال و تنفس
 از اشکال و تنفس
 از اشکال و تنفس

از نفع کاف سکون و او و خوار نون با مشهور است بر که است کوه و نفع کاف صم
بهره و اوی و سکون و او ثانی در خمی است در کثیر الوجود گرم است و دفع پر سودنا
و فساد هر گرم شکم و فساد و جدام و ثمر آن ملغم افزا و صمغ او گران و سپی و دفع فساد باد
کوه و وضم کاف سکون و او و فتح الیه و سکون و او غله مشهور است در باقیین اکثر از غذا
میکنند گران است و مفعول کوه بکاف مضموم و در آن و سکون و او و خوار نون و صم
کفایت است گوشت و دفع فساد باد و جذف و او نیز آمده است و ضم کاف و نون و صم غار
و او و نندیت اگر بهی او بر بدن برسد خارش عظیم در پیداشود چون بفضله کاه و آب سرد
بشوند خارش بر طرف گردد و تخم وی مشابه تخم کوه میا بود و از و کلان و براق بل بسیار
و صلب چون تخم کوه تراشیده برش عقر بکنند از نند چسبند هر او بخورد بکشد و چون تمام کش
تود بخورد از تخم جدا گردد و بسبب جذب کردن زهر کلان و فرزند شود شیرین بود و منی بنفیراید
و اساک کند و غلظت منی بنماید و خون که با صفر آینه شده بود دفع سازد و درش کهن زایل گرداند
و در ادویه مغلفه و مقوی و مسکه اکثر با استعمال آمده و باضافه مادر آخر یعنی کوهچه نیز آمده و
کاچکوری نیز آمده کوه منی نفع کاف سکون و او و کسر الیه مهله نندی و سکون
تختانی که بفارسی خرمهره گویند نیز شیرین سرد و نفاخ بود و صفرا و حرارت دفع کند و دفع
امراض چشم و آبله بدن چون او را سوخته در گوش دهند بجهت خشک کردن قروح آن
تجربه رسیده است بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که سبب آن کشیده با باد
مناسب که نسخه آن در علاج الامراض مرقوم است بسیار مفید کوه ال نفع کاف و او و
و سکون لام کوه نیز گویند نفع کاف او شد و الف بفارسی زراغ گویند کلان غیر عربی
گویند خواص در کتب یونانی مفصل مذکور است کوه کاف و او و فتح کاف و او و

کوه و نفع کاف سکون و او و خوار نون با مشهور است بر که است کوه و نفع کاف صم
بهره و اوی و سکون و او ثانی در خمی است در کثیر الوجود گرم است و دفع پر سودنا
و فساد هر گرم شکم و فساد و جدام و ثمر آن ملغم افزا و صمغ او گران و سپی و دفع فساد باد
کوه و وضم کاف سکون و او و فتح الیه و سکون و او غله مشهور است در باقیین اکثر از غذا
میکنند گران است و مفعول کوه بکاف مضموم و در آن و سکون و او و خوار نون و صم
کفایت است گوشت و دفع فساد باد و جذف و او نیز آمده است و ضم کاف و نون و صم غار
و او و نندیت اگر بهی او بر بدن برسد خارش عظیم در پیداشود چون بفضله کاه و آب سرد
بشوند خارش بر طرف گردد و تخم وی مشابه تخم کوه میا بود و از و کلان و براق بل بسیار
و صلب چون تخم کوه تراشیده برش عقر بکنند از نند چسبند هر او بخورد بکشد و چون تمام کش
تود بخورد از تخم جدا گردد و بسبب جذب کردن زهر کلان و فرزند شود شیرین بود و منی بنفیراید
و اساک کند و غلظت منی بنماید و خون که با صفر آینه شده بود دفع سازد و درش کهن زایل گرداند
و در ادویه مغلفه و مقوی و مسکه اکثر با استعمال آمده و باضافه مادر آخر یعنی کوهچه نیز آمده و
کاچکوری نیز آمده کوه منی نفع کاف سکون و او و کسر الیه مهله نندی و سکون
تختانی که بفارسی خرمهره گویند نیز شیرین سرد و نفاخ بود و صفرا و حرارت دفع کند و دفع
امراض چشم و آبله بدن چون او را سوخته در گوش دهند بجهت خشک کردن قروح آن
تجربه رسیده است بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که سبب آن کشیده با باد
مناسب که نسخه آن در علاج الامراض مرقوم است بسیار مفید کوه ال نفع کاف و او و
و سکون لام کوه نیز گویند نفع کاف او شد و الف بفارسی زراغ گویند کلان غیر عربی
گویند خواص در کتب یونانی مفصل مذکور است کوه کاف و او و فتح کاف و او و

نوعی از نفع کاف سکون و او و خوار نون با مشهور است بر که است کوه و نفع کاف صم
بهره و اوی و سکون و او ثانی در خمی است در کثیر الوجود گرم است و دفع پر سودنا
و فساد هر گرم شکم و فساد و جدام و ثمر آن ملغم افزا و صمغ او گران و سپی و دفع فساد باد
کوه و وضم کاف سکون و او و فتح الیه و سکون و او غله مشهور است در باقیین اکثر از غذا
میکنند گران است و مفعول کوه بکاف مضموم و در آن و سکون و او و خوار نون و صم
کفایت است گوشت و دفع فساد باد و جذف و او نیز آمده است و ضم کاف و نون و صم غار
و او و نندیت اگر بهی او بر بدن برسد خارش عظیم در پیداشود چون بفضله کاه و آب سرد
بشوند خارش بر طرف گردد و تخم وی مشابه تخم کوه میا بود و از و کلان و براق بل بسیار
و صلب چون تخم کوه تراشیده برش عقر بکنند از نند چسبند هر او بخورد بکشد و چون تمام کش
تود بخورد از تخم جدا گردد و بسبب جذب کردن زهر کلان و فرزند شود شیرین بود و منی بنفیراید
و اساک کند و غلظت منی بنماید و خون که با صفر آینه شده بود دفع سازد و درش کهن زایل گرداند
و در ادویه مغلفه و مقوی و مسکه اکثر با استعمال آمده و باضافه مادر آخر یعنی کوهچه نیز آمده و
کاچکوری نیز آمده کوه منی نفع کاف سکون و او و کسر الیه مهله نندی و سکون
تختانی که بفارسی خرمهره گویند نیز شیرین سرد و نفاخ بود و صفرا و حرارت دفع کند و دفع
امراض چشم و آبله بدن چون او را سوخته در گوش دهند بجهت خشک کردن قروح آن
تجربه رسیده است بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که سبب آن کشیده با باد
مناسب که نسخه آن در علاج الامراض مرقوم است بسیار مفید کوه ال نفع کاف و او و
و سکون لام کوه نیز گویند نفع کاف او شد و الف بفارسی زراغ گویند کلان غیر عربی
گویند خواص در کتب یونانی مفصل مذکور است کوه کاف و او و فتح کاف و او و

کوه و نفع کاف سکون و او و خوار نون با مشهور است بر که است کوه و نفع کاف صم
بهره و اوی و سکون و او ثانی در خمی است در کثیر الوجود گرم است و دفع پر سودنا
و فساد هر گرم شکم و فساد و جدام و ثمر آن ملغم افزا و صمغ او گران و سپی و دفع فساد باد
کوه و وضم کاف سکون و او و فتح الیه و سکون و او غله مشهور است در باقیین اکثر از غذا
میکنند گران است و مفعول کوه بکاف مضموم و در آن و سکون و او و خوار نون و صم
کفایت است گوشت و دفع فساد باد و جذف و او نیز آمده است و ضم کاف و نون و صم غار
و او و نندیت اگر بهی او بر بدن برسد خارش عظیم در پیداشود چون بفضله کاه و آب سرد
بشوند خارش بر طرف گردد و تخم وی مشابه تخم کوه میا بود و از و کلان و براق بل بسیار
و صلب چون تخم کوه تراشیده برش عقر بکنند از نند چسبند هر او بخورد بکشد و چون تمام کش
تود بخورد از تخم جدا گردد و بسبب جذب کردن زهر کلان و فرزند شود شیرین بود و منی بنفیراید
و اساک کند و غلظت منی بنماید و خون که با صفر آینه شده بود دفع سازد و درش کهن زایل گرداند
و در ادویه مغلفه و مقوی و مسکه اکثر با استعمال آمده و باضافه مادر آخر یعنی کوهچه نیز آمده و
کاچکوری نیز آمده کوه منی نفع کاف سکون و او و کسر الیه مهله نندی و سکون
تختانی که بفارسی خرمهره گویند نیز شیرین سرد و نفاخ بود و صفرا و حرارت دفع کند و دفع
امراض چشم و آبله بدن چون او را سوخته در گوش دهند بجهت خشک کردن قروح آن
تجربه رسیده است بجهت خشک ساختن جراحت قضیب که سبب آن کشیده با باد
مناسب که نسخه آن در علاج الامراض مرقوم است بسیار مفید کوه ال نفع کاف و او و
و سکون لام کوه نیز گویند نفع کاف او شد و الف بفارسی زراغ گویند کلان غیر عربی
گویند خواص در کتب یونانی مفصل مذکور است کوه کاف و او و فتح کاف و او و

سبب نرسیدن به این است از کلام در این سخن
 زانکه بیرون از این سخن است
 در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است

گوشتش گرم و گران دفع باد و امراض چشم و صاف کننده آواز گلو است بفارسی سک
 گویند که کلا بضم کاف و او مجهول و کسر کاف با اولام الف طاریست که در کلام
 بسیار می آید و آواز فصیح دارد گوشتش لشته آرد و فایض ششم و قوی چشم و دفع فساد با بطن
 کوا و قوری فتح کاف و او مشد و الف ضم دال سندی و او مجهول و کسر سندی
 و سکون یا تختانی بعربی حسب النسل گوشت بضم کاف سکون او فتح تا فوقانی سندی
 و ما سندی شیرین تلخ و تیز و گرم و سبک است و بی ادوی و دفع سرخ باد و جوشید گه با تر و سرفه
 و جذام و فساد بطن و باد است که گمانند بضم کاف سکون و او و کاف فی ساکن خفا و او
 فتح بضم و الف سکون نون دال سندی اسم پیشه است و مغز از او که گمانند تا رس
 بفتح نون الف و فتح را جمله سکون سینه که کوسا کلمی بضم کاف و او مجهول و فتح سینه معلوم
 و الف کسره فوقانی و کسر کاف سکون یا تختانی اسم توری است که گویند
 بضم کاف و او فتح کاف تا سکون را جمله فتح جیم فارسی و خفا و سکون نون و کسر
 دال جمله سندی و سکون یا تختانی اسم گزیده است که گویند بضم کاف و او فتح
 کاف تا فی و سکون را جمله فتح با و موحد و خفا و سکون نون و فتح کاف فارسی و
 جمله با اسم گزیده و همی این گاه است که یلاس بضم کاف و او مجهول و کسر یا تختانی و
 نام الف و سینه در آنست که گویند کول سینه بضم کاف سکون او و لام و کسر سینه معلوم
 و یا مجهول و خفا نون و با و موحد همی از سینه است و این که شش سینه گویند کول
 بضم کاف سکون او و فتح یا تختانی و سکون لام جانور است خوش آواز در موسم پر شکال
 و وقت گل کردن آنند بشورش می آید و آواز عاشقان را میباید کولی که تا بضم کاف
 و سکون و او و کسر لام و سکون یا تختانی و فتح کاف الف و خفا نون و دال جمله مفتوحه

بسیار سخن از این سخن است
 بیرون از این سخن است
 در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است
 در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است
 در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است

۱۶۵

در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است
 در این سخن در باب خبری است
 بیرون از این سخن است

در این موضع گفتن تا کردن بر
 حاصل گری کردن پیش از گفتن در وقت
 گفته این قول که قوم است که چون سخن
 خود را در پیش گویند بمانند خود
 که از استاد بدیدم کدام است که
 از یک مردم فایده گفت حرفی که
 از سخنان اولی است بگویند
 و است غالی بود نیست در نظر

والف قسی از بیارست و در انشای ذکر کاذا موه و چه نمیکند فصل الهما کیندا
 بضم کاف سکون ما و خفا نون و وال ممله ابربی مجدی گویند بیاره دارد و برش
 مشابه بر برگ و دواز و کلان و میوه بقدر و برابر تر بود کلان و استطیل و نمبر آن
 سرد و دافع فساد و باد و طعم افزا رسیده آن شیرین می بایل معتدل در سرد و شسته و
 معده از اخلاط و دافع امراض و فساد اخلاط ثلثه و ریشه و بنبری و بیاره او شیرین و
 فساد باد و طعم و سنگند و شکسته مغز او شیرین منقی مشابه از یک و حرکت و دافع فساد و صفا
 و همچون پشه پاک در علاج الامراض و عجا که نافع مرقوم است برای نفویت باه و
 بدن بسیار مفید که پیش کاف و خفا و سکون یا در تخانی و در جمله دختی و شکی
 که از قشر او کات سازند و حذف الفت آمده یعنی کتبه و کهدر نیز گویند بفتح کاف و خفا
 ما و کبر و ال ممله و سکون را فطله و قسی از و است سار است هر دو سرد و مقوی دندان
 و قاتل گرم شکم و دافع پر سودت بر ص امان اعضاء و رکت پت و زردی بدن و نام
 و فساد و طعم صمغ او شیرین و قوی اعضاء و نرخته چوب دافع دماییل و شور و امراض
 در بین و طعم و خون و کات سرد و دافع خرقه زبان و نافع فلاح کهر ششی کبر کاف و خفا
 و فتح راه ممله و سکون ما و هندی و ما و فو قانی هندی و سکون یا در تخانی نهال او بقدر
 یک گرم از ان و قسم کلان او را که بر تا گویند با صفا الف عوض یا در تخانی برگ این
 کلان و درخت این کلان نسبت به قسم اول لیکن کهر ششی در نافع قوی شیرین سرد
 و قابض شکم و دافع سرخ باد و فساد و نافع امراض رحم و بر افروزنده رنگ می کهر می
 بفتح کاف و خفا و کبر و ال ممله و سکون یا در تخانی می است که از خانه سفید کنند
 و قسی است از کور که بان هر دو سرد و دافع سوزش اعضاء و فساد خون کهر می

در این موضع گفتن تا کردن بر
 حاصل گری کردن پیش از گفتن در وقت
 گفته این قول که قوم است که چون سخن
 خود را در پیش گویند بمانند خود
 که از استاد بدیدم کدام است که
 از یک مردم فایده گفت حرفی که
 از سخنان اولی است بگویند
 و است غالی بود نیست در نظر

در این موضع گفتن تا کردن بر
 حاصل گری کردن پیش از گفتن در وقت
 گفته این قول که قوم است که چون سخن
 خود را در پیش گویند بمانند خود
 که از استاد بدیدم کدام است که
 از یک مردم فایده گفت حرفی که
 از سخنان اولی است بگویند
 و است غالی بود نیست در نظر

باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری

بول در سیده آن بطور تشریح و با هم کثیر اقسامی کلان از دست در افعال کم از آن است و قسمی
کلان از دست بطریق از معانی را چه با باری و از به پادشاه هندوستان میفرستادند گویند برای حیوانات
از مجرب است که استامبیج کاف و خوارون و سکون ال هندی و کسیرین
و قح تا در خوانی و الفبایی شکر سفید که شکر صینی گویند و که مانند نیز مانند بیخ کاف و خوار با
الف نون و سکون ال هندی شش بی طعام و مقوی اعضای و گران بلین و وافع فساد و صفا و
باد کبیرا کبیرا نسیم کاف مشهور است آن و کسر با و با و مجهول لام الف و نقطه در و بم بعضی
یا تختانی است سلیحه نوشته اند که کبیرا دیده پوست سخت و در دست بطور دست کوی
است انجیر سبز تره و کبیرا هم پوست درختی است باریکی در میان سلیحه و قرفه در او و مقوی
گرده و که داخل میکند و مانع رفتن آب از فرج زنان میدانند و اکثر زنان شمال آسیا
بیشی با که در موسم سرمای نهند کبیلوری بیخ کاف و خوار با و فتح لام و سکون و او و کسر
مهل و سکون یا تختانی اسم چوبی است که بقدر وانه فلفل و زیاد از آن بسیار نافع
بوی قهوه نموده میفرشند خوشبو است که بوی من خوش نماید منفرج و مقوی سده از کاف
هندی بسیار اول از او آب عمل نموده خوب بالیده میگرداند تا صاف آن تر نشین شود
بعد از آن در شیر گاو یا نهان جوش دهند و با قدری مشک و عنبر در کلاب صندل و در حبه گری
جوش کلاب صندل کبوره صرف میزند که بیخ کاف و خوار با و سکون لام اسم کبیرا نسیم
که باری کجاره گویند و آن فصل کجاست گران و نفاخ و مضعف نور چشم و سببی و چون
دست بر آن نشیند نزل سور طعام باشد باری لولون بیخ کاف و خوار با
و الف کسر ا مهله سکون یا تختانی و نسیم لام و سکون و او و نون قسمی از بیک است و
بجست لام باید که موس نسیم کاف و خوار با و سکون و او و سبب مهله بصری نیل گویند

نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری

باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری

باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری

باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری
باید از آن که در این کتاب
نقصان کرده و بی اعتباری

فقد از برای اولی ان کی است که فلان سینه را باغ
از آن نقل است بزرگ که فلان سینه را باغ
عالمی است که فلان سینه را باغ
عالمی است که فلان سینه را باغ

سرد فکند و سرد است و خشک درجه دوم کثیرا بکسر کاف یا تختانی مجهول تختانی
مفتح جم فارسی و او الف اسم خراطین است و در اطلیه و اضمه قوت باه استعمال نموده می
نقصان آنکه از دهن انسان بر آید درین باغ بخت است کیکر ابکسر کاف یا تختانی مجهول
و فتح کاف فی و راه جمله و الف گوشتش سرد و مقوی هفت دوات و بهی و حالس خون
حیض کیکر کبیر کاف یا مجهول مفتح سین جمله و سکون راه جمله نیز گرم و مفتح و خنده آورد
دافع فواق مهبی و کاف و صداع و حابس و قاتل گرم شکم و دافع دملها و فساد اخلاط ثلثه
و صفی رنگ و اسم زعفران است کیت بفتح کاف و سکون یا تختانی و تا فوقا
خام و نارسیده ان سبک و قابض و دافع هر سه خلط و چون نخته گردد مزه ترش شیرین آورد
و استقا و غلبه و تلخ و دافع کند و گران است و خلق صاف نماید و پاکیزه دارد و در سینه
تشنجه سرد کیت پتری بفتح با فارسی و سکون تا فوقانی و کسر راه جمله و سکون
یا تختانی برگش بر کیت نامد گرم و تر دافع اثرز هر است و غلبه میلان نمی دوزد
کیلویت بکسر کاف سکون یا تختانی و ضم لام و سکون و او تا فوقانی سندی سرد
و قابض شکم و دافع کوفه و کف با دست کیر است بفتح کاف یا تختانی مجهول راه جمله و الف
تا فوقانی و بخت یا تختانی و از زیاد کاف در آخر یعنی کرانک نیش اسم چرانی است کیکر
بکسر کاف یا مجهول مفتح و او راه جمله و الف کفکی مانند و برابران و افزون شود و در
خار دارد و رنگها میان شاخچه است ریشه دار عملی رنگ بی لب و با گلش شنبه بودیش از دور
بسیار آید و از نزدیک کم و بعد خشک شدن نیز بویا بود و در لباسها گذاردند تا مدت
لباس بویا باشد و درخت آن چهار گز بلند تر و برگها مثل برگ گه یعنی جوار نخ می دراز
تر و پهلوی بر تنه خار و چهار ساله گل دهد و هر سال در رخ او خاک می نهد و در دهن هر تنه بود

کده است از همان دست و بهی باغ
که در دست آنستان با علی لوی است
عقل انیس است در غربت و لذت
عقل شهاب است که در وی لاف می زند
فاصله بین بزرگها و افلاک است بر وجه
بشودت عقلها یک عقل می شود و در
عالمگیری سطر است که عاقل اینده را
شده داده و شده در افق افلاک است بود
شکند و در خلط غلبه از پتری عالم
۱۶۰
تا آنکه بیان من عقل صالح
کنید و با کبر و موقوف سازید بی
که از لذت می برکت با کبر و خفت
سین سبب از عقل شویز و خفت
بفعل آید و افلاک سبک صالح
و بهی آید و افلاک سبک صالح
بیان من عقل بهی و خفت
و افق می بیند یک کیت و بهی
عاقل و قس آنده شود و کبر با باغ
کود و خفت اند که ماقبل و قس آنده
بسیار در او اینجانبی ناوان باغ
عقل اسطبل است و خفتان
بسیار در او اینجانبی ناوان باغ
عقل اسطبل است و خفتان

بسیار در او اینجانبی ناوان باغ
عقل اسطبل است و خفتان
بسیار در او اینجانبی ناوان باغ
عقل اسطبل است و خفتان

بدان و خوار بنجان است
استغفری می عیب است
دین خود را از کلام است
نیازی با بدو است
زیاده بود و بود با قده
با خود بنجان غایب است
تغذیه نماید و ملاحظه نماید
پس ایشان باید تا تغذیه نماید
باز خود را تقدیر اندیشد
ممکن باشد در عالم است و با او
زیر کلاست مراد آن کلمه است
کرد اند تخیل کسی که سعادت نام
نیکی زانی میکند تکرار این کلمه
بجا آید در وقت آن سالی باشد

و بسیار که شک شکر باندی اند بسیار شود کیشکی کبیر کافت یا به چول تا فوقانی و کسر
کافتانی و سکون یا تختانی قسی از کیور ه است سرن کتبی کسی از کیشکی است
صنوبر سبک بر کجا دوا فقه و اقرون بود بولش ملایم و خوشبو و نهال او شش هفت سال
گل دهد هر دو شیرین سرد تلخ و تیز و سبک و قفساد و بلغم و قی کبیره را قلم هم استعمال کرده شود
دل و دماغ دریافته کیو آنچه کبیر کافت یا به چول دوا و الف نون ضعیفی و قحیم حار
و با رندی شیرین گرم و گران سببی و مولدنی و تخمش دافع فساد باد و سببی است بس
کنج نوشته اند و آن نوعی از کرش بر بست کیلا کبیر کافت یا به چول و لام الف و شش
راست باشد بقدر نیزه و برگ آن نه سطلین نرم بر آید و بنا دخته آینه می آید کبیره هانزین
در از تر و فواخ تر و از میان او چیزی صندری شکل آید و آن چینه بود و برگ بر تو دلدرد رخ
رنگ در هر خوشه هفتاد هشتاد کیلا بود و در پیکر خیار خوردن نزدیک پوست با سالی کشت شود
و چند قسم بود و بهترین اقسام او خورد که از امرت بان گویند و هر سال مست واری با زو کذا
قلم کنند و الا بلخیا در حامه بنده از که کافور ازین پیدا آید و همین سخت دیگرست و پنج او طرز
و مقوی اعصار و قوی و دافع قیاس صفر و خون بلغم برای سوزاک آب جاید بخورند
نفع نیماید لیکن ضعیف باه گویندی آورد و ثمر شیرین و سرد و تر و گران نفاخ و بلغم افزا
و دافع فساد صفر و خون و باد و سوزش سینیه و ضرب و سقطه بعربی سوز گویند و اهل هند
ثمر خام او را مو گوشت و بی گوشت پنجه میخورند و نهوشا خنای نرم او را نیز پنجه میخورند
تولید منی و تقویت باه و دماغ تجرب بر اقم رسیده است و بضعف نمده است و ثقل دارد و صلح
او را نه میل است و اطباء یونان عمل و قد و زنجیل مرلی نوشته کبیر کبیر کافت سکون
یا تختانی و قح کافتانی و سکون را در جمله بول است در می است شهر صحرای خاوار

۱۷۱
در زمان کلدانیان با قح بنهند و قحست
بسیار تر از ان بود و نه پنجه خصوصاً در
بازرگان کبیر و خون تو در بود
بهر روزی مقدار کبیر بنامشند و
در بعضی کارها با استقلال بوده بانگ
چیزی از بنجان و اگر بوی اندوی
خاطر راه با بر از روی نظیر و شسته
گزارانند خطی بدن و از بنجان

در آن با به دانست
فردان با به دانست
نوز است باقی باشد
دست از تمام با به دانست
از آن با به دانست

در اسراف و غفلت و کثرت و جمع امور عمل بر حدیث غیر الامور
 او سببها نموده صداعت الی از این
 فیهند چیز که عیب علت از آن فیهند
 که در نفس لازم است مثلا عضوی را
 اگر در کار کرده از برای حفظ آنی اعضا
 باید بود که ضرر خاص را بکشد
 عام فیهند که از کار که حصول آن

برگ ریزه بسیار دارد و قسم نوشته اند یکی بزرگ و نیم خورد نور اخار بسیار و کینه را کم بود
 پوست در دهن ایشان صمغ را سفید بود و اگر رنگ بر آس کرده چشم نهند حرارت چشم بر طرف
 سازد هر دو زخمت و گرم و تر و دفع سرفه و بلغم و عطشها بلغمی و انواع اسپال و اقسام بواسیر را
 نافع بود و برگ رسته او چون در آب شب تر کرده صبح در همان آب ساقیده بخورند برای
 سوزاک جرب مثانه تجرب رسیده است و صمغ او و پوست شیخ او و پهلوی او برای تقویت
 باه و تغلیظ نسی تجرب رسیده است کیست بکر کاف و سکون باه و تخانی و ماز و خانی
 بندی و بعد از تار فوقانی بندی باه و تخانی نیز آمده است یعنی کیمی بریم آهن است شیرین
 و تر و گرم بود و باد و گرم و در شکم بر طرف کند و سیلان نسی و قویج و امان فم و کباب
الفارسی فصل الالف کابری بفتح کاف فارسی و الف و قویج و کیم و سکون را
 پهلای بطن شیرین و متدلی در سردی گرمی و ششی طعام قابض شلیم و دفع رکبت و بواسیر و زخمت
 و غماد بلغم و باه و فارسی که در گویند و از بجزرات را قویج است بجهت خفقان چون او را در خور
 نموده پوسته با یک از اجدا کرده و خسته بیرون انداخته دو پر کالان نموده شیب کانی
 بگذارند و صبح قدری بید مشک گلاب پاشیده و تنها بخورند یا با قند سفید آمیخته تناول نمایند
 و نیز او را کوفته آب زرا گرفته همراه گلاب بید مشک بجز خفقان تقویت دل مجرب است
 همچنین است اگر عرق او را بکشند و دیگر فواید در کتب یونانی مذکور است گانگری
 بفتح کاف فارسی و الف خفقان سکون ساکنه و کاف فارسی ثانی و باه و تخانی مجهول و ضم
 راه پهلای و کسر کاف فارسی ثالث و سکون باه و تخانی اسم یکسان است حاصل البهار
 الموحده کبر و لافضم کاف فارسی و سکون باه و تخانی از پهلای و سکون و بلغم او و جوس
 او باه و تخانی نیز آمده یعنی کبر پهلای بصری خف گویند باه و تخانی اصل از کتب یونانی

۱۴۲
 تقدیر باشد قبول نکند
 دانستن علم حکمت
 صاحب به از کتاب کباب
 چهار دانش حکمتان و بوستان
 و خواندن کیمیای سعادت و کتب
 اطلاق و طغیان و شانسانه و دیگر کتب
 انواع خف و کتب چیرگی بفتح
 باشد و حکم توان بر زبان نموده
 اتادی نهادن و حاصل از کتب
 عالی بیوز و شکستین و کتب
 و خود را بنان طریقه
 و خواندن خیر از کتب
 در کتب کباب و کتب
 کتب کباب و کتب

در اسراف و غفلت و کثرت و جمع امور عمل بر حدیث غیر الامور
 او سببها نموده صداعت الی از این
 فیهند چیز که عیب علت از آن فیهند
 که در نفس لازم است مثلا عضوی را
 اگر در کار کرده از برای حفظ آنی اعضا
 باید بود که ضرر خاص را بکشد
 عام فیهند که از کار که حصول آن

نصف سینه از آن که در سینه با برادری است
 است سینه با برادری است و در سینه با برادری است
 سینه با برادری است و در سینه با برادری است
 سینه با برادری است و در سینه با برادری است

تفصیل معلوم میشود و فصل پنجم کج پیل بفتح کاف فارسی و سکون جیم که با کاف
 و سکون یا در تختانی و فتح با و فارسی ثانی و سکون لام و با ضافه یا در تختانی نیز آمده است
 یعنی کج پیل شریک است و بر جیب در بالیدگی چهار برابر فلفل در از بهمان شکل با
 تخم و گرم و ششبی طعام و مابین سبال و دافع جذام و تکی نفس و امراض گلو و گرم شکم و فساد باد و تخم
 و جاب در جیم فارسی که شدت فصل الدال المهمله که با بفتح کاف فارسی و سکون
 دال و با و این که در سینه با برادری است و در سینه با برادری است و در سینه با برادری است
 فصل الدال المهمله الهندی که با بفتح کاف فارسی و سکون دال هندی فتح
 با و سکون لام چون گل لاله پر رنگ بوته و گزی و افزون در گش توت آساده و ساله
 گل و فصل الراء المهمله که با بفتح کاف فارسی و فتح را و مهمله و الف میم و فتح کاف
 و خفاء نون دال مهمله اسم مستهول کند است که در سخن بفتح کاف فارسی و راء مهمله
 و خفاء نون فتح جیم و سکون نون قسی از پیاز است و هم بر زردک هم بر کزنجبر اطلاق
 این اسم آمده است که در بفتح کاف فارسی و ضم را و مهمله اول و سکون راء هندی که در شش
 فساد و فساد و با و است و صاحب در اشکوی بنویسد که او طایریت مانند فقا که بخبر نام
 شنیده شد فصل الراء المهمله هندی که در بضم کاف فارسی و سکون راء هندی که در
 قدری شور و شیرین و بیک و طین مشببی طعام و مولد صفرا و محدث سوزش اعضاء و گرم شکم
 و دافع فساد و باد و مقوی اعضاء و بول براند مقوی کل بفارسی بقند سیاه گویند که در جی
 بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر جیم فارسی
 و سکون یا در تختانی و به نفس یا در تختانی نون هم آمده که در جیم مشهور که در جیم و واو
 و یا اسم گلمی است فصل الراء الناری کلن و مولد بفتح کاف فارسی و سکون کاف

تفصیل معلوم میشود و فصل پنجم کج پیل بفتح کاف فارسی و سکون جیم که با کاف
 و سکون یا در تختانی و فتح با و فارسی ثانی و سکون لام و با ضافه یا در تختانی نیز آمده است
 یعنی کج پیل شریک است و بر جیب در بالیدگی چهار برابر فلفل در از بهمان شکل با
 تخم و گرم و ششبی طعام و مابین سبال و دافع جذام و تکی نفس و امراض گلو و گرم شکم و فساد باد و تخم
 و جاب در جیم فارسی که شدت فصل الدال المهمله که با بفتح کاف فارسی و سکون
 دال و با و این که در سینه با برادری است و در سینه با برادری است و در سینه با برادری است
 فصل الدال المهمله الهندی که با بفتح کاف فارسی و سکون دال هندی فتح
 با و سکون لام چون گل لاله پر رنگ بوته و گزی و افزون در گش توت آساده و ساله
 گل و فصل الراء المهمله که با بفتح کاف فارسی و فتح را و مهمله و الف میم و فتح کاف
 و خفاء نون دال مهمله اسم مستهول کند است که در سخن بفتح کاف فارسی و راء مهمله
 و خفاء نون فتح جیم و سکون نون قسی از پیاز است و هم بر زردک هم بر کزنجبر اطلاق
 این اسم آمده است که در بفتح کاف فارسی و ضم را و مهمله اول و سکون راء هندی که در شش
 فساد و فساد و با و است و صاحب در اشکوی بنویسد که او طایریت مانند فقا که بخبر نام
 شنیده شد فصل الراء المهمله هندی که در بضم کاف فارسی و سکون راء هندی که در
 قدری شور و شیرین و بیک و طین مشببی طعام و مولد صفرا و محدث سوزش اعضاء و گرم شکم
 و دافع فساد و باد و مقوی اعضاء و بول براند مقوی کل بفارسی بقند سیاه گویند که در جی
 بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر جیم فارسی
 و سکون یا در تختانی و به نفس یا در تختانی نون هم آمده که در جیم مشهور که در جیم و واو
 و یا اسم گلمی است فصل الراء الناری کلن و مولد بفتح کاف فارسی و سکون کاف

تفصیل معلوم میشود و فصل پنجم کج پیل بفتح کاف فارسی و سکون جیم که با کاف
 و سکون یا در تختانی و فتح با و فارسی ثانی و سکون لام و با ضافه یا در تختانی نیز آمده است
 یعنی کج پیل شریک است و بر جیب در بالیدگی چهار برابر فلفل در از بهمان شکل با
 تخم و گرم و ششبی طعام و مابین سبال و دافع جذام و تکی نفس و امراض گلو و گرم شکم و فساد باد و تخم
 و جاب در جیم فارسی که شدت فصل الدال المهمله که با بفتح کاف فارسی و سکون
 دال و با و این که در سینه با برادری است و در سینه با برادری است و در سینه با برادری است
 فصل الدال المهمله الهندی که با بفتح کاف فارسی و سکون دال هندی فتح
 با و سکون لام چون گل لاله پر رنگ بوته و گزی و افزون در گش توت آساده و ساله
 گل و فصل الراء المهمله که با بفتح کاف فارسی و فتح را و مهمله و الف میم و فتح کاف
 و خفاء نون دال مهمله اسم مستهول کند است که در سخن بفتح کاف فارسی و راء مهمله
 و خفاء نون فتح جیم و سکون نون قسی از پیاز است و هم بر زردک هم بر کزنجبر اطلاق
 این اسم آمده است که در بفتح کاف فارسی و ضم را و مهمله اول و سکون راء هندی که در شش
 فساد و فساد و با و است و صاحب در اشکوی بنویسد که او طایریت مانند فقا که بخبر نام
 شنیده شد فصل الراء المهمله هندی که در بضم کاف فارسی و سکون راء هندی که در
 قدری شور و شیرین و بیک و طین مشببی طعام و مولد صفرا و محدث سوزش اعضاء و گرم شکم
 و دافع فساد و باد و مقوی اعضاء و بول براند مقوی کل بفارسی بقند سیاه گویند که در جی
 بضم کاف فارسی و سکون واو و کسر جیم فارسی
 و سکون یا در تختانی و به نفس یا در تختانی نون هم آمده که در جیم مشهور که در جیم و واو
 و یا اسم گلمی است فصل الراء الناری کلن و مولد بفتح کاف فارسی و سکون کاف

اسکون نون وضم وال مبله با اسکون و او و لام اسم حسن است که بهترین قسم است
 و او را با مصالح و نهک آغشته و در روغن بریان ساخته میخورند و نوایز در نقطه کنسی گذشت
گلین یعنی کافور فارسی و کسر کاف فارسی دویم و اسکون یا تختانی و فتح را با مبله و اسکون
 نون و لغوص نون و دویم آمده است یعنی گلیر و بعد از کاف الف نون و بیای
 نون کاف فارسی دویم یعنی گانگر گت خت آن بقدر یک گرم میباشد و شانه ابار یک در
 و برکش مثل برگ شکم براند و هنگام نخالی تخیل است باد و خون و کتخه دفع کرده فصل
اللام گلوی کسر کاف فارسی و ضم لام و او مجهول ساکنه و یا تختانی تلخ و زخمت و
 هنگام ضم تیز شیرین و گرم و بکفت ایض شکم و مقوی اجزاء و شسته می شود و دفع برقان و
 جذام و جوئیگی و زرقیدی اجزاء و غشیان و تپ و فساد صفرا و بر سردگی طبیعت و از جمله
 رساین است و بعضی مزاج این را سرد نوشته اند و زرد راقم مرکب القوی است از جهت دفع
 او در امراض حازه و بارده و محرر بقدر یک ام او بر زه تراشیده در آب انداخته و ظرف گل
 آب کشیده کرده زیر آسکان گذاشته شیر او را جمع گرفته با صاحب حیات مزنده داده بسیار
 نفع نموده و به زبان در حیات جوشانیده نیز استعمال میکنند همراه او بیه و تنها و ست او را
 راقم در او بیه سوزاک تقویت معده و بیه و غلطت منی استعمال نموده و مفید یافته و نیز
 است گلو و طباشیر مساوی گرفته از هر دو بقدر باشد تا سه روز بجهت تپ از داده شود
 بسیار مجرب است بکتر در برهون از هر چه متعلق نموده گردد چنانکه لوله بیهار و غلیظ بسیار
 باشد و بعضی دانند بیل هم درین کتب اضافه مینمایند و الراجح قرص از ترکیب اول
 ساخته گاهی همراه قرص طباشیر طبعی گاهی همراه قرص گل با او به مناسبه در حیات
 هر کس مزنده استعمال میخوردند نیز تنها همراه کاسنی مزوق و چکیده کاسنی استعمال باید نمود

از کافور فارسی دویم و اسکون یا تختانی و فتح را با مبله و اسکون
 نون و لغوص نون و دویم آمده است یعنی گلیر و بعد از کاف الف نون و بیای
 نون کاف فارسی دویم یعنی گانگر گت خت آن بقدر یک گرم میباشد و شانه ابار یک در
 و برکش مثل برگ شکم براند و هنگام نخالی تخیل است باد و خون و کتخه دفع کرده فصل
اللام گلوی کسر کاف فارسی و ضم لام و او مجهول ساکنه و یا تختانی تلخ و زخمت و
 هنگام ضم تیز شیرین و گرم و بکفت ایض شکم و مقوی اجزاء و شسته می شود و دفع برقان و
 جذام و جوئیگی و زرقیدی اجزاء و غشیان و تپ و فساد صفرا و بر سردگی طبیعت و از جمله
 رساین است و بعضی مزاج این را سرد نوشته اند و زرد راقم مرکب القوی است از جهت دفع
 او در امراض حازه و بارده و محرر بقدر یک ام او بر زه تراشیده در آب انداخته و ظرف گل
 آب کشیده کرده زیر آسکان گذاشته شیر او را جمع گرفته با صاحب حیات مزنده داده بسیار
 نفع نموده و به زبان در حیات جوشانیده نیز استعمال میکنند همراه او بیه و تنها و ست او را
 راقم در او بیه سوزاک تقویت معده و بیه و غلطت منی استعمال نموده و مفید یافته و نیز
 است گلو و طباشیر مساوی گرفته از هر دو بقدر باشد تا سه روز بجهت تپ از داده شود
 بسیار مجرب است بکتر در برهون از هر چه متعلق نموده گردد چنانکه لوله بیهار و غلیظ بسیار
 باشد و بعضی دانند بیل هم درین کتب اضافه مینمایند و الراجح قرص از ترکیب اول
 ساخته گاهی همراه قرص طباشیر طبعی گاهی همراه قرص گل با او به مناسبه در حیات
 هر کس مزنده استعمال میخوردند نیز تنها همراه کاسنی مزوق و چکیده کاسنی استعمال باید نمود

خود را بر تره کمال علم میدانی همان بود
 علم بهتر از هیچ است کج نازلگاه مایه دشت
 و علم نازلگاه میدارد در سوراخ زوده لیا
 علم خوانند چون نومی است که در نوارد
 نوسخمان از فطرون است نزارد ازین که
 از طبیبان علم جلالی نیز از کمال فصل این
 کیست از روی علم گفت آنکه در غیب کند
 تحصیل یافته کرده است ایضا از سخنان
 ۱۶۴
 است که تکلیف کند در دوران برنجیر
 او است یکدیگر نیز نفس نیات سر چرخ
 و خود کند نیز غیبی و نومی
 ادوست در جهت زودنی
 او معین بر یک عالم ساز باید یک
 بودن شود بی دره باید از بیه و
 نزارد است او بی که غیبی است
 کند پیشی بکند فیق و در این کتاب
 این سخنان را بطلایت زمینی خطاب
 است که از روی آفتند او بیه از هر کس
 کسند ازین ادیان که هر چه از فطرون
 اینان را بظن تا بپند آید از کوه
 بیا از غلطت منی نفع دهنده است
 دریم از غلطت منی نفع دهنده است
 نخان سرچرخش

نمایند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند

یک اندیک کن بل را از خرمی سیکونید والد علم بالصوب بطم زخت سنگام مضم تلخ
و گرم و دافع امراض گلو بیماری ال و فساد صفرا و خون بلغم و سنگلی نفس و سرفه و سبت
کنند بهر روز هفت کاف فاسی و خفار نون فحم و ال مبله سکون باو که بار موحده
و سکون باضم را و مبله و او مجهول و فحم از مبله و سکون با اتم بر زره است و بار موحده
گذشت کند رضم کاف فاسی و خفار نون و ضم و ال مبله و سکون را و مبله قسمی از لوبیا است
و در جبت لام بیاید گنجا بضم کاف فاسی و سکون نون فحم بیم و الف اسم چینی است
کنند سخت کاف فاسی و خفار نون فحم و ال مبله و خفار باو شهر بدون ما و سکون
کاف سنگام مضم تلخ و گرم و ملین و دافع جذام و امراض سبز و فساد بلغم و باد و صفر انگیز و تقطیر
رساین است بعربی کبریت گویند و عرق گوگرد را رقم برای جرب در افشردن آسمان نمود
محرک فتنه و برای تقویت معده نیز مفید و مضر بزندان است و ترش و بسیار بود و
خرمبه در روگداخته شود و نیز آب است و یک قطره از او برای فشردن بک فحاجه کفایت میکند
و مقوی تا هم با وجود ترشی بیدانند و بطریق کس که رقم عرق بر می آرد است که گیرند
پایله چینی و بزرگراه پشت او سه سوراخ کنند و تاریستی بر او نصب نموده بخیری بیادند
و هر سه پایه چراغی نصب کنند و در میان چراغ کنند سگ انگازند و دو سه قفله در روز
چینه که بگند سسته آغشته باشد روشن سازند در هر سه پایه چینی ظرف نیز بگذارند تا
بسطح پایه رسیده و در ظرف پایین بچکد لکن در مکانیک چراغ روشن نمایند نموده با باشد
هو با او زسه و پارچه از اثر دوش بوبیده میشود و خوب کند بک و روغن کند سگ
علاج الامراض عجله نافه مرقوم است کند سگ کاف فاسی و خفار نون و
سکون و ال مبله و فحم کاف الف اسم مدک فی است یعنی دارنده سوسه

کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند
نمانند و از او پسندند از در کف بر سخنان آنها بپردازند

از او فتنه و برای تقویت معده نیز مفید و مضر بزندان است و ترش و بسیار بود و
خرمبه در روگداخته شود و نیز آب است و یک قطره از او برای فشردن بک فحاجه کفایت میکند
و مقوی تا هم با وجود ترشی بیدانند و بطریق کس که رقم عرق بر می آرد است که گیرند

شود و بیانش از آنست که حاصل شود هر دو هم آید و بیانش از آنست که حاصل شود هر دو هم آید و بیانش از آنست که حاصل شود هر دو هم آید

فصل الواو کور و چنانچه کاف فارسی و واو مجهول و ضم را همیله و او ثانی مجهول
 و فتح جیم فارسی نون الف و بعضی الف مع قوف نموده اند یعنی کور چون جیم است زرد
 رنگ که در گاه نمیدرشد و زخمت و سرد و با هر که باشد مغز و منظر بود و دفع امید است جن
 بری و فساد خون و حافظ جنین از اسقاط طایر ام جیم بقدرت گور و همین نیز گویند
 کاف فارسی و واو را همیله مجهول هم دل همیله و نفا و سکون و گو مان لضم کاف فارسی
 و سکون عاده و میم و الف نون دوازده است شیرین و در گرم خشک که ان طین
 و دفع فساد باد و صفراء و بلغم و یرقان و آماس اعصاب و گرم شکم همین قدر صاحب دار اشکوی
 نوشته لیکن کبوتر است با ضافه بار بعد کاف نهال او در خرابی بسیار یافته
 میشود بعد از زیاد از گز بود و در موسم برنگال بسیار شود و کلها بسیار دارد از
 گل نوزنگ و برابر بسکن گل نوزنگ سرخ و این نیز بعد خشک شدن مایل سفید
 بود و سوراخ باریک در او پیدا شود با جمله گلش بدور بود و فی الجملة به دارد
 گوییم لضم کاف فارسی و واو مجهول و کسر بار موحده و حجاز و سکون یا در تحتانی قسم
 بود قسمی که از بسطان می دهد بر گش مشابیه برگت ب که نوشته باشد بود یک
 قاض شکم و متوی و دفع فساد بلغم و صفراء و خون و پر می و سرفه و دامیل مشهور است
 گویند لضم کاف فارسی و سکون و او فتح با و الف اسم پرشت پر فی است کور با کس
 فتح کاف فارسی و واو مجهول و او همیله فتح بار موحده فارسی و الف فتح کاف و حجاز
 و الف و میم نون قسم از کبری است گور ک افج کاف فارسی و واو مجهول و کسر
 میله کانه قسمی از نون است گوه لضم کاف فارسی و واو مجهول و بار بندی گوشتش متوی
 و صبی و شسته آرد و دفع فساد صفراء و باد است و عبرتی نصب بفارسی سو مسار گویند

و در بیان تعلق کاف
 قاسم دارد از فاطمین و مروه عالم
 کوه و الارض از واو افلاک قوسی
 و الحیات حکام و الانسان بفت
 الراحه و الله تعالی فاین الف
 زوالتون مصری آنقدر زیاده است
 صفت هر قدر از خدا خافل سازد
 فرسوده بر آفتاب اول نیست جزین
 کاف کافیت بسیار و کاف کافیت
 کاف کافیت است که چون از کاف
 خاصیت است از آنکه طلب دنیا
 بیافزست از آنکه وقتیکه انسان
 بافت ابر از آنکه می آرد و آنکه بگوید
 کاف کافیت است که کافیت نگردد و اگر این باشد
 از آنکه کافیت نخواهد شد یعنی بی آنکه
 از آنکه کافیت خواهد گشت پس دانند
 است همه حال طایر و بیایم بنده سر
 است از آنکه کافیت خواهد گشت پس دانند
 است همه حال طایر و بیایم بنده سر

۱۷۷

و در بیان تعلق کاف
 قاسم دارد از فاطمین و مروه عالم
 کوه و الارض از واو افلاک قوسی
 و الحیات حکام و الانسان بفت
 الراحه و الله تعالی فاین الف
 زوالتون مصری آنقدر زیاده است
 صفت هر قدر از خدا خافل سازد
 فرسوده بر آفتاب اول نیست جزین
 کاف کافیت بسیار و کاف کافیت
 کاف کافیت است که چون از کاف
 خاصیت است از آنکه طلب دنیا
 بیافزست از آنکه وقتیکه انسان
 بافت ابر از آنکه می آرد و آنکه بگوید
 کاف کافیت است که کافیت نگردد و اگر این باشد
 از آنکه کافیت نخواهد شد یعنی بی آنکه
 از آنکه کافیت خواهد گشت پس دانند
 است همه حال طایر و بیایم بنده سر
 است از آنکه کافیت خواهد گشت پس دانند
 است همه حال طایر و بیایم بنده سر

توانی از طرفی بفرمزد اول
 است و نیز با درود و نیتها
 هیچ احوال در مقابل مال
 در یکبار است انسان در دنیا
 نظارتش میباید از درون
 نه نظاری و کاشن میزند
 کشته و نمی آید از دست
 او زیاد شده و در دنیا

گورس بضم کاف فارسی و واو مجهول فتح را رمله و سکون سین مبدل و غمی که بچوب بطریق
 ستعارت کند باشد و او را بیوت نیز گویند نیز اطلاق لفظند کوب بر شیر و غیره بنمانند گو کبر و
 بضم کاف فارسی و واو مجهول مفتوح کاف خفاء با و ضم را مهمل و سکون واو دافع تشکیلی
 تشکیلی نفس سرفه و سوار بول و شکننده سنگ مشابیه و دافع امراض دل و فساد باد بطن و حکم
 با حار و الهله و لغاری با تا المجره گویند بری و بنگامی باشد باس آن شمیمه بنایت و از شیار
 او منبسط بر روی زمین خارد از شمش صلبت سر پهل و خارد از قوسی از و کلان است از
 گو کبر و و کبکی گویند و در نهتری آورده که دافع غلبه اخلاط ثلثه است و آتش کشگی را بفریاد و بول
 در شکم را دور نماید و منی زیاد کند و فریاد سازد و سرد و شریک معوی باه و بدن و جبهت
 منی و سوزاک منجمت مشابیه سخت مفید است و بزبان خشک گویند بضم کاف
 و واو مجهول بضم جیم فارسی مشد و و خفاء با و سکون را رمله گویند تا فتح کاف فارسی و
 سکون واو فتح و ال مهمل و خفاء و نون و ما فوقانی و الف و آن میگون است قسمی بنیل کبار
 است گوز که کلری بضم کاف فارسی و واو مجهول فتح را رمله سکون کاف خفاء ما و
 دو کاف اول مفتوح ثانی ساکن و کسر را رمله سکون یا رحتانی اسم خیار زنگ است
 بضم کاف فارسی و سکون واو و ضم کاف فارسی ثانی و سکون لام شیرین گرم است و سهل شسته
 طعام و بیوی و سمن مجر استخوان شکسته و محلل عقد با و گره با و دافع فساد بطن و باد و خون با سهل
 و شور و خنایر و دافع پر میو و جذام و سرخ باد و ضعیفی و لاغری بدن دافع بسیار عرق چوب
 و اما س اعضا و کهنه این نجابت نزل و از جمله ساین است بعر بنی مقل گویند و چون گل
 از کاف فتح الی در عباله نافع و علاج الامراض قوم است برای فواید مخرره بکمال مرصه
 است و قسمی از گوگل است که از اینها گوگل گویند گویند بضم کاف فارسی و سکون

بسیار در سوای سازد طایف در اینها
 دیده همیشه و از غیر تشکیلی از ال بنادق
 بیشتر و از تشکیلی از ال بنادق
 ان قعی غم در کلام بندگی اگر بطلد
 شکر لایه از طاعت فایده بنایت
 کسب کسب و نیار با فرط ساینده
 و منطس چون زنده شمار و شورایی
 زنگانی او بر او بناید مال

۱۷۸

سکینان و خندان و کوه
 برای مسجود و خندان
 برای و نشسته از آن است
 در دست کبر یا کسی ده کبابی
 ده دست کز و جلال
 ال با است کز و جلال
 از جمله بوده که از آنجا
 بگفت می نویسان
 نوشته آنجهان برداری
 کارها بوش است و باقیضا
 نوشته است از بر

پیش از آنکه از اسم سکون
 ندهد باین دنیا می فاسد
 نفس را بطبع اشقی
 بپسند و در بری بسوی
 بیست و شش و در بری بسوی

زندون نوت ماکله کبیر
 در بیست و دو روز عالیست
 بیاید که بازی خوبی از دنیا
 چند روز نشوی بیست
 از نسیب آن که بیست
 و بیست روز خوب در بیست

داو و خفاشون و سکون دال مهله که سکون و سکون یا تختانی از میوه با مخصوصند است
 سرخ زنگنه یک پوست بقدرقاسه و اندکی زباده از زوقاسه و پودر اوایل مخروطی است
 ملین و مصلح بود اقسام گرم سده دور کند و بسیار خوردن می گویند غشیان می آرد خاصه اگر تا
 خوردن شیرین سرد و نفاخ بود و برای سرفه مفید شود گولی بضم کاف فارسی سکون داو
 و کسر لام و سکون یا تختاسه نه ترش و شیرین و سرد و دفع صفرا و حرارت
 و بلغم بود و نمی یغزاید بعربی هر جان گویند گویند بضم کاف فارسی و سکون او و کسر میم و
 یا تختانی و دال مهله آخر کاف نیز اضافه کنند یعنی گویند کف فارسی از جوهر است ترش
 گرم و باضم و اشتها آورنده بود و امراض ریج و دفع نماید و دیگر خاصیت مثل شکله کانت
 است گوگرد بمان بضم کاف فارسی و او و جبول فتح را مهله و سکون کاف فارسی
 دویم و فتح با فارسی و الف سکون نون هم رویدگی بندنی که برگ بسیار بریزه دارد و بسیار
 بد و اند و نیز زمین افتاده باشد گول بضم کاف فارسی و سکون و او و فتح لام و سکون را مهله
 کلان از درخت جامن نیک چکت کش مستطیل نو کوار پوست و ختم سفید رنگ
 و میوه آن بسیار مشهور است اندکی از آن میخیز زباده و برابر آنجیر که از آن میخیزد و رنگ
 سرخ میشود و در اول تکون نبرد چون پخته او را بشکافند مثل شیره با میوه آینه و گویند چون
 بدون شکافته او را بخورند باعث حفظ صحت چشم است سرد و خشک نوشته اند و بعضی گرم
 و در اقم سرد و تر است صفرا را تسکین دهد و خام او را دال باجد بطریق نان خورشق مرضا
 که اسهال داشتند باخون بوا سیر استعمال میفرمودند نفع میکند و اطباء هند قاضی شکله نوشته اند
 و بطی بضم است و پوست درخت او را برای زخمها بسیار مفید نوشته اند و نیز اگر پوست او
 بر زخم چوب اشغال آن بر بند نفع کلی نماید و آب لاسی آن خوردن در شکم آرد و اگر از گول

بسیار برزنت و سکون
 بیشتر است و عالیست
 و کلخ زمان اشغال آن خوب است
 عالیست بعد از او بسیار حاجات
 ترش و صفت اول است
 نیست که بجموع
 در وقت کشید و اگر با دست
 شده بود چنین زنگنه کانی انقباض
 که در سار چینی فروده بگوید
 زنگنه کانی در سنگبارانی فخری
 از کلام بزرگی منقوش که اعصاب
 انور از صد خوردن بعضی گمان را نفس
 ایشان است و بعضی از آن در بعضی
 را نوزاد و بعضی را کبک نه در بعضی
 را نواز در فنده و علی بن یقینان بنان
 بسیار و هر کس سبب است از کلام
 او بکوشید است کسیک عبادت کرد
 خدا بخواهد را با خوف نشی پس
 او فرزند است بهشتی
 از نسیب آن که بیست
 و بیست روز خوب در بیست

در وقت کشید و اگر با دست
 شده بود چنین زنگنه کانی انقباض
 که در سار چینی فروده بگوید
 زنگنه کانی در سنگبارانی فخری
 از کلام بزرگی منقوش که اعصاب
 انور از صد خوردن بعضی گمان را نفس
 ایشان است و بعضی از آن در بعضی
 را نوزاد و بعضی را کبک نه در بعضی
 را نواز در فنده و علی بن یقینان بنان
 بسیار و هر کس سبب است از کلام
 او بکوشید است کسیک عبادت کرد
 خدا بخواهد را با خوف نشی پس
 او فرزند است بهشتی
 از نسیب آن که بیست
 و بیست روز خوب در بیست

بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است
 بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است

رفع در شکم و بضم طعام بسیار مفید است چون گهوازا نایف و الدماجد در علاج الامراض و جلاله نافع است
 است برای امراض باطن و در نفع است گندک بضم کاف فارسی خوار و دون بضم کاف فارسی است
 و کبیر هم فارسی و سکون است و کبیر هم فارسی است گنجایر گویند و بیانده سوی و صفوی آل نوحی
 و شستی و در نفع صفرا و بلغم و امراض چشم و جرب و مایل و شور و باد و جدا م و گرم و کرم و کرم سفید از
 جگر کاکویند در خواص مطاق اول است و در او بر قوت باه نیز استعمال میشود گهر کبیر است
 کاف فارسی و خوار و سکون است و کبیر کاف فارسی ثانی و در شمار مانای و سکون باه نوقانی است
 بمربی صمدی و بنو انشا الله و بقرای افتاب است گویند شایع کبیر موش در از رنگ
 کرد و فصل ایثار الحسانی گیده کبیر کاف فارسی و سکون باه نوقانی و قح و ال مهله
 و در نفع امراض چشم است و گرم و خشک است بل او جان کافت و خلق خوار بقرای سرسی است
 یا به رنگ بعضی صوب باز و جره را شکار کند و بقری عقاب فارسی اگر گویند گنده
 کبیر کاف فارسی و سکون باه نوقانی و خوار نون قح و ال مهله و سکون باه نوقانی است
 بسیار رنگ دارد ایند فارسی صدف کبیر گشته خواص فرح و کبیر سی بطرفه و در نمان
 گنده انچه کاف فارسی و سکون باه نوقانی و خوار نون قح و ال مهله بندسی هالف همی چای
 است بزرگ پوست او سیاه چین بار در غایت صلابت و پوست او بهی ساق و در
 بصورت سپر و ازان پیر سازند بسیار تخم و پاکیزه شود و در شش شمیر نیاید و شاخ او از
 روی مینی او منحصرا در یکد و بو و صورتش بچوک شب گوشش واقع باد و حالین اول و بر از
 بنور شاخ او جهت بو اسیر و عیر لادت و گر زیندن بوام نافع نوشته اند شامیدن آب
 نگرانی که از شاخ او ساخته باشند جهت نفع بو اسیر مفید و طلا کردن پیه او مورث هابت
 فارسی اسم کردن است گهپول کبیر کاف فارسی و سکون باه نوقانی و خوار و سکون

بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است
 بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است

بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است
 بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است

بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است
 بسیار نفع است در علاج و درمانی از آن و در بسیاری از امراض بسیار نفع است

نخستین وزیر کی برائیتان از
 سخنان اغلامون است چنانچه
 سار و سیکر و اندر انچه نوشتند
 نصیب است بطبع خود و کنگر
 سلطان چون بود و نیز
 و ارکان دولت چون بود

و متوی هوای مریضی واقع شد و نغمه باد و صفر آو خون و ق لبان نغمه لام و بار موحده ۱۹۵
 و سکون نون هم گذر است لبلی نغمه لام و بار موحده و کلام ثانی و سکون یار تختانی و کلام
 یو او عوض با موحده نیز آمد هرگز و شاخ شجره وی بنایت انبوه آورد و بلندی بالا برگ
 پریشا به برکت است و از رخ آن بوی نیک می آید و رنگ زردی مخلوط نماید و پو
 وی هم و طایم بود و بار و کمال کنایه میکنند و با او نغمه بار وی واقع خون بوی و غلبه
 و نغمه و سبک است و مفر تخم آن تیر میسوزد و در باید دانست که بار همه درختان در
 پنجه شود و حبست الابر درخت بیل که خام خوبست و پنجه آن حضرت دارد فصل التار
 الفوقانی تاکسورین نغمه لام و تار فوقانی و الف و فتح کاف و سکون سین و ضم تار
 فوقانی ثانی و سکون او و کسر او جمله و سکون یار تختانی که از دست هم رسد
 سر و سبک و مقعی با صره فصل التار الفوقانی هندی ثوری نغمه لام
 و ضم تار فوقانی و سکون او و فتح بار موحده و کسر او جمله و سکون یار تختانی درش
 بقدر نیم گرم و زیاده از آن بکنار دریا و آبها میباشند و در موسم گرما بنظر مردم چو چای
 از بدن برسد خارش و بثور پیدا گردد و در دوزخ آچار سازند شباح او را بریده در ظرف گلی
 همراه آب اندازند و در دو سه روز ترش میگردد گرم است بر او و سوز او بسیار نفع میکند
 اول آب بسیار برمی آید و تحلیل ریاح است فصل الجیم الجیم نغمه لام و جیم شد و مشهور
 بی تشدید است و الف و ضم لام و او ساکن کج و زخم است و سرد و واقع قسا و بلغم و صفراء
 در کپت و در فرج و زنا و حابس اسهال بر گاه برین گیاه دست برسد بر گها خود او هم
 بکش از خجست باین رسم می گشتن کج نغمه لام و سکون جیم و فتح کاف و سکون جیم ثانی اسم
 کج است فصل الجیم الفارسی چمنان نغمه لام و جیم فارسی و خوار و فتح جیم و نون و الف

از آن جویبار انبوه چنان باشد
 بود آب جویبار انبوه چنان باشد
 را با پیر است خود بندید و کنه از بکیر
 نیز یکپوشد بپوشا را با پیر نکات
 خود این فصل و از شرح مضیقان عام
 سند و مخطوط دارد در حاجا ایشان
 جعل ساز تا حاجا او نیز از نگاه
 بجهت حصول بجز کنگر
 لغت سلطنت و طبیعت
 ۱۸۳
 در کتب مخطوطه در نشان این
 درستان دره اگر در حاجت نمایان
 و نیزان برده باشد از اخباری بنور
 سخنان سکندر است غلام سلطان
 کرده اند چنانچه لغای بدن بل چهار
 حضرت است نیاید سلطنت بی ایشان
 شریف نیز ز اول اول ششم و این
 منزله آنش اندووم ابراهیم
 در راه ایشان بنزد جویبار
 اول سعادت چون بنزد گامان
 اول از فیه ایشان بنیاد

باز از قلم امیر کبیر
 و نشان بنیاد فاکر
 سلطان بن علی
 شاهان و وزیران
 در کتب مخطوطه
 در کتب مخطوطه
 در کتب مخطوطه

در نظر کارهای پیاده را دیدیم چون
 زبده کله در تنوعی او گفت
 که بان انگلیس با نام سلیمان
 مازگالی پیاده است
 سلطنت وزیر حضرت
 ظاهر بود و در وقت
 سخنانش است که ایشان

و آنست که آیه بعضی گویند بعضی الف یا تحتانی سرد است و مسهل و مجبل و مسهل و دفع فساد باد و جگر
 بلغم هم نفع است و نیز اطلاق این اسم بر گشای خوردیم آمده است و بعضی هم کاف فارسی نیز
 یعنی کله که بعضی عربی بروج الصغیر گویند چندی سهل نفع است و سکون جیم فارسی و خفا
 کله هم سکون باد و تخاف و تخاف با فاری و خفا و سکون لام اسم سهل است فصل الکاف
 کله یعنی لام و ضم کاف و سکون جیم فارسی اسم سهل است و بر گل او نیز اطلاق میکنند و اضاف
 جیم بعد از لام نیز آمده یعنی کله فصل النون لغتها الفتح لام و خفا و سکون
 موحده و با و الف اسم سه است که لغاری نیز گوش گویند فصل الواو بوده
 یعنی لام و با و جهول و فتح وال مظهر و با و ضم با و فارسی و خفا و سکون با و
 ثانی شیرین سرد و تر و سبک و مقوی اعضا و قابض شکم و دفع فساد و صغیر و مدبر و
 و قدری بلغم و باد انگیز لوده و بضم لام و سکون واو و فتح وال مظهر و با و ضم با و فارسی از
 سفید است فقیر درخت او را مشاهده کرده پوست درخت او از طرف کوه می آید اکثر
 سفید رنگ است و بزرگ و سرد و طین مقوی خشم و دفع فساد بلغم و صغیر و خود ایست
 اعضا و حالتش خن جیض و اسهال و گل او شیرین تلخ و قابض شکم و دفع فساد بلغم و صغیر
 و برای امراض خشم و غلظت نسی و تقویت باه و در معاجین شمال در آمده اگر جاف
 نموده و تر است که در آن بوده است در سجده نافع و علاج الامراض و تر است لوا
 نفع لام و واو و الف خرد در از شیر است و بعضی نوشته اند که لغاری پودنه گویند و در
 غیر او است و پودنه بسیار خرد و کوچک است و اهل هند چهار قسم نوشته اند پانسل کوک
 پودنه که بر گوشت پخته سرد و تر و مقوی دل قابض شکم و خشکی طعام و هم اول گرم است
 و بلغم انگیز و دفع فساد و بلغم و با و با گوشت لوا یک و سه در سرد است و پودنه

لکله از پودنه است
 که در لغت
 در نظر کارهای پیاده را دیدیم
 زبده کله در تنوعی او گفت
 که بان انگلیس با نام سلیمان
 مازگالی پیاده است
 سلطنت وزیر حضرت
 ظاهر بود و در وقت
 سخنانش است که ایشان
 در مصالح بادشاهان
 بادشاه را در دوزخ می اندازند
 صدف گفتم و در وقت بود

۱۸۴

باطل است از ادوان کله و کله
 بعضی در زمانیان و کله و کله
 رجا و جمع در آن کله و کله
 وقایع و اسباب و کله و کله
 و بخیل و خشم و کله و کله
 این است گویند که طبع کله است
 مامون عباسی برای مطاقت
 و بخیل و خشم و کله و کله
 در تنوعی او گفت
 که بان انگلیس با نام سلیمان
 مازگالی پیاده است
 سلطنت وزیر حضرت
 ظاهر بود و در وقت
 سخنانش است که ایشان

در وقت نوشتن و کله و کله
 بودند و در وقت نوشتن و کله و کله
 و کله و کله و کله و کله
 در وقت نوشتن و کله و کله
 بودند و در وقت نوشتن و کله و کله

ست طرف با شاه افکنند
سند از عجز از سواد و شکیبایی
بهر که به پادشاه روی نکند
چنان خوش بگردان کند در دلم
ایشان بزرگان دوست
و ایشان از دشمن دوست

و غذا که قبیل برضاست و از درج و شیر الطفت نو یا بضم لام و و او مجهول و سکون و
فتح یا تخیانی و الف قسم دیگر کند هر دو بطعم شود و هنگام نفخ شیرین و خوشک و گران و نفاخ
و افزاینده باد و در طعم و عطر از پسته خشک گرم و در واقع مکی نفس و سرخه و فاساد و فزاید با
لو یا بضم لام و سکون و مجهول و الف شیرین و زرخمت و سرد و نمک ملین و گران و در واقع فساد
و صفر و آماش اعضا و باد انگیز و دریم او که خست الحاد بگویند بر نموده در معاجین جو کبک نسج
در علاج الامراض و عجز از افه مرقوم است استعمال نموده شد برای ریح بو یا شیر تقویت محده
منی و تقویت با نیند یافته شد و طریق تدبیر و نیز در هر دو کتاب کورست و نیز در ایامه
و گه گوارد نمی می اندازند و طریق آن تفصیل نیز در میان همان و کتاب قوم است بر استقامت
تجرب رسیده است و کشته او را حکما رند استعمال نمایند از اجناس و اجناس گویند و طریق دریا
او که خوب تر شده است که بالای آب که در فحانه باشد میزند از زردگر رسد آب بند بهر است
و الا اگر نشین و علامت زبونی و خاوست را تم این استخوان هم قابل اعتمادند زیرا که بعضی
تکلف بطور رسیده بهر آنست اگر خواهند استعمال نمود در سه شخاص که فراج آنها قویتر است
که استعمال کردنش بخواهد بر بند بعد از آن خود و انکس استعمال نماید و اول به باره المزاج قوی المزاج بنید
اگر او صفر نشود بعد از امتحان مذکور عمل آید و الله اعلم بالصواب لو گشت فتح لام و سکون و او
تخارون کانه فارسی با بناد و خجاک و بعضی در فصل گویند خواص در کربانیا تفصیل نیز کورست و غیر
او را در سیاهی فرو بر و گزیند تا بنفش شود و بعد از آن در فصل برای بیت و اول همان گزیند
و نیزه استعمال نمایند مجرب است هم ان سبب کار را بر مذکور کار آید لو بان بضم لام و سکون و او
فتح با و موحد و الف نون علاقه های هم بو الفضل در اگر نامه می نویسد صمنی است از بعضی
می آید خوشبو بعضی او را میسوزانند و با جله درین ان هم بسیارست گرم معلوم میشود و در

و داخل نشوند بر این هم او زمان
مگر آنکه دست پیشین خجابه سال از او
ز آن آرموده باشند و اگر خجاج
در چشم مردی که در خدمت پیبوه
باشد باید که سن و در سال از نظر
و در بند اروا مات گزرا باشد چون
پادشاه بخوابد و پیشتر از خواب
زلفت شود باید که رعنا کند بر
در میان و حکایاتان
۱۸۵
و عذر کند از خوردن و نشاندن
از دست زنان که از یکدیگر میزدند
بمان دست ایشان بپوشد و ششام
یا در بختها اینها نماید که از ایشان
که کار و بار مردم تجار و غیره غلط است
از روی خوش خلقی شیرین زبانی و
نشاد و پشانی و عاقبت اینها و دور
بسی بر از اغراض نفسانی
دیند و انصاف را دوست ندارد

در معالجات بکار و دیگران
مطهر و زنده و در ظاهر
افعی بنامند و نه بکنند
بهری که در علم و فن و در
که در علم و فن و در
که در علم و فن و در
که در علم و فن و در

نموده از رخ نورانی در این
 گران شود و خیره کند و از رخ نورانی
 قهرت می نماید بر اینگونه مردم غیر مشرب
 که اندوه بر دم قطعه الطریق هم روانه اند
 و سودایان با قصل رسانند در همه جای
 صاحب اختیار اختیار نمایند و کارهای کاروان
 بر این خود در تکیان کنند و از پیمان دارند و در آن
 خیر گویان باشند اگر ایضا بر پیمان و در آن
 و تفکک غیر و ساز خنک طلب نمایند دیگر
 می نهند کرب استقامت و کوه کسا

زمانی است او گرمی زیاد دارد و مقدار تحلیل از استعمال میکتند برای امر قوی برده نفع نیاید در موسم
 سرما استعمال باید کرد و همان که از ارتکاب نمانی کند میگوید نیم صبح است بزبان هند گذرد
 چون بضم لام و سکون او و فتح جیم فار و سکون نون هم طباشیر است و بسلو چون نیر گویند
 نولی فتح اول و سکون او و کسر لام نانی و یار تخانی اسم لیلی است لو طرمی بضم لام
 و سکون او و فتح جیم کسر زید و سکون یار تخانی اسم روباه است لوناگ مشک بفتح
 لام و سکون او و فتح نون و سکون کاف فارسی ضم میم و سکون سین مجرب و کاف نام کلی است
 و خوش دور بسیار دارد و بلند بقدر دو گز و گلش سفید خوشبو متغوی ال دماغ گرم معلوم می شود
 و بسیار بضم لام و سکون او و کسر باء موحده و فتح باء تخانی و الف غله شهوت گرم و خشک
 است و نفاخ از نخبه تکریم نماید و بول و جنس براند و خوابها شوریده نماید و طبع
 او بسیار سرخ جنین مرده بر از شمشیر برون آرند چون بار و عن کا و بنجورند ماسکه را قوی است
 نون فتح لام و سکون او و نون مشهور بضم لام و سکون او است بفارسی نکت بعرف
 طبع گویند و تقسام میباشد قسمی است از آن که از چوبه که در فصل ماه فوق از بان جیم فارسی گذشت
 مرتب سازند و طریق ترکیب چنانست که دو شماره خار باز گونه سوخته خاکسترش در آوند کرده
 آب بسیار بر و کنند و بدست بسیار بشورانند و شب بکنند با در اذان آب صاف چکانند
 بچاشاند تا سقده و نجه شود و قسم دیگر سوخته نون است بضم سین و او و بجهول خنار نون و فتح
 جیم فارسی سکون را در جمله و از اکا لاون فتح کاف سکون الف لام الف و ضم لام و سکون
 او و بجهول نون و بد نون فتح باء فار و سکون ال جمله و ضم لام و سکون او و بجهول نون
 نیز گویند گرم و دشمنها آرد و قابض شکم و کاسر نفخ که بسبب شانه باشد و واقع خله و گران
 گز فکلی سینه و واقع فساد با و بولم و با و نفل براند و ترکیب ساختن او چنانست که گویند و دیگر آمل

۱۸۶
 صاحب سواد در این پیشه و لازم
 ایست دولت است که مردم سخنان مثل
 چشم حکیم عارف منشی لایق و بی غیبه
 صاحب ذالقه و سفره و بین کا با بی غیبه
 و منشی خوش الحان و مطلق و لستان
 وکیل است گفتار درست کردار کار از
 پادشاه و صاحب سنگش خیر و در کار
 پادشاه و بزرگوار و بخواه کار و بخواه
 نگاه دارند و سر کرده بر حاکم
 نوز غایب کز نکت بداند و بپرسند
 و خاصیت بسیار است که در این
 بسیار است که در این
 بسیار است که در این

بسیار است که در این
 بسیار است که در این
 بسیار است که در این

بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است

خشک است که سینه را سینه با نیم من نک سینه حق کرده به هم پیچیده و سه کنند و آن
 بگل حکمت میسازند و بر دیگران گذارند چنانچه پیش برود از آن دیگران با آتش کنند
 و بر بار سینه استی به سینه باشد تا همه که اخته کی شود سرد کرده و به نیکار و جو که بار و طلق
 کبروت و نکش بن در و در مطبخ یکجا بسته باشد رتقیه دید عمل فوادی دیگر که چون است نفع
 و سکون سینه و ضم لام و سکون و او و نون نکش نیست که آنرا سینه یا گویند و زبده الفلور
 طح الزجاج نیز مانند آن یکجاست و خواش در کاجلون مذکور شد و دیگر او دهد لول
 بفتح سینه و سکون و او و ال مبله و کبر سوجه و خنار و سکون ال مبله ثانی مشهور و آنرا کون
 به الف خنار نون کاف فارسی الف قسمی است از نیکوکاری که می زیند بطبع سبک فرایند
 خون شاد و هر جا که طلا کنند زود نفوذ کند و باد بر آند و دیگر سینه رولن است نفع سینه مبله و ضم
 سکون ان ضم ال مبله شده و سکون یعنی طح محیط بطعم شیرین تلخ و معتدل در گرمی و سردی
 ذری هشتت و ماضم و دفع فساد باد و مصلح صفراء و بلغم و لخته و دیگر سینه لولن است
 کبر سینه مبله و یار نمانی مبله خنار نون فتح وال مبله و با بطعم شیرین سرد و سرد سبک شسته
 و ماضم و مقوی دل بصرفه و دفع فساد بلغم و صفراء مشهور براه بود و دیگر گند لولن است نفع
 فارسی و خنار نون و سکون ال مبله و سینه لولن گرم و سبک دفع فساد باد
 بلغم و سهیل و در بول فصل البهار الهور لیسین قسح لام و سکون با ضم سینه مبله سکون
 نون گرم تر و گران بلغم مبله و ماضم در جبر کسر کار مویمانی کند و موی بر ریاند و در کند
 و خرد آید و صفراء و خون زیاد کند و دفع فساد بلغم و باد است و نافع تنگی نفس و سرفه
 و باو گود و شپه و ناس احسن او بواشیر و مسود و خدام و قاتل کرم شکم و مقوی و اشتها رفته
 باز آرد و از جمله ساین است و چون او در امراض بار و مثل خال و نفوه تجر بر سینه قسمی آرد

بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است

بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است
 بیاض است که در سینه و سینه است

کلمه غم فخر و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم

اورا بس که پوئیه گویند و عبرتی اورا مویز نامند در تقویت معده و لطافت تنه
 قسم اول است و اچار از و نهایت لذت پسور ای قح لام و خوار با و ضم سیم و سکون
 و او را بهله و الف عبرتی سخنان گویند بر گش ساید و بنام ز بر نخته تمام کنند در روز
 صحت نماید پس نسیج نفیج لام و خوار با و ضم سیم و سکون لغز و قح با و خوار سکون با ام
 و در عبرتی عین الیه گویند فصل الیا و التختانی الیه و سکون با و تختانی و ضم سیم
 و سکون و او معروف است و نیو مشهور در حرف لغز بریاید باب المیم فصل الف
 مال کنگنی نفیج سیم و الف و لام و فتح کاف و خوار فون و سکون کاف فارسی کسرون
 و سکون با و تختانی و انه ایست مثل غلب و از و اندکی کوچک خیاره و از بالایی پو
 بنروز از اندرون اندکی سرخ و از درون و انه تخمها با یک طوع لانی می بر آید سرخی مایل
 و نیز و ارم و بلین و گواردند و دفع با و نفیج و تکی نفس و سر و افزاید قوت در که و حافظ
 و تجرید کاران بند و ستان بچیدین روش استعمال میکنند نخست از روز اول یکدانه بخورند
 در روز دوم دو و سوم سه و چنانچه تا چهل روز هر روز یکدانه می افزایند تا الفراض و فرجه چهل
 دانه رسد بعد از آن دیگر بود یک یک دانه کم کنند تا فرجه چهل یکدانه بخورد و برخی از یکدانه تا
 هشت روز یکدانه یکدانه می افزایند تا فرجه هشت هشت دانه رسد بعد از آن هر
 هشت هشت مداومت نماید و در روزگار استعمال او از ترشی و خمر او ترش کنی و لیو و
 خردل و بز و آن بر سر واجب اند و از باغ نیز اجتناب نمایند و شنی دل افزاید و حفظ
 صحت نماید و نیز زیاد شود برده نوع سستی دفع کند و اگر روغن مال کنگنی کف کاله
 روشی هم افزاید و بگامی که چهارم چهارشنبه واقع شود و از آن شب روغن این بسته
 وقت چهارم استعمال نمایند از چشم غیر نماند و در او هم را بنید و اگر آخر چهارشنبه صفر

غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم

۱۸۸
 است و الا با ده ناری بازی
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم

غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم
 غم از غم و غم از غم و غم از غم

تغذیه کبک بزرگ در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه

روغن کشند و از آن میزدند و خوردند بر اعضا خود نیز کماله در مال است یک روز از جاج بر نیز و شطاباد
 مجرب است و اگر در اینهای اول در روغن گاو خالص با آن زنده هر روز از آن یک گند است بخورد
 انقدر قوت و جماع شود که در قیاس ناید و اگر در شیر گاو بیاضه باشد و جز آنست مسکیتانند و از
 هفت درم تا هشت درم از این مسکه با شیر برنج بخورد موی بیاض سازد و مو سفید دیگر زود
 و اگر شب شنبه در روغن گاو بریان مانده تا چهل یک روز بخورد و از آن منع کرده اند بر نیز کنند
 کرد و اگر در شیر با شغال زرد سه روز متواتر از آن بخورد شپوش بسته شود چنانچه مردی دیگر
 بر رقاد میخواند و اگر در غده ماه که در یکیش واقع شود روغن کشیده از آن روغن دوده بنهند
 و در چشم کشند گویند مال منون پیدا کرده و اگر در پرنی عوکت کرده روغن کشند و بر قصبه طلا کنند
 افزاید و مساک نماید و معنی مرد گردد و اگر پهل روز دکنین تر کنند پس روغن کشند و بر سر من مال
 تابست و یک روز بر ناک اصلی با آید بجز است و اگر مردی در ابعته باشد درده میر شیر گاو یک
 مال کنگنی چو شانند چنانچه تمام شیر خورد و هر روز هفت دان با روغن گاو تابست و یک روز بخورد
 جماع کند انشاء الله اما مفتوح شود مجرب است و روغن مال کنگنی در عضو یاد گرفته شد
 بر آنش تکمیل کند متواتر در اندک فرصت باید بدان در توصیف دو باره که در بیا نوشته اند
 اختصار نموده اینقدر نوشته و با جمله دوازده کور گرم در اول ثالث فرست میشود و در او روغن ساد
 ضعیف است و شغال نموده و بر امراض باره مثل فلان و بقوه نیز مفید است اکثر مردم بکار میبرند
 ماد هوئی بفتح میم و الف فتح اول مظهر خفا با کسر و سکون یا در تخانی گل نید است سرد
 سبک و دفع فساد و اخلاط ثلاثه مانس بهی بفتح میم و الف نون خفی و سکون سین مظهر
 راه جله و او مجهول کسر با و نون و سکون یا در تخانی سهیل است و دفع فساد باد و صفرا
 بلغم و بهی است ماکه بفتح میم و الف فتح کاف و بار بندی اسم ارد است که ماش گویند بطعم

بسیار از آن که در روغن کشند
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه

۱۸۹
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه

در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه
 در اول بهر روز یکبار از او یک کاه

عقود کند تواند که از زبان
عقوبت نماید و اگر حاجت
باید کردن و غلبه و قوت
آن تواند کردن خصوصاً قتل
نفسه و هر کسی از زینت
شیرین مکن از کاردان

ماش یعنی میم و الف سکون شیرین مجله اسم ماکیه است مانگت یعنی میم و الف و کسرون و
سکون کاف اسم یا قوت است شیرین رساین بود باد و صفر از ایل سازد ماش یعنی میم
و الف و سکون تا رفو حافی بندی اسم ساگ است سبز انوار پنجه می خورد و چون پوست خج
ماش را دور کرده نوز پرا بقر صد توله بقر صد توله شیر کا و صغیر اصل قسم علی به آتش ملایم بنزد
تا بقوام آید و طرفی نگاه دارند صبح شام هر وضعه که شیر او خشک است باشد و سخن کبچ بر بدن مال
و به آب گرم گرم بدن شسته فی الفور قدری از آن دار و بخورد و خوبشین گرم نگاه دارد چون
دو هفته چنین کند شیری نه باز یاده شود و مجرب شسته اند ماکیه پس فی یعنی میم و الف و سکون
کاف و خاء با فتح با فارسی و سکون را و هبل و کسرون و سکون یا تختانی خون بر گهای
این رو بیدگی برگ ماش شباهت دارد لهنه اباین اسم نامیده شد ماکیه در بندی ماش را گویند
و پرن برگ سرد و خشک شیرین بود و مزه تیز دارد و منی و کف ادرت کند و مزه غلبه کند
و خشکی دماغ را براند و خون و بستگی غایط را نافع بود ماکیه فی یعنی میم و الف و فتح کاف و خاء
د سکون و او و کسرون سکون یا تختانی نیز گویند ماشی یعنی میم و الف و سکون سکون
و کسرون هبل یا تختانی اسم چهارم است فصل التاء الفوقانی تنسیر میم
تا رفو حافی و کسرون هبل یا تختانی و فتح کاف سی و راه هبل و کسرا و موحده و باز بند
یعنی سفید مایه طبع تر است و گران بوسی و مقوی اعضاست سخن است نفی و پیرو پرا و پرا
کننده گران طبع و دفع بر میو فصل التاء الفوقانی بندی مشرب یعنی میم و الف و سکون
بندی و سکون راه هبل فارسی کرسته گویند گرم و گران و ملین و افزاینده باد و صفر و خون
و بول و شیر و هم رساننده سوزش درون و دفع آماس اعضا و فساد و نفی و مضعف چشم و کانه
منی و منی ازین تگرا گویند و قسم دیگر خوردن از هر دو قسم است بر دو طبخ شیرین و سرد و سبک و تر

ان ظاهر و معلوم با حاکم از او معلوم
آن کار در ثابت شود و البته او را
و هر دو اگر خبری بقبر رسد و باشد
که باز بدو اگر آن کار از نزد پادشاه
از خاصه خود بدو و بدین معنی از خاصه
تا دیگر با چنین کند و هم او را بدین
تا دیگر با چنین کند و در اینجا کرده است
باز فرستد تا به پای کسی که در اینجا
رو خود بگوید و اگر عامل نفسی باشد
بهرت باید که بقصاص از آن بپوشد
این از وی استاندر کرد و از آن
مغفل او را خطا کند و ارضی بدین شوند
و بدینند که پادشاهی توان کرد و گفته
دست و فرمان برداری خدا و پادشاه
پادشاه راه راست و پناه و رفیق او را
فرمان برده از شوخ و بیگ در پیشش
آرد و دشاک کار داران و عالمان آید
باید که بر عاقلان و دینداران تمام از این پیر
این رحمت بیاید و خوش طعام و شراب
است و شایر کار کار و دین

این زود ز حاصل شود
از اینهای شادمانه کارهای
از کلام می گویند
است از آوازی با او
لکن از آن شود و در آن
از اینها که با او
از اینها که با او

با در دست با کسی قدرت
 بل نرم و اجساد الوان
 که برکت اینها در فضا
 که در عالم برین
 که در عالم برین
 که در عالم برین
 که در عالم برین

حکم و واقع فساد بلغم و صفرا چون گاو شیرخورد بسیار فریب شود **فصل الحیم حشیه** بفتح میم و کسبه
 و سکون یا تختانی و فتح نادر فوقانی بندی و بار بیدگی است سرخ و شعله صباغان بلغم شیرین
 و تلخ و سخت و گرم و کران و مصغی او از گل و بر فرو زنده رنگ و واقع فساد زهر و بلغم و خون
 و آماس اعضا در د و خلیه پهلوی و در فرج زنان و جذام و شوره و جوشیدگی با و دامیل و پر میوه
 حالبس اسهال خونی و برگ سبزش بلغم شیرین تر و شسته و طعام و واقع فساد و صفرا بعبری رفوه
 گویند و در بندی درخت آل نیز گویند و تحقیق او در الف گذشت مع کسب بلغم میم و سکون
 جیم فارسی و فتح کاف سکون نون و وال مملکه اسم درخت کوچک است تیز و تلخ بود بلغم
 و سرخ و انواع عیبی او جرب تشنگی واقع نماید در کوهستان بسیار بود **فصل الحیم افغاری**
 چه چسبند بفتح میم و کسبه نیم فخر و خضار با و یا در مجبول کسب جیم فارسی ثانی و خضار با ثانی و سکون
 یا تختانی سرد است و قابض شکم و واقع خجام و فساد و صفرا و خون و گرم شکم و کسبه
 بفتح میم و سکون جیم فارسی و خضار با و کسبه لایم و سکون یا تختانی گرم و کران است بی
 و مقوی اعضا پدید آورنده بلغم و صفرا و سودمند سفت و هات و واقع فساد باد و مایه یا
 بسیار و مقوی و با چاه بی و افزاینده بلغم است و در بول پدید آورنده امراض شکم و جذام
 و تلخ شکم و مایه تالاب سرد و کران و تر است و بی و مقوی اعضا و در بول و مایه آب
 عمیق حکم مایه تالاب دارد و مایه آبها عمیق بلغم شیرین تر و مقوی اعضا و واقع فساد و باد
 و مایه دریا شوراندکی صفرا آنگیز و کران است و مایه بسیار قابض است و ضعف نور چشم
 مایه آب صاف قوی تر است از دیگر اقسام بهتر است که در اوایل سرما مایه چاه بخورد
 چه چسبند بفتح میم و جیم فارسی شد و خضار با و سکون را مملکه اسم است چه چسبند بفتح میم و سکون
 جیم فارسی و فتح کاف الف اسم مین است **فصل الدال** مملکه مد سو لکان بفتح میم و

حکم و واقع فساد بلغم و صفرا چون گاو شیرخورد بسیار فریب شود
 و سکون یا تختانی و فتح نادر فوقانی بندی و بار بیدگی است سرخ و شعله صباغان بلغم شیرین
 و تلخ و سخت و گرم و کران و مصغی او از گل و بر فرو زنده رنگ و واقع فساد زهر و بلغم و خون
 و آماس اعضا در د و خلیه پهلوی و در فرج زنان و جذام و شوره و جوشیدگی با و دامیل و پر میوه
 حالبس اسهال خونی و برگ سبزش بلغم شیرین تر و شسته و طعام و واقع فساد و صفرا بعبری رفوه
 گویند و در بندی درخت آل نیز گویند و تحقیق او در الف گذشت مع کسب بلغم میم و سکون
 جیم فارسی و فتح کاف سکون نون و وال مملکه اسم درخت کوچک است تیز و تلخ بود بلغم
 و سرخ و انواع عیبی او جرب تشنگی واقع نماید در کوهستان بسیار بود فصل الحیم افغاری
 چه چسبند بفتح میم و کسبه نیم فخر و خضار با و یا در مجبول کسب جیم فارسی ثانی و خضار با ثانی و سکون
 یا تختانی سرد است و قابض شکم و واقع خجام و فساد و صفرا و خون و گرم شکم و کسبه
 بفتح میم و سکون جیم فارسی و خضار با و کسبه لایم و سکون یا تختانی گرم و کران است بی
 و مقوی اعضا پدید آورنده بلغم و صفرا و سودمند سفت و هات و واقع فساد باد و مایه یا
 بسیار و مقوی و با چاه بی و افزاینده بلغم است و در بول پدید آورنده امراض شکم و جذام
 و تلخ شکم و مایه تالاب سرد و کران و تر است و بی و مقوی اعضا و در بول و مایه آب
 عمیق حکم مایه تالاب دارد و مایه آبها عمیق بلغم شیرین تر و مقوی اعضا و واقع فساد و باد
 و مایه دریا شوراندکی صفرا آنگیز و کران است و مایه بسیار قابض است و ضعف نور چشم
 مایه آب صاف قوی تر است از دیگر اقسام بهتر است که در اوایل سرما مایه چاه بخورد
 چه چسبند بفتح میم و جیم فارسی شد و خضار با و سکون را مملکه اسم است چه چسبند بفتح میم و سکون
 جیم فارسی و فتح کاف الف اسم مین است فصل الدال مملکه مد سو لکان بفتح میم و

که در عالم برین
 که در عالم برین
 که در عالم برین
 که در عالم برین

در صبح نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب

قسم اول مهله و خفا و سکون و او در کسر لام و کاف و الف در خواص نیش کند است
 در نیش نیش و اول مهله و سکون نون فتح با فارسی و خفا و سکون لام اسم
 بین نیش نیش و اول مهله و سکون نون اسم سوم است مدده نیش نیش و اول مهله
 مضموم و با نیش اسم عمل است مدده نیش نیش و اول مهله و سکون او
 و مدده نیش و لام اسم و مس است مدک پر فی نیش نیش و سکون و اول مهله و کاف فارسی
 مفتوح فتح با فارسی و سکون را مهله و کسر نون و سکون با فتح نالی طبیعت وی سرد بود
 سرفه و باد و خون و حرارت صفرا و تب دفع کند و نیش و با صبر را نفع بخشد و مدک پر فی و
 با کپری در خواص کانت و مدک زبان بند موناگ گویند و برگ پر ن و چون برگ
 این گیاه شباهت به برگ موناگ است لهذا با این اسم می گشته مدده نیش نیش و سکون ال
 مهله و خفا و فتح و الف اسم کا کولی است یعنی شیرین مدده نیش نیش و سکون
 و اول مهله و خفا و فتح با فتح نالی و سکون شیرین معجبه کسر تا فوقانی نیش و سکون با فتح
 یعنی شیرین خوب بر که مدده نیش نیش است و نیشی زبان بند است خوب گویند اسم نیش
 است که کپری اصل اسم گویند مدده نیش نیش و اول مهله و سکون با فتح شیرین معجبه
 سکون را مهله و فتح و او و الف نیز اسم اصل اسم است مدده کرسی نیش نیش و اول
 مهله و سکون با فتح کاف سکون را مهله و فتح کاف نالی و کسر تا فوقانی نیش و سکون
 با فتح نالی قسمی ترنج است که شیرین بود و در تقیل و خون و تلخه نیش نیش فصل ال مهله
 صرصری نیش نیش و سکون را مهله و فتح با کسر را مهله نالی و سکون با فتح نالی شیرین
 و گران و مهله و افق فساد صفرا و خون و بلغم و باد و تشنگی و امراض دل و برزخ و جدام و تب
 مرا نیش نیش و اول مهله و الف گ است از طرف کپری می آید شباهت به برگ خنجر است و

است کن اعتبار نیش و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب
 در وقت خواب نیش را بخورد و در وقت خواب

۱۹۳

از کلام جناب آقای...
 زبان خود را بشوید
 از کلام جناب آقای...
 زبان خود را بشوید
 از کلام جناب آقای...
 زبان خود را بشوید

و دفع آسیب جری و جذام و فساد باد و صفرا و خون گرم شکم هرک بکسریم و راه مهبلی و سکون
 کافور سی بغاری آهنگونید گوشت اقسام آب شیرین ترش و تکی و تخم و تیز و زخمت یعنی
 هر شش طوم که نزد ایشان مقرر است درین گوشت است سرد و سبک و شسته طعم و لغاخ
 و دفع فساد و اخلاط ثلثه و خون و مقوی اعصاب و دل و دفع تپ گوشت این از غذای در
 شمرند و انفعیم و سکون راه مهبلی و او و الف بعضی معتدل سده جگر بکناید و باد با تحلیل آرد اگر کسر
 گرم و سبک بدرجه سیوم نوشته اند و بعضی معتدل سده جگر بکناید و باد با تحلیل آرد اگر کسر
 پنجه بر سر نیند علت قرانطس سود دارد و اما سی که از حرارت بود و یا از اثر بلاد باشد چون
 او را آس کرده طلا کنند تا سه کرت نفع نماید و مقوی دل و اشتها آرد و صفرا و انگیزد و دفع
 زهر حیوانات و جذام و فساد و پنجه باد و قائل گرم شکم بربی اوان انکار گویند هر ششی نفع
 میم در راه مهبلی و سکون با کسرتا فوقانی بندی و سکون یا تحتانی اسم بالونه است مردلا
 بکسریم و سکون راه مهبلی و ضم دال مهبلی و لام الف اسم برای سلیمانی است صرح بکسریم و راه مهبلی
 سکون جیم فارسی تیز و تند و گرم و خشک و دفع فساد و بلغم و باد و تکی نفس و خلط و گرم شکم و صفرا و انگیزد
 با ضم و محلل هر سه انفعیم و راه مهبلی و فتح سین و الف قسمی از جوی است هر زمان بکسریم و سکون
 راه مهبلی و نون و الف لام بغنی ریشهای پنج کنول در گلهای در جنت کافور گذشت فصل
 الیسین المبهله می بکسریم و تشدید سین مهبلی و سکون یا تحتانی نهان بندی است در آن
 او بقدر در می شانها با یک دارد بر گش مشابیه برگ کسندی و شانهای او گره دار چو
 گره را بشکافند گرم باریک درون بر آید و آن گرم را به بیلی میدهند بست میگرد و گلهای
 او خورد بزرگ نفس شب بگل کاو زبان و از و کوچک بل بسرخ و این کان کانی
 گویند و خواص هم همانند کور شد مسور نفعیم و ضم سین مهبلی و سکون و او در راه مهبلی بکسریم

است لایق نیست از آردن پیوی
 که در وقت بخت هم آرد
 که در وقت بخت هم آرد
 که در وقت بخت هم آرد
 که در وقت بخت هم آرد

که در راه مهبلی و سکون راه مهبلی و ضم دال مهبلی و لام الف اسم برای سلیمانی است صرح بکسریم و راه مهبلی
 سکون جیم فارسی تیز و تند و گرم و خشک و دفع فساد و بلغم و باد و تکی نفس و خلط و گرم شکم و صفرا و انگیزد
 با ضم و محلل هر سه انفعیم و راه مهبلی و فتح سین و الف قسمی از جوی است هر زمان بکسریم و سکون
 راه مهبلی و نون و الف لام بغنی ریشهای پنج کنول در گلهای در جنت کافور گذشت فصل
 الیسین المبهله می بکسریم و تشدید سین مهبلی و سکون یا تحتانی نهان بندی است در آن
 او بقدر در می شانها با یک دارد بر گش مشابیه برگ کسندی و شانهای او گره دار چو
 گره را بشکافند گرم باریک درون بر آید و آن گرم را به بیلی میدهند بست میگرد و گلهای
 او خورد بزرگ نفس شب بگل کاو زبان و از و کوچک بل بسرخ و این کان کانی
 گویند و خواص هم همانند کور شد مسور نفعیم و ضم سین مهبلی و سکون و او در راه مهبلی بکسریم

چنانکه در وقت بخت هم آرد
 چنانکه در وقت بخت هم آرد
 چنانکه در وقت بخت هم آرد
 چنانکه در وقت بخت هم آرد

بسلامت گذرد گفت
بسیار سخن از اختلاف ابدان
وقت و طعمای دین و دولت
سادق بنی بر حق غلب
روح است و تن بر خلق غلب
جان بود با صفت نابود
سزایش بر خلق خوب و ضایع
بشت کرامت که یک نفس خود

باز چهار چیز در سازه هر که بودی باو
زندوان محبت است و حاجت
بکاملی بهره محبت نشانی است
نزه حاجت برت و نزه محبت
و نزه سستی زلت و فاری باطل
مگردن مال خود را در کارهای
نفع بر آن مرتب باشد و صرف ساز
وقت خود را بغير فايده و نسیان کن
را سی خورد چه چرا که نشد صلاح کار تو

195

در آن باشد پس، تو با حفظ آن
که زبانی آن آورده اند علی الخصوص در
عمر که در آن همه کلمات یک طبع حاصل میشود
عقل نیز بخداوندش زیاده نرسد و سواد کار او
با عباد نیز روی آن و بسیار خوردن با عباد
صحت و تکلف کردن با عباد قدرت
بهر آفریننده چهار چیز با هم در از زبان
طعام شود خوردن و آب گرم بسیار
کردن و در اقباب نگریستن روی و سخن
کردن بزرگی از خود در تنه

عدهس گویند غلام مشهور است سر و سبک فالش شکم و دافع فساد و بلغم و صفر او خون و بر آفریننده
زنگنه ن و هنگام مضمین شیرین سبک بنید کاف فتح میم و سکون سین مهله و فتح جم فاری و کاف
و خفا و باونون و دال بندی و کاف الف اسم ستاد شکر است و در باب سین مهله
و شین سجد گشت فصل الشین المجرشس بفتح میم و کشین مجر اسم مدوا است
بفتح بود فصل الکاف مکن بفتح میم و ضم کاف و خفا و نون و دال مهله بفتح میم
و هنگام مضمین تلخ و گرم و خشک سبک با صلاح آورنده فربهی منفرط و قابض شکم و باد آور قسبی
از غله نوشته اند و همچنین در هو لکار او در خواص این مکی بفتح میم و کاف مشد و خفا
با و یار تخانی اسم ذباب است مگوی بفتح میم و ضم کاف و او مجهول و یار تخانی اسم
عنب الثعلب است مکتا سوکت بفتح میم و سکون کاف فاری و فتح تاء فوقانی است
و ضم سین مهله و سکون واد و کاف تاء فوقانی اسم صد فسمت که در آن مر و آید بود
و نیز بود بلغم و ضیق النفس و سینه شکم و کمی تهها و فتح کند نکتا پهل بضم میم و سکون کاف
و فتح تاء فوقانی و الف فتح با فاری و خفا و با سکون لام اسم مر و آید است مکیا ر بفتح
میم و کاف خفا و با و الف فتح را مهله و با و عوض را مهله نون نیز مشهور یعنی مکیا مشهور
و ثقیل است و غلبه کفت و باد و خون را دفع گرداند و نمی راز زیاده کند و باد بغیر آید
فصل الکاف الفارسی مگر بفتح میم و کاف فاری و سکون را مهله بفتح میم
تساح گویند گوشت چرب است و گران و دافع فساد باد و مولد نسبی و بلغم نورا مکیه
پس بفتح میم و کاف فاری و با و کسیر با فاری و سکون یار تخانی و فتح با فاری میم
و سکون لام قسمی از پیش است و در بحث با فاری گذشت مکه میند ک بفتح میم و سکون
کاف فاری و با و کسیر تاء فوقانی بندی و سکون یار تخانی و سکون نون و ضم دال مهله

عربی بنام الفقه با صفت
نزداری اسرار
هم آفریننده بیگز از ان
بهر آن که در اول و در اول
عالم از سخن او بهای کل جهان
در بیان فساد از او بزرگوار
بهر آنکه از او فتنه سلاطین است

کلام افلاطون است که در کتاب *طیبه* دارد و در *تذکره* ابن سینا
 آمده است که اگر در *تذکره* ابن سینا *کاف* را در *تذکره* ابن سینا
 در *تذکره* ابن سینا *کاف* را در *تذکره* ابن سینا
 در *تذکره* ابن سینا *کاف* را در *تذکره* ابن سینا

وکاف اسم بگشاید است فصل اللام ملاک لفتح سیم و لام الف و کسر
کاف فارسی و سکون یا تختانی و راه هله درختی است چوب آن مشهور سایده
 او سرخی امیر و مردم هندوستان پارچه بان رنگین بنیامند و بوی خوش بدستوی
 دل و دماغ و معطر عرق بدن در بعضی کتب هند از اقسام صندل شمرده اند خواه
 دیگره کلنگ که کوشد طکاف بفتح سیم و کسر لام شد و کاف و الف قسمی است از گل
 رانی سیل گرم و سبک و مهبی و واقع فساد باد و قلاع و جوشش مان و بخر و جمع ارض
 دین طوفانی بفتح سیم و ضم لام و سکون و او و کسرون و سکون یا تختانی اسم دکنی
 اینبوره است و در اثنای زکروی گذشت طبع سیم و کسر لام و سکون یا تختانی
 و سیم و آن پنج است بندی اجز گرم و خشک اگر گرفته و برادر سر اندازند تمام عمل با
 میرند و اگر در زخم پادبل بیندازند که مها که در واقعه باشد میراند و همچنین حکم یک
 دوست بر اقمیم در صداع که بسبب کم بود در بینی مریض انداخته گرم با کشته بیرون
 آورده طبع سیم و فتح لام و سکون یا کسرتا و خوقانی هندی و سکون یا تختانی
 اسم مشهور هندی است **فصل النون منظمی بضم سیم و سکون نون و کسرتا**
 هله هندی و سکون تختانی کینوع بر گوش شباهت برگ پودینه و گلشن کلگون که ساه
 خوشبو و دایم عظیم النفع است شیرین است با اندک تلخی و هنگام مضطرب بسیار تلخ و گرم و
 خروارتر او واقع خنایره گرم شکم و مایل شور که زود در مهبی بیارده نیز واقع در فوج
 زمان از روی بدن و سوزا کث فساد صفرا و شکامی که هنوز بیار ز سیده باشد یا پنج و بر
 سایه خشک کرده بامید گندم در خون گاو و شکر نورد جوانی زنگار بار و موسی سفید نشود
 و او از خشک کرده و سارینه و متواتر سنوف سازد بسیار تقویت بخش و تخم منظمی اگر با شکر نورد

نام کوشش ناید
 کاف بزرگ کنی و بزرگ در دل کرد
 می بود بیت را در شاد و در مصلی بود زبده
 و بویز گاری و بویز گاری و بویز گاری
 نفس برین است بر آنکه زبده و بویز گاری
 بیخین است و یقین بصر و بویز گاری
 و بویز گاری کوشی و ساد و دینالین فغانی
 یافت دینار آنکه بکست فغانی از آن
 و او بار خود لازم و او سبب زرا که دنیا
 غایب است فکر این از علی

کاف بزرگ کنی و بزرگ در دل کرد
 می بود بیت را در شاد و در مصلی بود زبده
 و بویز گاری و بویز گاری و بویز گاری
 نفس برین است بر آنکه زبده و بویز گاری
 بیخین است و یقین بصر و بویز گاری
 و بویز گاری کوشی و ساد و دینالین فغانی
 یافت دینار آنکه بکست فغانی از آن
 و او بار خود لازم و او سبب زرا که دنیا
 غایب است فکر این از علی

دندانهای مجرب است بسیار
 سینه تنفس سینه بسیار
 سر و تو هم بقادر عالم قادر
 طلب مال بشود اگر عمل
 دشمنان کنی مغز کنی جان
 این غوغی است او را زد
 رو مود اگر ملک شود ز ابا تو
 کند با اسطو و دیگر حکما از زمان دیگر
 کتبی می بیند کسی که می گفت
 می کند بنده می کند برای او
 چو دیدی که برای خدایان چو دیدی
 اسطو گفت مال کار معلوم نیست اگر
 نقد بر وقت می بود و اسطو می گفت
 او از غائبین با هم می گفت
 نابت و نبی در خواست کرد گفت
 سحر می کن که از آن پیمان نامه می

یک است بخورد و بعد طبیعی رسد و از شخصی نقل میکنند که میگفت بسیار ضعیف شده ام
 و یکسال متواتر این دو را خوردم از سر نو جوان شدم و دو بیست و پنج سال که عمر من است و
 تجربه کاران هند می نویسند که درین دارو آبجیات است تا وقتیکه بار نیارده است
 اگر یکجا کرده بسایند و بر روغن شهدا میخته بخورند در پهل روز قوت جوانی از سر نو با ظهور بر
 و این گیاه از اسرار حکما است و گل موندی نیز اگر پهل روز بخورد همین خاصیت دارد و
 می خواند اگر یکسال بخورد بنویسد که بنویسد اگر پنج برگ خشک و ده شاخه با شیر گاو شکر روز سه شنبه
 جمیع افزای میگویند که اگر شندی بدو آب سبب نماید یکسال از او چشم نشود و اگر در او طبع نادر و سائل
 و همچنین حکم بر دانه را قلم هم در ایام خورد سالی موندی را بدون آب ملخ نموده بود تا
 بدید از آن چشم مخطوط ماند و عم مرق مندی را در خفقان و تقویت دل و مرق
 استعمال میفرمودند و گاهی نصف گاوزبان و نصف سبب را با هم مخلوط کرده عرق کشید
 برای امراض کوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه ادویه و مساجین قلبیه و اگر چه سبب
 را نیم باشد باریک تنبول در سر ما بخورد حرارتی در مزاج پیدا کند و برای امراض بارده
 و تقویت باه مفید بود طریق چو اینست بگیر مندی را و در آب ترکند بقدری که نم
 بر دارد بعد از آن بار روغن یا پس با دیگر روغن خوشبو مندی را از دست بمال اند که
 بسیار چرب نشود پس بطریق چو اگر چه بگیرند و اگر شش نماند روغن مندی را تا شش
 تا پهل و یک روز بخورد و در نوبت از میخ ده باشد بعد از آن در تحت باه قدرت از روی
 ششاده نماید و طریق روغن نیست که مندی باریک شش و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند
 و کوفته بست پیر شهاب جهانی شیر بگیرند و با سبب سیر روغن کنبه بوشانند تا شیر خانی شود و
 تیل باقی ماند و گوی مندی را به طریق مساوست نمایند که در ماه ساون و بهادون

۱۹۷
 آینه به آن به شکر است به شکر
 حوصله هر زمانی را در آن شرط در خون
 نفس با کسی شورت نماند که در آن
 است در کار نفس قوی اگر نفس خود با صلاح
 نه آورده است و کسب نیز قوی نماند
 بطریق اولی نفس از او بر روغن نماند
 رسید اگر کسی را با جاتی فوسنی حکمی از دست
 اگر حکما را نیانی خود در بر کما که اندای
 کاری کن تا از او نماند
 طبع روغن کن تا از او نماند
 برای کردن بدان از روی
 نوزد بی فعال است کن
 افلاطون است نام است کن
 فوسنی بی و دیگر نماند از
 نشانی است نام حکم کنه نماند
 که فانی نماند و نماند از دیگر

این نادر و قدرتی که در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند

بار و غن گاو و دجیت و بیابا که باشد و در چشمه و اساره باشکوه و پاک و بیابان با کمانج و کوار
 و کاکات شیر گاو و گاوین هوس باد و رخ و از مجربات دار اشکوی هست که نیم سندی در
 طرفت سین بر همه خوب نیست حق نماید همراه آب چند آنکه بسیار آه پس فرمی نینچ و
 تر کرده نگاه دارد و هنگام در چشم قدری زمین و آب تر کرده چشم دارد و تسکین در نماید و
 شفا بخشیده و هم از وی است به جاستندی یعنی سندی کلان که گلش در بزرگی بگل کدم
 ماند و در افغان موافق بود کدم است من نفسخ نیم و سکون نون بناری مهر و ما را بجز
 جزا نمید گویند سنگ است در تقای نامی بسیار سنگین در هر مفعی نمیشد چون در گشت
 جدا کند نرم بود پس از اثر هوا نحتی پذیرد و خطوط طبر و باشد بعضی بر نکات و بعضی سیاه
 آتشش آنست که او را بر جا در صوت سیاه یا کبود نماید سفید گرداند و نیز نشانی است
 آنست که اگر زخم گذارد چند و نگذارد تا آنکه تمام اثر زهر بگذرد و گویند هر گاه شیر گذارد
 اثر زهر و شیر باید و باز ایجاد صوت مهره مار گردد هر که از آن بخورد یا زهر مار گذارد و نفع از
 زهر مار زد و صفت در لفتح میم و خوار نون و دال جمله یعنی جزرات خوب است به اقرابنده
 اخلاط ناشه و اطباء این جزرات را گرم تر نوشته اند و بهترین جزرات گاو است جو است
 قابض شکم بود و منده و مانج میم و خوار نون و کس و ال هندی و مار فوقانی اولفت یعنی
 سیده گندم را به آب بسیار تنگ کرده بدست ثور انداخته چنانچه کمر دست بر هم زنند
 پس از بقدر کف دست در گچ اندازند و روغن زرد داغ شده پاشند بر نیزند
 تا بریان شود پس انگاه در قوام نبات اندازند و بعضی قدری زعفران و الایچیل
 ان داخل نمایند بعضی عوض نبات قند سیاه یا نیزند نسل نفع میم و سکون
 نون و کسیرین مبلد و فتح آن مشهور و سکون لام تلخ و نیز و گران و پس دافع زهر و بلغم و

عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند

در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند
 که در این عالم نماند و در این عالم نماند

اینکه از سوان و کورا

چهارم در بیان حال

نیکو کاران و بر کلان

چنانکه گویا بنشین چهره است

بسیار از سوان و کورا

خون و شکلی نفس مسرفه و برافزنده زنگ و مصالح فزونی انحراف و دافع آسب جن و دیو و کولیا
 انهم بربح بیخ است میندوک برنی بضم میم و سکون نون و ضم وال هندی و سکون
 و او فتح کاف و ک فارسی و سکون راه جمله و کسرتون و سکون یار تثنائی قسی از نوبی
 است مشکوفی بضم میم و خا نون و سکون کاف فارسی اولی و فتح کاف فارسی دوم
 و سکون و او و کسرتون و سکون یار تثنائی بز اسم و کس برنی است و این اسم هم سیدیش
 برگ بودگ است مشد از بفتح میم و سکون نون و فتح وال جمله و الف سکون
 راره جمله نهال خورد است و قسم بود بر و فتح و نیز و گرم و مهیل بود و ملغم و بزرگی شکم که سبب
 پیدا شد در شش باخارش آماس بر طرف ساز و فصل الو او موت بضم میم و سکون
 و او و تاء فوقانی که لغاری شاش مکنیز گویند شاش گاو و گاوش اسب و پیش شتر
 و آدمی قبل شوشی است و خشک سبک بلین و معشوی دل و معشوی و گوار طبعام
 و دافع آماس اعضا و خلی سام و منافذ و صغیر اذنی بود دافع فساد باد و ملغم باد گوله و یوا سیر
 است تقا و گرم شکم و جذام و زردی بدن و فتح شکم نند و بی اشتبای و بی شش شاش
 گاو است و شاش قبل مخصوص بر دفع فساد زهر و گرم شکم و متصد و جذام باد گوله و شاش گاو
 پیش دافع آماس اعضا و باد گوله و یوا سیر و زردی بدن و پرمیوست و شاش
 بلین و دافع فساد بلغم و قوا و شاش بر دافع تکلی نفس و فساد زهر و یرقان و زردی بدن
 و شاش پیش دافع خشک اعضا و آماس اعضا و جذام و یوا سیر و پرمیوست و شش شکم
 و شاش زرد دافع سگرشی و پرمیوست و جذام و خیط و گرم شکم و متصد و خا و شش شاش آدم
 و دافع فساد زهر و اگر خوردن شاش آدم بدست کند از جمله حاین است و شاش گاو و
 و گاو پیش باد که از ماوم باشد و شاش قبل و شتر و زهر آدمی و آب از زباید و گویند گاه

بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است

بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است

بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است
 بسیار از سوان و کورا
 چهارم در بیان حال
 نیکو کاران و بر کلان
 چنانکه گویا بنشین چهره است

کمی با حسیان باد و در دوام
از روی کرم که در کله اش
نموده ایقار از سخنان او
ادمان کی است که سوزان
و بوی از سخنان او است
که است که قول و فعل او
بوی او بوی کوزین مردمان
مصدق باشد و بگویند که
که است که قول و فعل او
بوی او بوی کوزین مردمان
مصدق باشد و بگویند که

بسیار در یافته شود و همان زمان آدم از بول خود قدری نبو شد از ضرر بینه محفوظ ماند و موام کثر
این عمل کند موجب بضمیم سکون و او و خفا نون و نیم پوست بیرون سر کرده است
که از و ریسمان بیسازند معتدل در گرمی و سردی و دفع جوشیدگی و فساد خون او را
شانه و بول امراض چشم و نوسنریم سکون و او و خفا نون و فتح سین جمله در مملد
شیرین و تلخ و گران و گرم و خشک و آلوده و دفع بوی اسیر و فساد باد و مولد منی و از جمله بیان
و تمل که شفاقل است موجب سکون بضمیم و او و بجهول و فتح نیم قاری او را جمله سکون کلن
بهلکه در دست نیل است همچنین نوشته صاحب راشکوی و شهر انکه گل ساری است
سرد و گران و قابض شکم و مولد منی و حالب اسهال و دفع ماده خام و فساد صفرا و خون و
بغم و سوزش اعضا و موجب بضمیم و گویند بیاد موصده نیز آمده و او و بجهول و خفا و
و سکون کاف و بخف و او نیز آمده است تندرست و دفع فساد باد و نیم و قدری صفرا
افزاید و بعضی نوشته اند که آنم هو است موجب بضمیم و او و بجهول و فتح کاف خفا و
سکون نون آنم درخت است گرم و قابض و دفع فساد باد و بغم و گرم معده و در معده
در مفاصل استخوان و مصلح او بوی و مسن بین و دفع فساد صفرا و باد و مونگ بضمیم
سکون و او و خفا نون و کاف فادر قوی دیگر هو است سرد و سیک خشک و حالب شکم
و دفع فساد بغم و صفرا و اندکی باد آورد و قوی نور با صره و موافق بیمار است و بضعف معده
نوشته اند و زرد رانیم هم مضر بدون معده شقوق گردیده و از اینجا است که بعضی شخاص که معده
ضعیف باشد و از مونگ سلم بری آید و دیگر اخذ بضمیم پذیرفته شده می شوند و بضعف باه بکار
ماش و بنوماش گویند و بضمیم و او و بجهول و فتح نارندگی و بارندگی غله است شور
سرد و بعضی معتدل نوشته اند و خشک از معده زرد و زرد آید و اگر بار و من گاد بسیار خسته شود

مصدق باشد و بگویند که
که است که قول و فعل او
بوی او بوی کوزین مردمان
مصدق باشد و بگویند که
که است که قول و فعل او
بوی او بوی کوزین مردمان
مصدق باشد و بگویند که
که است که قول و فعل او
بوی او بوی کوزین مردمان
مصدق باشد و بگویند که

۳۰۰

اصطلاحات است و یازنده
بسیار نوشته اند از قرآن
و صحبت بخوانند که
نصبت شود او در
بسیار نوشته اند از قرآن
و صحبت بخوانند که
نصبت شود او در

توضیح آنکه این کتاب در بیان احوال و عیال و معاش و معارف و عقاید و اخلاق و سیرت و تقوی و غیره است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است

بود و فرج آورد و علتها هر دو مع کندی و کمال او خوش بود و در سرد و شیرین از شکرش قباله با شکرش بود
 بدن و درین بخش مزه سازد و در سرد و کور را رقم نیز مقوی است و فرج می داند و خال تقویت میدهد
 نیست و پوستی خرد و ابرامی اما کاسنی و تلیظ آن و تقویت کمر نیز استعمال کرده شود
 بضم هم سکون و او و کسر و جمله و با سینه کسر لایم و سکون با تخافی و موصلی کند نیز گویند شیرین
 و سرد بود و در سرد و حرارت دور کند و بطن صالح بغیر این اگر بار درین کجند بخورد زلزله و زکام رسود
 و اگر با نمک سنگت انداخته استها آورد و اگر آب نوشند انواع در و شکم را دفع کند شروع
 بود سیاه و سفید و سیاه او شباهت بشاقل لیکن پوست شقاقل سفید و پوست او سیاه و سفید
 باریک کتبخ ع شباهت برهای رویان دارد و از موصلی و کندی گویند قسم دیگر آن کی سفید
 باریک سیاه است و از کندی کند هر قسم برای تقویت باه و سفوف و معاینه استعمال
 در آمده و بعضی گرم نوشته اند و دفع بواسیر و حاد باد و اگر قند بیدام همراه زبره کوفته بخورد
 دفع نماید و قدر کوبیده بخیل بی ریشه مساوی وزن نافع هر چند و باریک شگفت مساوی
 وزن اگر بخورد دفع بومی بخیل و با طر فیل دفع پرسود با فضل دراز دفع گزندگی سگت
 و همراه امه دفع تب بزره موگر انجم هم و او و ببول و تخار و نوان و شهور و درون نوان و
 فتح کافت فارسی و راه مله و الف گلی است معروف شیرین و سرد و نوشیدنی بود و فرج
 و صفرا دفع نماید و علتها با صره و دهان و ریشها را نافع بوده موگر انجات قسم است موگر با انجم
 هم و سکون و او در راههای با موصده و الف اسم مربری است مو ساکنی بضم هم و سکون
 و او و فتح تبین مملو و الف و فتح کاف و کسر نون شده و در سکون یا در تخالی آم روئیدگی
 است دو قسم نوشته اند قسم اول از زمین برآید و باشد بقدر و اگر کم و زیاد از آن از زمین
 دورگ مثل گوشت فار یعنی شوش دویم بر زمین افکند و با مثل برگ و درسی و حل آن گوشت

توضیح آنکه این کتاب در بیان احوال و عیال و معاش و معارف و عقاید و اخلاق و سیرت و تقوی و غیره است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است

توضیح آنکه این کتاب در بیان احوال و عیال و معاش و معارف و عقاید و اخلاق و سیرت و تقوی و غیره است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است

توضیح آنکه این کتاب در بیان احوال و عیال و معاش و معارف و عقاید و اخلاق و سیرت و تقوی و غیره است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است و در هر باب از اینها به تفصیل و باریکی بحث کرده است

اولا که بخواهد با این گیاه...
بسیار است و از گل او عرق کشند و میوه او را کلوذک گویند قسمی از دست که از او پهل
گویند و میوه و عرق او و شراب بوی بر دارد و گردش سر آرد و خار بسیار و هواد اول
نکون سفید و در وقت شکستگی زرد رنگ شود مشابه بنوبلی لیکن از دور از تری و کلان تره
دارد و از خسته او روغن کشند سفید رنگ آید و در روغن مغز ج نموده و بیخته سفید شوند
خواص سخت او نوشته اند که دفع بلغم و باد نماید و جراحات را با نذ مال آرد و گش سرد و
گران موی و مولد شیر و نمی و بلغم آرد و دفع فساد صفراء و خون و باد و دق و در فاری
کلی چکان گویند همگی نفس معیم و سکون باد که کافیه تھا باد سکون یا به تانی بلغم
شیرین و گرم و تر گران و دفع فساد باد منوم و مولد قی و تقوی و ماضی است بجز جاموس
گویند هم و کافیه معیم باد سکون و اولی جود کافیه تھا باد سکون یا به تانی بلغم
صاحب است الحامه قاتل او بود غش یا غالیه تریه و بی نهایتی قلوب و در غلظت و خایه
نیز اگر بزرگ بکافیه در حد که در حد باشد طالع با سانی بر آید و از رویش باشک گویند
تبعی مولد او در حد که در حد باشد طالع با سانی بر آید و از رویش باشک گویند
مهرش می باشد کوان اولی از جمله و سکون آرد و هم که تاز فو قانی بندی و سکون با
تخانی سرد و گران تقوی آشنا و دفع شکلی و عدان فساد صفراء است بمری اسل سکون گویند

بسیار است و از گل او عرق کشند و میوه او را کلوذک گویند قسمی از دست که از او پهل
گویند و میوه و عرق او و شراب بوی بر دارد و گردش سر آرد و خار بسیار و هواد اول
نکون سفید و در وقت شکستگی زرد رنگ شود مشابه بنوبلی لیکن از دور از تری و کلان تره
دارد و از خسته او روغن کشند سفید رنگ آید و در روغن مغز ج نموده و بیخته سفید شوند
خواص سخت او نوشته اند که دفع بلغم و باد نماید و جراحات را با نذ مال آرد و گش سرد و
گران موی و مولد شیر و نمی و بلغم آرد و دفع فساد صفراء و خون و باد و دق و در فاری
کلی چکان گویند همگی نفس معیم و سکون باد که کافیه تھا باد سکون یا به تانی بلغم
شیرین و گرم و تر گران و دفع فساد باد منوم و مولد قی و تقوی و ماضی است بجز جاموس
گویند هم و کافیه معیم باد سکون و اولی جود کافیه تھا باد سکون یا به تانی بلغم
صاحب است الحامه قاتل او بود غش یا غالیه تریه و بی نهایتی قلوب و در غلظت و خایه
نیز اگر بزرگ بکافیه در حد که در حد باشد طالع با سانی بر آید و از رویش باشک گویند
تبعی مولد او در حد که در حد باشد طالع با سانی بر آید و از رویش باشک گویند
مهرش می باشد کوان اولی از جمله و سکون آرد و هم که تاز فو قانی بندی و سکون با
تخانی سرد و گران تقوی آشنا و دفع شکلی و عدان فساد صفراء است بمری اسل سکون گویند

صورت نویش کن و اگر است صورت
بی بسج کن صورت بد را کلامی بود
بح کردن دو بوی بسیدیه بیست بی
صورت زبون زاپوشه با کاس پاکیزه
دق هر کس ز عخلان بود پس ز
باخلاق و هم به گزشتن از این نیست
آردن نیکو باشد از کلام نیا گویند
است کسی که با زار ساینند بود
صورت عادت کرده چون
ان قدرت باقی با اعان
امت نه افلاص در علی نزن
که در هر کس عرض ان هم نزاری
نظر کنی نو اوله و کفر
کلان زاد نام میوه پاره کن
از او گان او دست

۲۰۳

از دستانم در زبانه خوارید
 در پشت او دستانم در او زبانه
 از رویان دستانم پدید
 در او جان بجز او نشاء داد
 و اب تلفت گفتند او را
 که وی گفت او را این بسا
 کی است که او را بدید
 کی بر او دستانم بند بر شخصی
 کی بر او دستانم در او گفت

همایسب بفتح میم و باو الف کسرون و سکون یاء تختانی و سکون باو موحده بطعم ز
 و تلخ و سرد و خشک قابض شکم و واقع فساد و تلخ و صفرار و خون و قاتل کرم شکم و دفع قی و
 ضیاء و از اعظم و وار جدام و میس است مشهور به بکاین است و شیخ در قانون
 می نویسد که از درخت سمیت دارد و حکیم علی نوشته است که از درخت بکاین است
 و دیگر هم چنین مینویسد و بکاین اکثر استعمال آمده سمیت ندارد و مهندی یکسر میسم و
 باو نون و کسر ال جمله و سکون یاء تختانی ام خواست محو ت بفتح میم و ضم باو واو
 مجهول فتح نون شده و سکون تا فوقانی قسمی از کدم است مها تا وری بفتح میم و
 و الف فتح سین جمله و تا فوقانی و الف ثانی فتح واو و کسر هله و سکون یاء تختانی
 قسمی از ستاور است و در شین سجد گذشت همایسب بفتح میم و باو الف کسرم ثانی و
 یاء تختانی و سکون دال جمله خواص این موافق خواص میس است همایسب بفتح میم و باو الف
 و کسر بار موحده و فتح لام و الف اسم که پست است همایسب بفتح میم و باو الف و کسرمین
 فتح یاء تختانی و الف اسم است است همایسب بفتح میم و باو الف فتح میم و باو الف
 و لام اسم جرم توری است مها و بفتح میم و باو الف سکون را و جمله در خواص مثل لاکه
 است خصوصیت کلف و نقطه یاه و مانند از اما گوشا گلی بفتح میم و باو الف و ضم
 کاف و سکون و او و فتح شین سجد و الف کسرم تا فوقانی و کسرم کاف سکون یاء تختانی
 اسم گیاتوری است و چون این قسم کلان است لهذا به مها گوشا گلی نامیده شده بختا
 چرب است از نسبت دیگر گیاتوری می نامند مهدی انول بفتح میم و سکون باو کسر
 دال جمله و سکون یاء تختانی و در نزه و حصار نون و فتح واو و سکون لام قسمی انول است
 در انول مذکور شد فصل الیاء تختانی میس با یکسر میم و یاء تختانی مجهول و ضاء

۲۰۴
 در کسری مثل این و خواب
 کند باین گفتند گفت این خواب
 کارای اینجا را خوابی
 آورد و از وقتیکه می از خراسان بقابل
 فسیله رفتند حاتم از شب
 نزه در گرفت و اتفاق هم رخاغان
 عده بر طرفت میس خاغان
 در حالت نرسید و باز پس
 رفت با حاتم از آنجا
 تا پیش این نزه و در آنجا
 زانست و نوزید بجز آن
 در آن وقت که حاتم بودی
 در آن زمان که حاتم بودی
 در آن زمان که حاتم بودی

بجای نیره از قبیل
 سینه پیری و حنفت
 در آن وقت که حاتم بودی
 در آن زمان که حاتم بودی
 در آن زمان که حاتم بودی

این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف
از این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف

فتح دال هندی و خوار و الف بفتاری پیش گویند گوشت وی بطین گران تر و مغزی
احصا و هزاینده باد و صفرا و در عرف اطلاق این اسم بزرگترین شایع گردید و گوشت را
بهتر از ماهی میدانند قیادک طریسم و یا به بول و خفان لون فتح دال هندی و سکون کا
اسم ضعیف است بین اهل فنیم و سکون یا تختانی و لون فتح با فارسی و خوار
سکون لام مدن پهل غوص یا تختانی دال محله نیراده تلخ و گرم و سخت و خشک و معنی و واقع
قسا و بلغم و جذام و اما اس حضا و فتح شکم و شکلی هفت دات و با گوگرد و امیل و شوره بر
و یا تختانی مجرول کسره و فوفانی و یا و سکون یا تختانی گرم و خشک و منفع دل و شسته
طعام و حالبس شکم و قائل گرم و متعل نمی و دانده آن دفع سرفه و غشیان و فساد باد و بلغم
اسم طبیه است معنی هاشکی کبیریم و یا به بول خوار لون فتح دال محله هندی و یا به
الف و کسیرین محله سکون یا تختانی و خوار لون و کس کاف فارسی
سکون یا تختانی قسه از دو دی هفت میور شکم است قسیم و
یا تختانی و سکون و او در اهله و کسیرین به جویه فتح کاف و خوار و الف اسم
درختی است که بر شاخ او مثل تاج طاوس باشد شیرین بود و ترش و سبک و صغیر
با و بلغم و حرارت دفع نماید و حالبس اسهال است میور جنگلی فتح قسیم و یا به سکون
و را محله فتح قسیم و خوار لون و قسه یک کاف فارسی فتح آن و سکون اسم ارواحی
لفظ مذکور ساق طاوس است و چون ساق وی مشابهت بساق طاوس دارد و یا
با این اسم می کشند میا کبیریم یا تختانی و سکون دال به باید این هر دو در اسروین
و غره شیرین دارند و حواس خسته و قوی بدنی را استوار گردانند و شی بفرزند و روت
را خایه دهند و زنان را شیر زیاد کند و کف بر انگیزند و غلبه کف و غلبه با و اسیر و صفرا

از این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف
از این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف
از این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف
از این اسب از سکن برآید
سرد و چاره ندیدم از این
سوزند چون خانه در شست
بسیار در پیشان و در کف

کف از زمان که با کاس
کدام ساعت صبح است
کدام ساعت عصر است
کدام ساعت شب است
کدام ساعت روز است
کدام ساعت شب است
کدام ساعت روز است

از کلاسها و نیز به یاد گرفتن
 از باد شاهان و غنی از زبان
 از باد شاهان و غنی از زبان
 از باد شاهان و غنی از زبان

را نفع دهنده یعنی با ضرر نماید و درین زمان بسیار کم یاب است معینا بفتح سیم و سکون یا سکن
 و فتح نون و الف طایریت معروفه سیاه رنگ سرعت زبان انسان یادگیر و دانکه
 از طرف بنگالای آید از بهترین اقسام است باب النون فصل الالف نالی
 بفتح نون و الف و کسر لام و سکون یا تختانی و تارمی ابو ض لام را مهله نیز آمده و روید
 است بر روی زمین فماده میباشد برگ آن یکسوی مشابهت برگ ملی دارد و در بعض
 شب بندی ناری جدا نوشته اند و مزاج آن گرم نوشته اند محلل ریح سرد و بک و در سبیل
 و دافع تلخ است و باد را احداث کند و نیز نالی اسم شاخهای گندم و جو است که میان کاه و کاه
 و خوشه بروی باشد تا ریل بفتح نون و الف و را مهله و فتح یا تختانی و سکون لام و شش
 مشابهت تا کچو است و شمش مدور ریل بطولانی بر پوست سیرون او موهای بار
 بود و در وزن نیر طیل تا یک رطل کم و زیاد از آن سرد است و دشوار مضم و منقی یک
 و عا پس شکم و بی و مقوی و دافع فساد باد و صفرا و خون و سوزش اعضاء و آبی
 سازگی از وزنی آید سرد و بک مقوی دل و مشتبه طعام و موله منی و چون بکد و روز
 که از زرد اسکار و قفریح و تقویت زیاد از خمر شود و ترش در ابتدا می تکون مثل شیر بود
 گویند بسیار لذیذ و بعد آن سخت و صلب و منی افزاید و بادا بگیرد و دافع فساد صفرا
 بپناس گوید اگر خشو پوست بیرون جو زندی فقیله ساخته در میان قومی چون چراغ
 برافروزند خواب بر آنها غلبه کند تا رنگی بفتح نون و الف و فتح را مهله و خا نون و کسر
 کاف فاسی و سکون یا تختانی و نازک نیز آمده است عوض یا تختانی کاف فاسی
 بعضی نوشته اند که نایج است لیکن نایج چیزی دیگر است و این مخصوص بند است
 خواص کمتر از کولاد و گنزه است و ترشی زیاد دارد تاگ که بفتح نون و الف کاف

استان بکنند و در غم بدانی شود
 است که در غم بدانی شود
 است که در غم بدانی شود
 است که در غم بدانی شود

عام چون نعام اند و چون
 چون کوران فاسی آن جهان
 از پاسبای این جهان چو پاسبان
 از پاسبای این جهان چو پاسبان
 از پاسبای این جهان چو پاسبان
 از پاسبای این جهان چو پاسبان

دست نیندازد
 دست نیندازد
 دست نیندازد
 دست نیندازد

تیمار عقیده و بین عقیده
 بیایند بلکه یکدیگر را از یاد دور
 سر و پایین یکبار دیگر
 و هر چنانی وقت کرده و دیگر
 و پادشاهان در میان
 و سوال مایل از زبان و

فارسی و کسر کاف ثانی و بار تخمائی و فتح سین جمله سکون را جمله دانه ایست کوچک از
 کباب چینی و زاید ه بار یک طویل دارد که فتح اوست و او سرخ رنگ بود گرم و خشک است
 و سبک گویند ماده خام و دفع بوی عرق و جذام و جوشیدگی و فساد بلغم و صفراء و زهر ارم
 نارسک است ناگه و نون و الف و فتح کاف فارسی و دال جمله سکون و او
 نون ثانی واقع و مایل و شور و فساد زهر حکمت و مار است ببری بلبلون نوشته اند
 و بفارسی مار چوبه گویند ناگه متی نفتح نون و الف سکون کاف فارسی فتح دال جمله
 سکون میم و کسر نون و سکون یا تخمائی چوبی است مشابه بار لید یا این هم می گشتند
 و حلقه مثل مار دارد و چهره بعینه مثل چهره مار تلخ مسین و مقوی آن و سبک و دفع صفراء
 و بلغم و سوزاک و شور و اشک و زهر و قابض صاحب بن خود نوشته که ناگه سنی بزبان
 سنکرت اسم ناگه و ن است و نیز نوشته که ناگ گند یا نفتح نون و سکون الف کاف
 فارسی فتح کاف فارسی ثانی و خوار نون و فتح دال جمله خوار یا و الفغنی بوی مار دارد
 اسم وی است و نبار تشبیه بر گهای وی بار چنگ است نیز گویند و الله اعلم ما وی نفتح نون
 و الف فتح دال جمله کسر همزه و سکون یا تخمائی اسم جاسن در بای است و در جاسن کوسید
 ناگه موته نفتح نون و الف فتح کاف فارسی و سکون را جمله اسم موته است ناگه یا نفتح
 نون و الف و سکون کاف فارسی و فتح باء موحد و فتح لام و سکون الف شیرین و ترش
 ز محنت بود گرم و دیر بضم باشد خارش می و در شها و علامت های صفراء و فتح مانند
 ناگه نفتح نون و الف سکون کاف فارسی اسم سرب است در خواص موافق بود علمی
 باد و بلغم و بوی اسیر را دفع نماید چون در نقره اندازند نقره را پاک سازد باید که خوب پاک کرده و
 گشته بخورد و اگر نه عسل پرید آورد تا نفتح نون و الف همزه و بعضی آنرا یا تخمائی نیز خوانند

بجودان غرت کون با بوی خواست
 از راه دل بود زبان پندار
 امضا نابا پر گشت و از بی پندار
 باید نمود نگران نصرت بدین گناه
 در سر آن واحد ادای شکر باید کرد
 نقابندی والدین موجب است
 و این است حکم حق تعالی
 بود از نفاق دور باش که نیست
 کار از نفاق است اقلان است

۲۰۶

باز یک زبیر داده است و وقت
 پس یکی که شکر بود و غالب است
 و یکی که غم بود و غلبه است
 عطا بود غالب است ز شکر است
 باشد از روی سناست نزد کس بی خاشاک
 از برای اکثر بزرگان با کمال است
 او بیگانه نوحه هست با ناسمکت است
 که قدرت و عدل و خیر و کرم است
 و فضل و انعام و بخشش و غمزه و کرم است

در فضل علی او بی نوحه و انان
 اینها در فضل
 با او کرم در بعضی افعال که چون
 مالا دارد و در بعضی افعال که چون
 بان معاشق شود و این
 فضیلت است و آن بیگانه
 باشد و انسان آنوقت صاحب

در هر حال از سخنان گهرازی در این
 است که فاصله چهارم است
 اول غرضت از خواندن این کتاب
 که کسی تا چهار ماه خود را در غفلت بگذرانند
 و فاصله سال از آن است که در
 وقت آن در غایت غم و اندوه باشد
 غیر موافق باشد و فاصله است از آنکه در آن
 تکلیف را از غمی از او نباشد
 تصوف است که در آنجا که در آن است
 و تو را که با این چیز نتوانی صبر کنی انسان است
 و جلالت و تنهایی در آن تا فاصله و نابود
 بسیار در هر یک از اینها است

نمانند گیاهی است سرخ و بسیار بود باد و طعم دفع نماید و آفتها آورد و ضمیم طعام نماید و سبزی
 از اینچنین میخورد و سرفشان نیز شمل است تا کلی بفتح نون و الف و ضمیم کاف است کسر لام و
 سکون یا در تخانی اسم نونی است صاحب آن نبود نوشته که نام را از زبان سنگت گوی
 گویند و الله علم تا لکین بفتح نون و الف و سکون لام و کسر کاف گویا در تخانی مجهول و
 محله اسم نازجیل است نال بفتح نون و الف و سکون لام ساق گل کول است و در
 گلهار در بحث کاف گذشت فصل الحیم الفارسی بچیل بکسر نون و ضمیم فاء و
 سکون لام اسم لک است فصل الرار المهدی بر میسی بکسر نون و سکون راهمه و کسر
 بار سوجه و کسر سین محله و سکون یا در تخانی اسم جد و است تر و سرد بود و باد و طعم و
 عطشهای جنود انواع زیر ارض نماید و زخم بر و باید بر کچول بفتح نون و سکون راهمه و
 فتح کاف و ضمیم حیم فارسی و سکون و او و راهمه در کچول فرزند تر گندی بکسر نون
 و سکون راهمه و ضمیم کاف فارسی و ضمیم نون و کسر و ال مهله نندی و سکون یا در تخانی
 مانند گلکسی اما سایه و خورد تر از دو صفا الفاط الا دو سه بنا بر عدم تحقیق سنها نوشته حال آنکه
 سو او است گوم و خشک و طعم بود نرمی بکسر نون و سکون راهمه و فتح حیم و کسر
 و سکون یا در تخانی سرد و خشک و بعضی گویند معتدل است و اگر او را ساینده در آب تیره
 اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و طلا کردن او آب گردان در دهن و رفع نماید
 و اگر ساینده در چشم کشند بصارت افزاید و اگر ساینده بگریه دارد نهند فایده دهد و اگر
 هست عدد در آب تر کرده صاف نموده با قدری نبات دهند قرصه سوزاک رفع کند از قوم
 مجربات عم مرحوم این دیده لیکن قید هشت عدد نبود و اگر چهار دانه ویرا در آب ساینده
 در جزوات اینچنین در پالک چینی پارچه بسته در شب آشته بخوانند بستگی بول و سوزاک

در هر حال از سخنان گهرازی در این
 است که فاصله چهارم است
 اول غرضت از خواندن این کتاب
 که کسی تا چهار ماه خود را در غفلت بگذرانند
 و فاصله سال از آن است که در
 وقت آن در غایت غم و اندوه باشد
 غیر موافق باشد و فاصله است از آنکه در آن
 تکلیف را از غمی از او نباشد
 تصوف است که در آنجا که در آن است
 و تو را که با این چیز نتوانی صبر کنی انسان است
 و جلالت و تنهایی در آن تا فاصله و نابود
 بسیار در هر یک از اینها است

کتابی که در این کتاب است
 بسیار در هر یک از اینها است
 بسیار در هر یک از اینها است
 بسیار در هر یک از اینها است

ز یاد است مطلعین باینکه
 در این کتاب کتب قدیمی
 در باب طبیعت بی حیوان
 در باب طبیعت بی حیوان
 در باب طبیعت بی حیوان

وسوزش و خون آمدن از بول دفع کند یا بجهت نفی المهره نسوت کبر
 نون ضم نین مهله سکون و او و تا فوقانی اندک تر شیرین و هنگام نهم تلخ و گرم و س
 و سهل باد و انگیزد و در دفع تپت فساد سفر و بلغم و آن اس اعضا و متعافا نسوت بیاه داخل
 سم است دردی و در اسهال قوی تر و محبت بیوشی و سوزش و گردش سرد بکنده او از
کاف فصل الکاف نکه بفتح نون و سکون کاف و بار خند و قوم بود هر دو بطعم شیرین و
 گرم و سبک و در دفع آسب جن و پری و نافع فساد بلغم و باد و خون و زهر و مقوی اصل
 و او زنده زنگت اسم اطفال الطیب است بکمیکی بفتح نون و سکون کاف و کسر هم فک
 و خفا و سکون یا رخا و فتح کاف ثانی و کسر نون و سکون یا رخا ثانی اسم کندش
 نوشته اند بر روی زمین اقاده میباشد بر شش شل برگ تره تیر گلش شل گل نیک بر
 و خدیگت و غلبه باد و گرم و دفع نماید که کوچک بفتح نون و ضم کاف و سکون و او
 و فتح نیم و سکون کاف هم چله نزه است **فصل الکاف الفاری** نکه بفتح نون
 فتح کاف فارسی و خفا و نون و سکون ال مهله نبال او شد یکت بیست و پنجاه و
 بقدر برگ پودنیه سرود کج بود و شکل زایل گرداند و کج و باد و برف نماید و طبرسم جیوانی
 و نباتی را نافع بود چون او را باب ساینده بخوانند و قوم بود یکی را گفته بود دوم را گفت باین
 برگ اول نسبت به ثانی اندکی دراز بود و قوم دوم را گل بود شل گلی **فصل اللام**
 نون و فتح نون و سکون لام فتح و او و الف سرد است و مقوی با صره و در دفع فساد سفر
 نون و خدام و دسوار بول و سوزش اعضا و بلغم و صفا و جوشیدگی مثل بفتح نون
 و سکون لام و طلی با صفا و بار تختانی نیز آمده در آب جای نمناک سرد سرد است و چشم را
 قابله و در غلبه کهنه دفع کند خون صفا نماید و فرج را از رطوبات پاک گرداند و اول نماید

انسان و قطره از اینها در آن اقران
 سر زخم ابو یوسف و اقران
 بهلوی نوشته است اینها در آن اقران
 که با او بنیزد و با او بنیزد
 آن نیست هرگز از نون است
 یعنی نفس خود را خندان بود نون
 از نون بنیزد و نون است
 نیم و نفس خود را خندان بود نون
 و با این گفت از نون است
 و با این گفت از نون است
 و با این گفت از نون است

از نون و لغت خود
 و کلام آن و صفت آن
 و کلام آن و صفت آن
 و کلام آن و صفت آن

۲۰۹

بعضی کرم نوشته اند فصل المیم بمسک نون و سکون میم و فتح باره موجوده و کاف
 هم میوست فصل النون نندی بر حین بفتح نون اول و خوار نون ثان
 و کسر و ال مهله و سکون یا، تختانی و کسر باره موجوده و راه مهله و فتح حیم فارسی و خوار و سکون
 نون ثالث و نندی بر که نیز گویند بعضی حیم فارسی و با نون کاف با کرم
 و سبک در افعال سواق بدخست پیل نوشته اند و ارقسی او شمار کرده اند و افع
 فساد و نیم و خون و زهر و دایمل مشهور تا مهله بفتح نون اول و نشدید نون ثانی و ا
 فتح با و سکون لام و وال مهله یعنی زرد چوبه کوچک اسم ما میران است فصل الواو
 نواری بکسر نون فتح واو و الف و کسر راه مهله و سکون یا، تختانی کل نندی است
 مانند ضیلی لیکن بومی ندارد دو قسم بود یکی آنکه در موسم گرما شکوفه آرد و دوم آنکه در فصل بر شکل
 گل کند و بعضی راه مهله لام هم آمده است و بعد از نون یا، تختانی یعنی نیوالی و هر دو تر
 است و هر دو بک دفعه اخلاط ملته و خون نوسا کر بفتح نون و سکون و او فتح سین
 و الف فتح کاف و سکون راه مهله اسم نوسا در است بعضی کاف ال مهله مشهور بسیار
 و شور مزه و سنج اقتضای زمین و قلع و استسقا و قبض در کرم رافع است نولاسی بفتح
 نون و سکون و او و لام الف و کسر مزه و سکون یا، تختانی برگ لیور که بنور تازه باشد
 گویند و داخل خوشبو بنماید نولی بفتح نون و سکون و او و کسر لام و سکون یا، تختانی
 اسم سال پرنی است نورتن بفتح نون و سکون و او و فتح راه مهله و کمار فوقانی و سکون
 نون بزبان دار الحلافا مشهوره است فصل الیا، تختانی نیوالی بکسر نون و یا،
 تختانی و فتح واو و الف و کسر لام سکون یا، تختانی اسم نواری است تیر مالاک بکسر نون و یا، و مهله و فتح
 ناز و صفا و سکون راه مهله و یا، و مهله و الف و لام الف سرد و خشک سبک است و ششوی با هم طعام رافع

بعضی کرم نوشته اند فصل المیم بمسک نون و سکون میم و فتح باره موجوده و کاف
 هم میوست فصل النون نندی بر حین بفتح نون اول و خوار نون ثان
 و کسر و ال مهله و سکون یا، تختانی و کسر باره موجوده و راه مهله و فتح حیم فارسی و خوار و سکون
 نون ثالث و نندی بر که نیز گویند بعضی حیم فارسی و با نون کاف با کرم
 و سبک در افعال سواق بدخست پیل نوشته اند و ارقسی او شمار کرده اند و افع
 فساد و نیم و خون و زهر و دایمل مشهور تا مهله بفتح نون اول و نشدید نون ثانی و ا
 فتح با و سکون لام و وال مهله یعنی زرد چوبه کوچک اسم ما میران است فصل الواو
 نواری بکسر نون فتح واو و الف و کسر راه مهله و سکون یا، تختانی کل نندی است
 مانند ضیلی لیکن بومی ندارد دو قسم بود یکی آنکه در موسم گرما شکوفه آرد و دوم آنکه در فصل بر شکل
 گل کند و بعضی راه مهله لام هم آمده است و بعد از نون یا، تختانی یعنی نیوالی و هر دو تر
 است و هر دو بک دفعه اخلاط ملته و خون نوسا کر بفتح نون و سکون و او فتح سین
 و الف فتح کاف و سکون راه مهله اسم نوسا در است بعضی کاف ال مهله مشهور بسیار
 و شور مزه و سنج اقتضای زمین و قلع و استسقا و قبض در کرم رافع است نولاسی بفتح
 نون و سکون و او و لام الف و کسر مزه و سکون یا، تختانی برگ لیور که بنور تازه باشد
 گویند و داخل خوشبو بنماید نولی بفتح نون و سکون و او و کسر لام و سکون یا، تختانی
 اسم سال پرنی است نورتن بفتح نون و سکون و او و فتح راه مهله و کمار فوقانی و سکون
 نون بزبان دار الحلافا مشهوره است فصل الیا، تختانی نیوالی بکسر نون و یا،
 تختانی و فتح واو و الف و کسر لام سکون یا، تختانی اسم نواری است تیر مالاک بکسر نون و یا، و مهله و فتح
 ناز و صفا و سکون راه مهله و یا، و مهله و الف و لام الف سرد و خشک سبک است و ششوی با هم طعام رافع

بعضی کرم نوشته اند فصل المیم بمسک نون و سکون میم و فتح باره موجوده و کاف
 هم میوست فصل النون نندی بر حین بفتح نون اول و خوار نون ثان
 و کسر و ال مهله و سکون یا، تختانی و کسر باره موجوده و راه مهله و فتح حیم فارسی و خوار و سکون
 نون ثالث و نندی بر که نیز گویند بعضی حیم فارسی و با نون کاف با کرم
 و سبک در افعال سواق بدخست پیل نوشته اند و ارقسی او شمار کرده اند و افع
 فساد و نیم و خون و زهر و دایمل مشهور تا مهله بفتح نون اول و نشدید نون ثانی و ا
 فتح با و سکون لام و وال مهله یعنی زرد چوبه کوچک اسم ما میران است فصل الواو
 نواری بکسر نون فتح واو و الف و کسر راه مهله و سکون یا، تختانی کل نندی است
 مانند ضیلی لیکن بومی ندارد دو قسم بود یکی آنکه در موسم گرما شکوفه آرد و دوم آنکه در فصل بر شکل
 گل کند و بعضی راه مهله لام هم آمده است و بعد از نون یا، تختانی یعنی نیوالی و هر دو تر
 است و هر دو بک دفعه اخلاط ملته و خون نوسا کر بفتح نون و سکون و او فتح سین
 و الف فتح کاف و سکون راه مهله اسم نوسا در است بعضی کاف ال مهله مشهور بسیار
 و شور مزه و سنج اقتضای زمین و قلع و استسقا و قبض در کرم رافع است نولاسی بفتح
 نون و سکون و او و لام الف و کسر مزه و سکون یا، تختانی برگ لیور که بنور تازه باشد
 گویند و داخل خوشبو بنماید نولی بفتح نون و سکون و او و کسر لام و سکون یا، تختانی
 اسم سال پرنی است نورتن بفتح نون و سکون و او و فتح راه مهله و کمار فوقانی و سکون
 نون بزبان دار الحلافا مشهوره است فصل الیا، تختانی نیوالی بکسر نون و یا،
 تختانی و فتح واو و الف و کسر لام سکون یا، تختانی اسم نواری است تیر مالاک بکسر نون و یا، و مهله و فتح
 ناز و صفا و سکون راه مهله و یا، و مهله و الف و لام الف سرد و خشک سبک است و ششوی با هم طعام رافع

خواهش باشد پس در این کتابت کوشد و ریاضت
 این کتابت کوشد و ریاضت
 این کتابت کوشد و ریاضت

رکت پست و فساد و غم و سوزش اعضا و و مایل و شور و غمی گویند نالی هم همین است
 لیکن آنچه معلوم شد که نالی از اسما شتر است که بر این هم یعنی شیر بالاد و او دیگر که بعد از
 می آید بر آنهم اطلاق میکنند و تیر بالا کیاب است عوض او شاخهای نیل و فرا خشک که در میزند
 نیلا تهوت به بکسرون و سکون یا تختانی و لام الف ضم تا و فوقانی و خوار و سکون و او
 فتح تا و فوقانی و خوار و الف نظری توتیای بزرگ و در دوین و دفع بر بیدام
 و فساد و بر بیدام و قاطع کرشم و مصلح بر بی مفرد و نافع بعضی از این چشم تنیک بکسرون و
 سکون یا تختانی و فتح نون ثانی و کاف گوشت آن لطیم شیرین و بک معوی اعضا و
 بسی و دفع فساد و اختلاط ثلثه قسمی از باره نگهبان است یول بکسرون و سکون یا تختانی
 و فتح و او و سکون لام مطابق بر بی و خاصیت و بر بی این عرس است نیل کشته بکسرون
 و سکون یا تختانی و لام و فتح کاف خوار نون فتح تا و فوقانی بندی و بار بندی گوشت
 و دفع فساد و غم و خون است بقا بکسرنک بند نمیدی بکسرون و سکون یا تختانی و
 فتح نون ثانی و کسرون ال جمله و سکون یا تختانی هم بچگشت است نیلا است بکسرون
 و سکون یا تختانی و لام الف کسرون جمله و خوار نون ثانی و فم و ال جمله و خوار و سکون
 کاف قسمی از بچگشت است هر دو لطیم تلخ و تر و سخت و زرد و بک خرد و فرا و معوی سوی چشم
 و دفع غلظت و آس اعضا و کرشم و جدام و در نیل و شور و فساد و غم و ششها و در نیل و فتح
 نون و سکون یا تختانی و یا و قاری و الف لام قسمی از بر آتیا است و بعضی از بر نیل و غلظت
 اضافه نیل بکسرون و سکون یا تختانی و بار موحده و نیل و نیل و بکسرون و
 سکون یا تختانی و خوار نون ثانی و فم و موحده و سکون و او و قاری می گویند قسمی تا است
 است بچشم مزخ شایه بود و بزرگ و در خرفانی باشد و پوست تنک کاغذی گویند قسمی بر

وقتی شصت گفت نیل و کاف
 چیزی است که در دنیا و آخرت نفع
 با سبب گفت خواهم همه فرود
 چرا او گفت هیچ کس را بکارت
 که آن چیست گفت ندرت است
 بگویم تا احوال با مردم
 خانه خدا باشد از دیگران
 حاضر می باشد و در آن
 در میان بیخبری نشانی
 در سال تو ای که در عالم
 شکر از تو بود از خدا و
 اول بی بود از آن از نسبت
 نوس دوم فاعلت تا که
 بیوم سخن تو در بیدار
 در خندان بیامی سخن
 صد و شصت گفت نیل و کاف
 بیست و شصت گفت نیل و کاف
 ای بیست و شصت گفت نیل و کاف
 خدا اینجاست در این نفس

تو از آن است که در این کتابت کوشد و ریاضت
 این کتابت کوشد و ریاضت
 این کتابت کوشد و ریاضت

و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است

بار و پودیم شیرین را با رخ میوه مل گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 نیل بکسرتون و سکون یا درختانی و لام در هند کثیر وجود است و شهرت است اندک تلخ و
 گرم و لطین و دافع درد پسر و سرخ باد و فساد بلغم و باد و استقا و مقوی سوس و لیکن بسیار
 و سرگشته آرد و از ورق او خضاب میکند و درین امر بعدل است و بسین خضاب
 از درق او بعضی را از جهت زلزله نفع میکند و بعضی را ضرر چون استعمال او سبب و دت
 شود و قنصل باید افزود و خصوصاً در فصل و شهر بار و نیلم بکسرتون و سکون یا درختانی و لام
 و سکون بیم و زبان سکر ت نیل من گویند بکسرتون و سکون یا درختانی و لام و تلخ
 بیم و سکون نون هر دو اسم یا قوت کیود است شیرین و زرخمت است و مطابق
 یا قوت سرخ نیل اسپند بکسرتون و سکون یا درختانی و لام و کسر نزه و سکون
 سین هبل و فتح با فارسی و لغات نون و دال جمله خواص در برابر اجناس کوشه شیب
 بکسرتون و سکون یا درختانی و باد موصوفه درخت عظیم است و معروف در بلاد هند
 اهل هند استغداد و افربو دارند و چهار قسم نوشته اند و در خواص ریم حکم زرخمت و تلخ و شیر
 و سرد بود و بعضی گرم و خشک و بعضی معتدل نوشته اند سرخ بلغم دفع صفو و باد و بلغم
 بود و وسیع امراض بادی و رخی و خونی و صفرا و یراق نفع بخشند حتی جذام و برص و اقامت در
 و جرب نافع یافته و متعاقب بجای باد موصوفه بیم است حکیم علی در شرح قانون نوشته
 اهل هند علاج قروح عسل انزال مواصیر ردریه ازین میکند و طریق استعمال سعد است
 گاهی استعمال برگ باز تازه او میکنند و گاهی برگ خشک آن سایند استعمال نمایند
 گاهی استعمال محصاه او میکنند گاهی محصاه برگ شاخ تازه و نرم و گاهی از لچاوان
 و گاهی از قشر آن حکیم مذکور نوشته است که گاهی حقی کرده می آید برگ خشک آن اینجندی شود

و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است

و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است

و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است
 و در غرض بسیار بود از نظر آنکه گویند و خواص میورد کتب یونانی تفصیل مرقوم است

بختیاری نماند دست
 زینک فرازین کبک
 سیاه و سیاه
 با دانه کله کله
 سناغ بستخان برسد

بانوره خیر مطافه دولت کرده شود در عصاره برگ سبز آن اگر یافته شود والا در میان آب
 اینخته در میان ناصوره قروح خبثیه پرکتند پس سیر و عتونه و لحم فاسد و میر و یابزد گوشت
 صالح را و در اندک مان شفا حاصل می آید باذن الله اما مقدار قوره پس ربع و نصف
 آن بنا بر حدس صنایعی و نیز حکیم علی گفته که دیده ام من از اثر این که فوق است بر
 فواید هر اهرم کبار و نیز زاتم برگ سبز او را گرم ساخته بر شور و او را می بندد بعضی را بجم
 واده مغز می سازد و بعضی را تحلیل میدهد و گاهی برگ سبزه گرم ساخته برای فواید
 مذکور استعمال کرده می آید در انفجار قوی میگردد و نیز برگ سبز را در آب جوشانیده بخار
 آن باورام میدهند تحلیل او را مینماید و گاهی همراه او برگ سبزه او را جوشانیده استعمال مینمایند
 و تحلیل قوی میگردد و چون ماده بسیار گرم بود عوض سبزه او برگ سبزه تلخ نمایند از آب
 جوشانیده برگ سبز را شستن سبب تحلیل آن در رفع سمیت مواد است و با
 عدم مضرت است بخلاف آنکه اگر از آب صرف بشوند مخصوص از سردی که شور در
 غایت حده و گرمی باشد نیلوب بکسرون و سکون یا رختانی و هم لام سبزه بکسرون
 سوخته اسم سارس است نیل گا و بکسرون و سکون یا رختانی و لام و فتح کاف
 فارسی و الف و او گا و صحرایست شکش در میان استرو اسپست وی چرب گرم
 و شیرین بود و منی بفراید و کف و تلخه پیدا آرند من جوت بفتح نون و سکون یا رختانی
 و نون و ضمیم و سکون و او و تا فوقانی اسم فارسی مایران است نیل کششی بکسرون
 و سکون یا رختانی و لام و فتح کاف سکون نون و تا فوقانی هندی و خضارها و سکون
 یا رختانی اسم نهان خوردند است برگ خشن دارد متوسط و خوردی و بزرگی و
 بیخ نیل رنگت گل نیلگون نیز دارد و نهال میگوست که در باغها بود و گل او را گل نیل کششی

بختیاری نماند دست
 زینک فرازین کبک
 سیاه و سیاه
 با دانه کله کله
 سناغ بستخان برسد
 بختیاری نماند دست
 زینک فرازین کبک
 سیاه و سیاه
 با دانه کله کله
 سناغ بستخان برسد
 بختیاری نماند دست
 زینک فرازین کبک
 سیاه و سیاه
 با دانه کله کله
 سناغ بستخان برسد

بختیاری نماند دست
 زینک فرازین کبک
 سیاه و سیاه
 با دانه کله کله
 سناغ بستخان برسد

از خندا و قوت روح از
 عشا و یافت کند و از استخوان
 یکت عمر از عمل زیبا برست چون
 مقصود آسان و نگاه داشتن آن
 و شوارست سقده که دلیری و بجز
 پروازی نماید از دهالت خالی نیست
 یاد سر او چون است یا صاحب است
 چه آدمی بستاند چون مرغیست بی پروا
 کالای که قدر آن از دستش نماند
 جای نشت با قدر یا خانه کی در آن
 ۲۱۳
 از سوده را نباید از سوده دور
 از سوده دور شود و نیز باید در بنای خود
 از سوده دور شود و قصد کردن و
 بی جویب قصد نقصان
 سهل خوردن باعث نقصان
 بن است و قول سکار است که
 اسما بر بنه بنای پدید آید
 عمل نباید کرد که جسم از قاطون
 از دم برقیان و تاض و نقصان
 نوده در مجلس خود بایزید و چون
 به بر و بخت روان و بنه و چون
 شکر و در سانی با صبر و اولاد
 در خانه غم زمان و دعای
 نقصان غم زمان و دعای
 در خانه غم زمان و دعای

گویند برگ کلان دارد و بر و خلبا بود مثل آنکه در بند و نشان آستین را از پارچه نازیل می
 چسبند **باب الواو فصل الالف و اسن** نفع واد و الف و فتح سین جمله سکون
 نون اسم بهار و از ابوئی فرید نیز گویند و در با گذشت و الو و الف و ضم لام
 و سکون و او ثانی اسم ریگ است هرگاه بر عصا سرد شده و با گرفته گرم سانبند
 نفع بخشد و **الان** نفع واد و الف و خفا نون و ضم خا و صبر و خفا واد و او جمله و سکون
 و ال جمله گرم و خشک است طبع رازم کند و بوی او خواب آورد و در غن می چون
 بر ماندگی طلا کند سوده و هر برگ آن معده را زبان دارد اسم شبت نوشته اند و **الان**
 بزرگی اسم باد است **فصل الحیم و جهر که با نفع واد و تشدید حیم و خفا و سکون** جمله فتح کا
 و خفا واد و سکون جمله بعضی اسم نه بار نوشته اند و از بعضی نسخ مرکبات معلوم میشود که نام است
 شامه از خشک کرده ریزه ریزه نموده سوخته درست نمایند **فصل النون**
ونگ نفع واد و خفا نون و سکون کاف فارسی اسم ننگ است که مشهور بقلیس است
فصل الیاء التختانی و یثوری نفع واد و سکون با و تختانی و ضم ال جمله
 بندی و سکون واد و کبر و جمله و سکون یا تختانی واد اول با و صده نیز آمده یعنی به
 ام صین الی است و مشهور به سینه است گرم و ترش بود و قوی نفع نماید و گویند عین الی است
 به ذنب ارد و گویند بر اس نغمه زحل و الماس هر دو یک است شتری و زرب جبه بطارد و در جان
 بر نخ و مردارید براه و یا قوت بر افتاب و یرو چمن بکبر واد و سکون یا تختانی و ضم ال جمله
 و سکون واد و فتح حیم فارسی و سکون نون و لجر و ص واد با و صده نیز آمده است یعنی زرب
 صاحب قلیسی نوشته که اسم سنگ ریزه است و بعضی گویند اسم بعضی اقسام جوهر است **باب**
الباء الهو و فصل الالف بار سنگار نفع واد و الف و سکون با و جمله و کسیر جمله

در خانه غم زمان و دعای
 نقصان غم زمان و دعای
 در خانه غم زمان و دعای

وزن آن که باو مطیع خدا شود
بازد خوار و دو گز زان
وزان بر خوار و عیش و سرور
وزان او آنکه این بر جای
بنا و حج و عیش و سرور
بنا و حج و عیش و سرور
بنا و حج و عیش و سرور

و خوار نون و فتح کاف و الف و سکون راز جمله و خوش اکثر بقدر قامت انسان بود
 تا دو قامت انسان در زیاده ازان دیده اند و برگشت نو کدر خوش و سطر و شکنده و
 رگها بسیار دارد و گلش کوچک سفید رنگش قرمز و سرخ رنگ مابین رگها بر تو با آب
 شقایق و لیکن حدت دارد و سوزش پیدا آرد سرد و سبک و دفع باد و نفخ و صفا و بود
 استخوان شکنه کند و بی بسیار است و پد جو را نیز گویند ماهی بفتح با و الف و کسر
 تا خوقانی و خوار با سکون یا تسانی گوشتش شیرین بنگام مضم با لون بسیار و
 و ضم لام و سکون و او و نون جیب الر شاد است و انه الیت بسیار کوچک از تخم بالنگو خود
 لیکن از او گنده و سرخ رنگی با بخار آلوده بی و مقوی بدن و دفع فواق و باد و نفخ
 و انتشار و فساد خون است **فصل الباء الموحده** بیل بفتح با و با و موحده
 و سکون لام ایم اهل است **فصل الباء الفارسی** چهو که بفتح با و ضم با و فارسی
 و او و خنی و کاف و خوار با و الف اسم بوده است **فصل الحیم** که سر باد آشد نیم
 و سکون لام اسم لکج است و صاحب بدن بود قسمی از نیب نوشته و انبه عظم **فصل**
الذال بند می بد جو را بفتح با و سکون و ال بند می و ضم نیم و سکون و او و ذ جمله
 و الف اسم با سنگبار است **فصل الراء المجله** سر سنگبار است بفتح با و سکون راز جمله
 و کسر ریم و خوار نون و فتح کاف فارسی و خوار با و است و راز جمله اسم با سنگبار است سر سر انضم
 با و سکون راز جمله و ضم با و ثانی و راز جمله دویم و الف اسم نهال خورد است گل سفید
 بسیار کوچک دارد و قسمی است ازین بر نیه سیر بلا قسم اول سر است و گران و
 بول و در دفع فساد و نفخ و باد و قسم دویم گرم است و سبک و دفع پیوسته و شکنده سنگ شانه
 و دفع دشواری بول و تب هر آن بیل یکسرا و فتح راز جمله مضم من مصلبه شده و فتح

از آن نام چار با ایشان با بی بود
 و در آن سوال کرده گفت اول
 و در آن سوال کرده گفت دوم
 از آن نام چار با ایشان با بی بود
 و در آن سوال کرده گفت اول
 و در آن سوال کرده گفت دوم
 از آن نام چار با ایشان با بی بود
 و در آن سوال کرده گفت اول
 و در آن سوال کرده گفت دوم

۲۱۵

بنا و حج و عیش و سرور
بنا و حج و عیش و سرور
بنا و حج و عیش و سرور
بنا و حج و عیش و سرور

بادشاه... رتبه... در حلقه... *[Handwritten text at the top, partially illegible]*

بازگشت و خوار... کرم... و در واقع... *[Main body of handwritten text, covering the central part of the page]*

دولت... کرم... *[Handwritten text in the right margin, continuing the commentary]*

کرم... *[Additional handwritten notes in the right margin, below the main text]*

دولت... کرم... *[Handwritten text at the bottom of the page, possibly a summary or conclusion]*

کبیر بنی اسد اهل بیت است و در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند
 کبیر بنی اسد در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند

پس بپزند در دل کبیر بنی اسد اهل بیت است و در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند
 دل دراضم و دافع درد دل شانه قبض شکم و بواسیر و فساد طعم و با گوشت انس نسیج خفا
 خون و سین جمله کوشش گرم و تر و گران و بهی است و او از کله صاف کند و رنگ
 و شسته طعام و مقوی اعضا است و دافع سرخ باد و فساد فصل الوان و سحر
 بفتح باوسکون و دافع باد و کسر باد و معده و باد و سختانی مجول و سکون راه جودان
 است بعد فاکه تنگ او بعضی از آن زاید گویند تازه او سرخ میباشد و هرگاه
 برسد پناه گردد و قوی از سردی نشسته اند و بر گش مشید بر برگ گر بطعم تر و اندک تلخ و سحر
 و گرم با عدال و گران و دافع فساد و فساد و باد و استقا و بواسیر و منکر سنی و گوشت شکم
 گرم شکم و در کند هرگاه زن حامله که بچه در شکم او مرده باشد سه دم بخورد و بچه میندازد و اگر با
 حمل نخورد حیض اندو اگر حامله بخورد و بچه میندازد و بر بی اهل گویند فصل الیاء الیها
 نیکب کبیر با وسکون یا تختانی و تخارون و کاف فارسی تیز و تند است گرم و
 و باضم طعام و دافع فساد و باد و طعم و خله و گوشت و استقا و فتح و در شکم و گرم و صفا افراد
 مقوی باه و اگر باد و بی تقوی معده و محلله بطریق خوب معاین استعمال کرده شود کمال
 در تقویت معده و کسر ریح و ضم و رفع و حج ان نفع نیاید و اگر باد و بی سیه شامل شود
 تقویت باه بعید میشود و نسخ آن در علاج الامراض و جلا نافه و قوم است پیرا و وی
 کبیر باوسکون یا تختانی و راه طله و الف و ضم و الل جمله او مجول کسر کاف خارا و
 سکون یا تختانی گویند بجز هم و مخرب است پیرا کیس کبیر باوسکون یا تختانی و فتح
 راه جمله و الف و فتح کاف و سین جمله مفتوحه و سکون یا تختانی و سکون سین جمله ثانی هم
 جید است و خواص کاف گذشت همیرا کبیر باوسکون یا تختانی و فتح راه جمله و الف

فوقه و سحر و جادو بداند
 تصور سحر و جادو بداند
 باطن کلمه کرده ای پسر آدم
 بیخس از نوم و از ان بی خس و
 آرم گرامه در همان راز
 ۲۱۸
 نیت خدایان که کبیر بنی اسد
 است که خیر فخر از او است
 کبیر بنی اسد در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند
 کبیر بنی اسد در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند

تا بدین این دو وقت از زمان
 و کفایت کرم ای پسر آدم
 با کبیر بنی اسد در سجده و ایستادن از او سحر و جادو بداند

در باب بیست و نهم در بیان خود را معانی
در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها

اسم الیاس است بیوقوفی بفتح با وسکون یاء تختانی مجهول ففتح میم و او و کسرتا و فوقانی
وسکون یاء تختانی اسم بیله است یعنی مثل طلا چه هم بفتح زبان نکره کت طلار گویند
و وقتی در آن زبان صرف تشبیه است شکل کسر با و یاء تختانی مجهول و خوارون
و ضم کاف فارسی و سکون لام هم شکر است باب الیاء تختانی فصل
الالف یا لک بفتح یاء تختانی و الف کسرتا کاف فارسی مشدود و سکون کاف
یعنی لایق یک عبارت از آن است که شود آتش از زنده و او عیبه که در دین
مقرر است میخوانند و در عنق فواکه شکم مانند آن در آن آتش اندازند و از او هم گویند و
جمعی کثیر از قوم بر این بر اقسام طعام صد از نند و یک با نواع کثیره میباشند و در جمیع آن وجود
یا لک ضرورت است لهذا بدین اسم موسوم شده و با جمله اسم پلاس است و در باب کاف موعده
مفصل مذکور شد یا و ک بفتح یاء تختانی و الف ففتح و او و سکون کاف هم کسرتا
و در باب کاف گذشت یا اس بفتح یاء تختانی و الف و نین هم جواس است و
خواصش در باب جیم مذکور شد و صاحب آن نبود و بر او فساد و بطنم و سوس نیز نوشته
فصل التاء فوقانی تکلیف یا بضم یاء تختانی و سکون تاء فوقانی و کسرتا کاف
سکون یاء تختانی ثانی ففتح تاء هندی و الف بطعم تیز و تلخ و بک و شکم فرزند است
طعام و صغیرا انگیر و مضغ بهر و مقل منی و واقع فساد خون و باد و بطنم و بر بری
همی از اسامی مشهوره می است پیچید بفتح یاء تختانی و فتح تاء فوقانی و هم فارسی مشدود
و خوار و و ال جمله الف یعنی از اشهر بگ اسم کیلا است و در باب کاف مذکور شد
بفتح یاء تختانی و کسرتا و فوقانی و سکون لام هم تل است و در باب تاء فوقانی مذکور شد
فصل الجیم الفارسی بجه و هو بفتح یاء تختانی و سکون جیم فارسی و سکون و ال

و بیست و نهم در وقت زیادتی است
شکر و در وقت زیادتی است
تا پیش از روز زنگانی شما
و یک کار خود و حقیر که شما این
ان را خود در از یک قابل آباد
است و بیست و هفتم
فصل ان اعمال یک یک یک یک
بیست و هفتم در وقت زیادتی است
حکایت از کتاب فی شرح
۲۱۹
و بیست و نهم در وقت زیادتی است
که این شان توار یکیند و پار
بسیار از نند و در او شرف فضیلت
راضی بکنند و وقت را با هم
از روی حق و عدل آید و حساب
معاظلات با هم رسد
و از روی حق و عدل آید و حساب
بفضل که مانند آن از شما سر
باشد تا که اجتناب از آن

در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها
در وقت هر یک از اینها

و خفاه باوثاقی و سکون و بار موحده فارسی یعنی نخور زبرگان و از آنکه همه که عبارت
 از قسمی دیوته است بدان در پستی بخور کنند بدین اسم موسوم شده و با جمله وی اسم
 رال است و در باب راه مهله مذکور شد کچه با سا بیخ با موحده و الف فتح سین جمله
 و الف ثانی یعنی اسراحت گاه قسم مذکوره از دیوته با اسم راست و در باب موحده مذکور
 شد **فصل الدال الهندی بدلی بضم یاء تختانی و فتح دال هندی و سکون لام و**
بدلی بضم یاء تختانی و سکون دال هندی و کسر لام و سکون یاء تختانی ثانی عبارت از
 شاهنیا جو میان کاداک است که خوشدوی بود سردست و باد افزا و دفع فساد صفراء و بلغم
 و صلح ذایقه **فصل السین المجریشسکری بفتح یاء تختانی و شین مجریمه سکون سین جمله**
 و فتح کاف جمله و سکون یاء تختانی ثانی اسم جنوبی است و در باب تیم مذکور شد شینی
 یاء تختانی و سکون شین مجریمه و کسر فوقانی هندی و سکون یاء تختانی ثانی و شینک
 بالحق کابنه شینی و بالحق هم مقوم و اول و هدا کون باغی طبع اول و شینک یک با صا و میم
 و دال مضوم و باغی و کاف کون هم ثانی به شینی است و در باب گاه خود جو می گذشت که وجه
 اش واضح شد و شینک هم بفتح یاء تختانی و سکون شینک و باغی هندی و هم باغی و سکون فوقانی
 راه مهله معنی فرزند خوب است چو شینت بزبان سنسکرت چوب گویند و پسر فرزند راو جمله
 و نهاد در است که از چوب درخت کلان کوه نگر کوش بطور شمر گوار بهر سرد و نهود از آن
 تسبیح سازند و در عزایم دین خود که برای تولد فرزند خوانند بکار برندگان است و سخن
 برن و جمل و دفع فساد باد و بلغم **فصل الکاف الفارسی بکسر تیر بضم یاء تختانی**
و سکون کاف فارسی و هم فتح با موحده فارسی و سکون تاء فوقانی و راه مهله یعنی صا
رگی که گو باد و برگ با هم پیوسته اند چه کیم بضمی با هم پیوستن چو پیر است و پسر رگی گویند

و ای بطلب که پسر
 با او باشد و در باب
 همیشه که عمل و سبب برین
 بسیار است مطلب تکمیلی را که در
 کردن نباشد نباید کرد و ایضا طلب
 زنده گانی خوب و در راهی نکند
 دولت نباید کرد و بطلب کون برگ
 خوب و خوب کن تا حساب نفس
 خود کنی اسم جز اول دیگر در آن
 خطای با صوابی کرده اند دوم اگر
 سزاوار بود در آن یکی در آن و در آن
 ۲۲۰

عمل با کندی از نسو که
 نفس خود تا بل و ازین تا که در
 باز کجا آمد اسم و بجا بود
 بخت کسی است که بر سر
 خود از نیازی ای پسر و در
 اول کلاس سکون که شینک
 هم شود دوم آن کسی که شینک
 فتح کند اولی چو در آن شینک
 کیم بضم یاء تختانی
 کیم بضم یاء تختانی

این ایها حکمین از
 کیم بضم یاء تختانی
 کیم بضم یاء تختانی

شادمانه ظاهرها ... فلسفه ایلم ... سببها ...

بالکبریا نذکوربت را گویند و اصل یعنی عدم حرکت که در اوله دران زمان چهار
 از مکان است و پوشده نیست که اسم اول مساعد اول و نام ثانی مویده ثانی است و پایه
 آب نهره کور موافق با همین مرضی و مولد قلبی از صغره و نغش حراره غریزی و مصلح و اقیقه
 و واقع فساد با و بلغم مخفی نماید که آب دریا گنگ است افعال منطوره به مراتب قوتیه از آب وی
 است چه اطباء هند آب شند رو را که نفع چین مجبه و تا رفوقانی و وال جمله شده
 و ضم را همایه سکون و او است در خواص مکره بعد آب در یای گنگ نوشته اند و بعد
 آن سر جو را که نفع چین مجمله و سکون را همایه و ضم جمیم و سکون و او است و بعد آن آب یا
 جمن را و شک نیست که در دریای گنگ اکثر خویها که در کتب یونانیان در او صفت
 انصار منطوره است یافته میشود و بودن آبهای مزیوره مولده صغره قلبیه خلاف
 قیاس بلکه خلاف واقع نظر درمی آید گر آنکه بالضرع باشد و الله اعلم فصل الواو یو کم و
 یو کیا بضم یا تختانی و سکون و او چهول کس کات فار و سکون میم و در نقطه ثانی حوض میم
 یا تختانی چهول و الفب آمده در دوره شهر و موهی نافع سرفه و پشی یعنی نفث الدم که از نثر
 محم سه ثانی چین جریل و دیگر خواص در باب محمله باب معده مذکور شد یو کم
 نفع یا تختانی و او و الف و فتح چین مجمله و سکون کات اسم جو اس و یاس است و در آنکه خود
 مذکور شد یو کم گنگ نفع یا تختانی و سکون و او و فتح کات و سکون نون و فتح تا رفوقانی
 هندی و سکون کات ثانی یعنی خار جوست و از آنکه در جوار بیشتر روید و کس کاتش نون
 خرابی وی است گو یا حد و نشد حق وی بمنزله خار است بدین هم موسوم گشته و با جمله
 هم است پاپرا است و خواصش در باب موحده فارسی مذکور شد و صاحبین بود ویرا
 واقع و سوس و فراینده می نیز نوشته و الله اعلم یوانی نفع یا تختانی و او و الف و کس نون و سکون

کلی در وقت ادب
 شکوراه وقت سران رود
 شوش شیطان را درین
 کتی از روی نغش
 و نیوس سبب نغش
 باشد و اگر نغش که دران نغش
 که بگوی نغش که نغش
 نیست که نغش که نغش
 عت و در آن نغش که نغش

تصفیه جناب ...

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

یا تختانی و یو الکا بنون مفتوح والحق کالف عوض یا تختانی و یو اسما هو ابصا
 سین همله مفتوحه و الف و با مجهول و فتح و او و الف جو این است و در باب مذکور
 یوانی یا و انی با ضافه یا تختانی مفتوحه و الف مدوده و همزه مکسوره و او مفتوح
 و الف ساکن و نون مکسوره و یا تختانی ساکنه در اسم اول ام جو این است که با جو این
 اشتهای سوار و در خواص مانند جو این مطلق اما در قتل دیدان معده قوی تر از وی است
 و در باب جیم مذکور شد یوانی یوانی بحدت الف مدوده و همزه مکسوره و الفی که بعد
 و او ثانی است از لفظ مذکور جو این خراسانی است پوشیده نماید که یون فقیهین در باب
 شکرت اهل اسلام و غیر ایشان را که مخالف عقاید نبوده باشند بودند یا نصار
 یا سوامی آنها گویند چون سکان خراسان در هر زبان غیر نبودند جو این مذکور را با هم
 مسطور موسوم ساختند و با جمله صاحب من بود و ایراتشکرت باضم و قاضی و مسکرت نوشته
 و دیگر خواص که در کتب یونانی در اثنای ذکر بزرگترین که ام عربی وی است مذکور است
 یوگ را بضم یا تختانی و سکون و او مجهول سکون کات و کات و کات و الف
 و او همله ام نارنگی صاحب من بود و ایر الطبع ترش و بسیار گرم و شسته طعام و واقع
 فساد با نوشته و اختلافی که در اطلاق لفظ نارنگی است در جایگاه خود مذکور شد
 یونیش لفتح یا تختانی و سکون و او مجهول و کسرتون و سکون یا تختانی مجهول
 و شین هجه و تا و فو قانی هندی یعنی مرغوب غیر هنود چه یون چنانچه مذکور شد عبارت
 از غیر هنود است و شت یعنی مرغوب با جمله نقطه مذکور با شکر که قطعی بر پیاز و لپس
 اطلاق یابد و هر دو در جایگاه خود مذکور شد یو اس شکر را بفتح یا تختانی و او و الف
 و سین همله مرکب لفظ شکر که در باب شین معجزه مذکور شد قسمی است از شکر که بر جو اسیم

اشرف الکلام حکیم فیضی بن
 که درین عوضه یابین است صاحب
 گویند خبری یابد و در باب
 را همیشه بهار با جو این است
 هست در سبب او و نام دولت
 و در کتب یعنی طبیب است صاحب
 مدوح ازین خاک احوال
 شش استغفار کرد با طیب
 ۲۲۳
 نوده بیند که در این است
 بحدت یعنی متعلق با خلق زن
 که در خواص او نیز مذکور است
 که بعد خواص او نیز مذکور است
 که در خواص او نیز مذکور است
 که در خواص او نیز مذکور است

و از راه واسطه
 لفظ او در زمان ندارد
 که در خواص او نیز مذکور است
 که در خواص او نیز مذکور است
 که در خواص او نیز مذکور است
 که در خواص او نیز مذکور است

بسیار است از این سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است

بک است و دفع باد و صفراست و اگر از بزرگی کلمه تر میشود سردی واقع نقل معده و فساد باد و بلغم و صفرا و واقع تشنگی و سوزش اعضا غشی و سوسا و اگر از کلمه تیار گردد و دفع باد و کوله بواسیر و بلغم و سنگ کرده و مشتانه و ثلونی که عبارت از دردی است که از شامخیز و تا مقصود مقصد بر پرنوئی که مراد از عکس بر مذکور است و معده برده که با فراطل منجی میست و بر پان می و کوهی و بعضی سینه و اگر از بزب تشک می باشد و دفع فساد و بلغم و صفرا و تب یغنی و این نفس سرفه خنایر و اگر از نخود وجود کرده و مایل بحار و بک بلغم ضارب بمقصد و دفع رکبت و سرفه فساد صفرا و بلغم و اگر از موته منصفه ظهور رسد بک و قابض و دفع فساد صفرا و تب یغنی و سوز حرارت غریزی و مخرج و بالفعل سکن سبوت طعام و سریع الانحدار و زود مضمم و موقوف ضعیف و دفع سرفه و پیش که عبارت از لطلان قوت شامه است و پوشیده نماید که دوا مذکور گاهی ساده شود و گاهی مدبر و غن سیه مزب با زیر حاره چون غلغل و ابر فضل و مانند آن ساقی بک مدبر گران است و الله اعلم بحقیقه الحال و تدریجاً خفصناه علی اصل المقال فقط

بسیار است از این سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است

۲۲۵

مجموعه

خاتمه الطبع الحمد لله که درین اوقات تو امان کتاب کثیر القوی صاحب او دیده فرود در آید یعنی کتب که گاهی بلا حظه شایعین مطالعه انجمن سید بود بلکه مانند غریب عجایب کتب خانه حضرت مولف و بلغم مختلط و مضمون می ماند و کتابی که پیشتر چند بار بطبع در آمده آن نسخه چون از نسخه معروف نقل نشده سر سر غلط و از افراط و تفریط مخلوط است چنانچه عقیر بر مابین فن از ملاحظاتی نسخه روشن و سهوی بسیار است که کتابی که در حکیم غلام رضا خان صاحب کتب معجزات کتب است که کتابی که در کتب بیجا بر آورده و رساله خواص است این نقل از نسخه خاص حضرت مولف مذکور و پنج رساله دیگر عمده صدمه خود در مطبع خورشید انطباع شده و سببی تمام و کوشش مالاکلام بمقابله چندین صحیفه فرموده و اگر چه کتابی که در کتب سبب است باطل است و

بسیار است از این سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است

بسیار است از این سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است و بعضی از معجزات سردی در وقت سرفه و بعضی از معجزات گرمی در وقت سرفه است

<p>بہذا زبدۃ الاخلاق شامل کردہ شد قطعہ تاریخ پازدہم شبان المعظم شہری</p>	
<p>باختتام رسید</p>	
<p>قطعہ تاریخ طبع زاد سخن سنج پیشل خواجہ غلام حسین صاحبیدل تخلص</p>	
<p>زبانش میسد ہر اسرار عیب زہی محمود خالص صاحب شفق کتابی خاندانی وقت پرے برستم مصرعی ادب سینے نوید از طبع تالیف شریعے</p>	<p>حکیم حادق کامل طبعیت کدامی آنکہ سینے کامل الفتن خوش اور مطیع خود طبع کردند بی تاریخ او چون فکر کردم مریضان جہاز داد و دیدل</p>
<p>قطعہ تاریخ سخن تاریخ طبع معنی پرور سخن گستر مرزا اقبال علی کنجاں سالک</p>	
<p>انتقاعی نجاس و عام رساند حرف مشکوک ہیج جسامتی ماند صحت امیر نسخہ باید خواند</p>	<p>طبع گردید این کتاب شریف انقدر سعی شد تصحیحش سال طبعش ز روی طبع سلیم</p>
<p>قطعہ تاریخ ریختہ کاک مرزا یوسف جلیخان عزیز المناطیط سراج الشعرا سلطان الدارکن</p>	
<p>جن کی قوت سی قوی تن ہیں ضعیف دونو بہائی کی طبیعت ہی بیلیف بہہ کچھ اچھی نہیں انکی تصریف اون ہی ہی انکی نہوے تہ تصنیف پہر طیب ایسی کہ ادمل تصنیف</p>	<p>خان ذمی تر بہ جناب محمود مر ترضی خان ہیں برادر ہنکے ایک بقراط ہی اور ایک سقراط وہ ہی ہوتی اگر اس عہد میں تو ہیں طیب اور حکیم کامل</p>
<p>برای نصیحتا حکیمین</p>	

کے زمانے میں لکھی گئی تھی
اس وقت میں لکھی گئی تھی
کے زمانے میں لکھی گئی تھی
اس وقت میں لکھی گئی تھی
کے زمانے میں لکھی گئی تھی
اس وقت میں لکھی گئی تھی
کے زمانے میں لکھی گئی تھی
اس وقت میں لکھی گئی تھی
کے زمانے میں لکھی گئی تھی
اس وقت میں لکھی گئی تھی

صنف	سطر	غسلط	صحيح	صنف	سطر	غسلط	صحيح
۲	۱۶	گوناگونان	گوناگون	۳	۳	متعدیل	متعدیل
۸	۳	شاخ	شاحش	۴	۲	گلشن	گلش
۹	۱۱	دگرگون	دگرگون	۵	۵	فوق	فوق
۱۰	۴	بجبهه	بجبهه	۱۳	۱۳	دمايل و شور و فاد	دمايل و شور و فاد
۱۱	۵	بنمانده	بنمانده	۱۴	۱۴	دا	دا
۱۲	۶	نوده	نوده	۱۱	۱۱	ادشاخ	ادشاخ
۱۳	۱۶	بند	بند	۳	۳	ترکے	تیرسکے
۱۳	۱	دمايل	دمايل	۸	۸	ز	ز
۱۵	۳	بکده کشر	بکده کشر	۱۹	۱۹	شيران دورا	شيران دورا
۱۵	۹	سرخاچ و کول	سرخاچ و کول	۱۸	۱۸	زنگ رورا	زنگ رورا
۲۱	۱۰	اوسير	اوسير	۲	۲	در پانز راه	در پانز راه
۲۱	۱۶	مجيل	مجيل	۱۹	۱۹	چار سينه	چار سينه
۲۲	۳	شانه	شانه	۹	۹	چپشده	چپشده
۲۱	۹	عير	عير	۱۲	۱۲	بيلکانه	بيلکانه
۲۳	۲	طشاق و شينج	طشاق و شينج	۶	۶	سکون رار	سکون رار
۲۳	۱۱	الت	الت	۱۲	۱۲	چينا چيناک	چينا چيناک
۲۳	۱۵	بند بيس	بند بيس	۵۳	۵۳	دالغ و کسر	دالغ و کون و کسر
۲۴	۲	چاگيرى	چاگيرى	۱۳	۱۳	قالبير و	قالبير
۲۵	۱	کار دار	کار دار	۱۳	۱۳	نيز و سکون	نيز و سکون
۲۶	۹	انگوده	انگوده	۳	۳	انگوده	انگوده
۲۸	۱	اندر لانی	اندر لانی	۵	۵	مکعبه	مکعبه
۲۴	۵	خواجها	خواجها	۱۵	۱۵	ستوا	ستوا
۲۶	۱	عسل	عسل	۱۶	۱۶	بيضا	بيضا
۲۶	۲	عسل	عسل	۹	۹	کوت	کوت
۲۶	۳	ماه متواز	ماه متواز	۱۸	۱۸	توان	توان
۲۶	۱۵	کسر	کسر	۱۰	۱۰	کاستانی	کاستانی
۲۶	۱۸	بها نيک	بها نيک	۱۰	۱۰	سنگيا	سنگيا
۲۶	۱	دومه	دومه	۱۲	۱۲	سنگ	سنگ
۲۶	۱۲	سکون	سکون	۱۹	۱۹	اعضاء	اعضاء
۲۶	۱۳	رزدی	رزدی	۱	۱	دار	دار
۲۶	۱۳	بارک	بارک	۲	۲	دقسم باد	دقسم باد
۵۰	۲	بگشت	بگشت	۱۳	۱۳	انفين مهمه	انفين مهمه

۲۲۶

صنف	سطر	غسلط	صحيح
۱۹	۲۸	از زمانه	از زمانه
۲۰	۲۹	استخوان	استخوان
۲۱	۳۰	بگشت	بگشت
۲۲	۳۱	بگشت	بگشت
۲۳	۳۲	بگشت	بگشت
۲۴	۳۳	بگشت	بگشت
۲۵	۳۴	بگشت	بگشت
۲۶	۳۵	بگشت	بگشت
۲۷	۳۶	بگشت	بگشت
۲۸	۳۷	بگشت	بگشت
۲۹	۳۸	بگشت	بگشت
۳۰	۳۹	بگشت	بگشت
۳۱	۴۰	بگشت	بگشت
۳۲	۴۱	بگشت	بگشت
۳۳	۴۲	بگشت	بگشت
۳۴	۴۳	بگشت	بگشت
۳۵	۴۴	بگشت	بگشت
۳۶	۴۵	بگشت	بگشت
۳۷	۴۶	بگشت	بگشت
۳۸	۴۷	بگشت	بگشت
۳۹	۴۸	بگشت	بگشت
۴۰	۴۹	بگشت	بگشت
۴۱	۵۰	بگشت	بگشت
۴۲	۵۱	بگشت	بگشت
۴۳	۵۲	بگشت	بگشت
۴۴	۵۳	بگشت	بگشت
۴۵	۵۴	بگشت	بگشت
۴۶	۵۵	بگشت	بگشت
۴۷	۵۶	بگشت	بگشت
۴۸	۵۷	بگشت	بگشت
۴۹	۵۸	بگشت	بگشت
۵۰	۵۹	بگشت	بگشت
۵۱	۶۰	بگشت	بگشت
۵۲	۶۱	بگشت	بگشت
۵۳	۶۲	بگشت	بگشت
۵۴	۶۳	بگشت	بگشت
۵۵	۶۴	بگشت	بگشت
۵۶	۶۵	بگشت	بگشت
۵۷	۶۶	بگشت	بگشت
۵۸	۶۷	بگشت	بگشت
۵۹	۶۸	بگشت	بگشت
۶۰	۶۹	بگشت	بگشت
۶۱	۷۰	بگشت	بگشت
۶۲	۷۱	بگشت	بگشت
۶۳	۷۲	بگشت	بگشت
۶۴	۷۳	بگشت	بگشت
۶۵	۷۴	بگشت	بگشت
۶۶	۷۵	بگشت	بگشت
۶۷	۷۶	بگشت	بگشت
۶۸	۷۷	بگشت	بگشت
۶۹	۷۸	بگشت	بگشت
۷۰	۷۹	بگشت	بگشت
۷۱	۸۰	بگشت	بگشت
۷۲	۸۱	بگشت	بگشت
۷۳	۸۲	بگشت	بگشت
۷۴	۸۳	بگشت	بگشت
۷۵	۸۴	بگشت	بگشت
۷۶	۸۵	بگشت	بگشت
۷۷	۸۶	بگشت	بگشت
۷۸	۸۷	بگشت	بگشت
۷۹	۸۸	بگشت	بگشت
۸۰	۸۹	بگشت	بگشت
۸۱	۹۰	بگشت	بگشت
۸۲	۹۱	بگشت	بگشت
۸۳	۹۲	بگشت	بگشت
۸۴	۹۳	بگشت	بگشت
۸۵	۹۴	بگشت	بگشت
۸۶	۹۵	بگشت	بگشت
۸۷	۹۶	بگشت	بگشت
۸۸	۹۷	بگشت	بگشت
۸۹	۹۸	بگشت	بگشت
۹۰	۹۹	بگشت	بگشت
۹۱	۱۰۰	بگشت	بگشت

صحن	خط	سطر	مقرو	صحن	خط	سطر	مقرو
دور	دا	۳	۱۸۵	ا	ا	۶	۱۳۰
کتب	ترکیب	۱۵	۱۸۰	را، مملو بندی	را، مصلو	۱۶	۱۳۰
بروز یک بکرانه	بروز یک بکرانه	۱۳	۱۸۸	کتور	کتور	۱۱	۱۳۶
شیر گاو کبیر	شیر گاو کبیر	۱۰	۱۸۹	کافت و نام	کافت و نام	۴	۴
شیر گاو کبیر	شیر گاو کبیر	۱۲	۱۸۹	گرا سینک	گرا سینک	۱۶	۱۵۶
طلاد	طلاد	۱۳	۱۸۹	را، مملو بندی	را، مصلو	۱۶	۱۵۶
گرم	گرم گرم	۴	۱۹۱	تخ باد الف و کسر	تخ باد الف و کسر	۱۹	۱۵۸
بیس	بیس	۶	۱۹۲	کبیل	کبیل	۶	۱۹۲
مواتر	مواتر	۴	۱۹۶	کبیل	کبیل	۸	۱۹۶
بر زخم	بر زخم	۱۰	۱۹۸	زنگ رو	زنگ رو	۱۹	۱۹۲
رساین	رحاین	۱۸	۱۹۹	کوت	کوت	۱	۱۹۲
گنده	گنده	۹	۲۰۲	خرد زبان و تلخ تلخ	خرد زبان و تلخ تلخ	۱۳	۱۹۶
مها سندی	مها سندی	۳	۲۰۳	خرد زبان	خرد زبان	۱	۱۹۹
ازاد درخت	ازاد درخت	۴	۲۰۴	ذکور	ذکور	۶	۲۰۴
ازاد درخت	ازاد درخت	۴	۲۰۴	نسل	نسل	۶	۲۰۴
الف و کسر	الف و کسر	۱۴	۲۰۶	بخت	بخت	۱۲	۲۰۶
این	این	۲	۲۰۶	کبیر	کبیر	۱۳	۲۰۶
۱۵	۱۵	۱۵	۲۰۸	کاگر	کاگر	۱۵	۲۰۸
تاکلف	تاکلف	۱	۲۰۹	کا	کا	۳	۲۰۸
دعوت	دعوت	۴	۲۱۵	سیر	سیر	۱۱	۲۱۲
بار	بار	۳	۲۱۶	تیروزه	تیروزه	۱۳	۲۱۶
۲	۲	۲	۲۱۶	مقطع جنین	مقطع جنین	۱۴	۲۱۶
۲	۲	۲	۲۱۶	پوده	پوده	۶	۲۱۶

۱۳۰	۱۳۶	۱۵۶	۱۵۸	۱۹۲	۱۹۶	۲۰۶	۲۰۸	۲۱۲	۲۱۶
۲۱	۲۶	۱۸	۲۶	۲۶	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۱۳۰	۱۳۶	۱۵۶	۱۵۸	۱۹۲	۱۹۶	۲۰۶	۲۰۸	۲۱۲	۲۱۶
۲۱	۲۶	۱۸	۲۶	۲۶	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰

بعون عنایت ایزد کار ساز نشو متر که موسوم به تالیف شیرینی مع غلظت
بحسن نظام و صحت بالا کلام با تمام میر فخر الدین در ا کمل المطالع واقع
محلد پیماران بمکان حکیم محمد شیرینیان مرحوم و مغفور عالیه سالی کاکل طبع گردید
و واضح ماو که این کتاب مع ریایل خوشی بو حسب قانون تسمیه اسم فرین موقع
بر حسب نیست دیگر صاحبان اهل مطبع زندهاراننگ انطباع نظر مایه منقط

۲۲۸

تمام

